

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190014

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب

مستحبہ

ینابیع الاسلام



پنجاب لیجسلیٹو کونسل

انارکلی۔ لاہور

رفاعہ عام پریس لاہور

۱۸۹۹

وَأَمَّا نُزُيِّنَكَ نَبْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَوَفِّئُكَ فَأَمَّا
عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (سورة رعد آية ١٣)

کتاب مستحب پناہ الاسلام

بنا بیع الاسلام

دباجه

هواطادی الوحید

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الَّذِیْ خَلَقَ خَلْقَهُ النَّاطِقَةَ لَکِنِّ
تَعْرِفُهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَفَرِثَ لَدَائِمَهُ الرَّوْحِیَّةَ وَنَحْصَلَ مَا مَالَا اللهُ
نَعَالِیْ اَعَدَدْتُ لِعِبَادِی الصَّالِحِیْنَ مَا لَا عَیْنَ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ
سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَشَرٍ

اما بعد — بر ذوی الالیاب و مدققان اسر
حقان محفی و پوشیده نماناد که چنانکه زینت و زیبائی هر
انکیز حکمت آمیز کاینات سماویة و موجودات ارضیة بسبب
و بیعلت از عدم بوجود هرگز نیامده بلکه از دست قدر مزیب
الاسباب واجب الوجود خدای قادر مطلق سبحانه و تعالی شرف
صدور یافته است بهین طور هر چیز دیگر نیز خواه فعل باشد خوا
قول خواه خیال سببی خاص دارد که بدون آن ممکن نبوده است
که بوجود بیایند — و چونکه مذاهب متعدده مختلفه و ادیان
متنوعه متفرقه جهان موجود است همانا هویدا است که هر یک
از آنها خواه حق باشد خواه باطل اصل و سرچشمه داشتند است
که از آن پیروی مثل تهری از سرچشمه خود جاری شده است —
و از آنرو که دین اسلام در آخر الزمان در ممالک کثیره انتشار
یافته بر قلوب و عقول بسا لهوائف و امسلط و مسئول شده است
و عدنی پیشمار از بنی نوع بشر معتقدان مذهب کشته آنرا
بنیاد و اساس امید و آرزوی خویش گردانیده اند پس مصنف
اقل این اوراق چنان مناسب داشت که بعونه تعالی این مطلب
پیوسته نماید که با اصل و پیروی این مذهب چیست زیرا بهود و
نصادی از قبول نمیکند چونکه میگویند که ما اولاد و بنات الهی

در آن مذهب بدقت جستجو کرده نیامنه ایم و بسیاری از آنانیکه
 در ایام سلف آن مذهب را بی نقیص و نقیصه از روی تقلید از آباء
 واجداد خود پذیرفته بودند اکنون چه خفیه چه علانیه ترک کرده
 ادیان مختلفه دیگر را قبول میکنند زانرو که هنوز کبرادر پادشاه
 نکرده اند که بتواند دین اسلام را برای ایشان بطور عقلی اثبات
 نموده حقیقت آنرا هویدا و ثابت گرداند - البته کتابی چند چه در
 ایام سلف و چه در ایام ما مثل میزان الموائین و حسام الشبهه و
 امثال آنها تالیف شده است اما هیچ شخص عاقل و فاضل با آنها اکتفا
 نمیتواند بکند زیرا هویدا است که آن دلائل که در آنها مندرج است
 شبهات و شکوک قلب مضطرب دوست حق جو پراشتکین نمیدهد
 چونکه مصنفان کتب مزبوره هر چند که برای اثبات دین خود زبانه
 دفاع حمله ها مغرضانهش نمائند غیرت داشته و جد و جهد تمام
 صرف کرده اند اما حجت است که علی که داشتند بر ابرار آن غیرت
 حمیده نبوده است - از اینجهت این اقل (چنانکه ذکر شد) چون
 اینرا مصلحت دانست که اساس و بنیاد و بنیوع دین اسلام را بمقتضای
 از سرفروتنش و نقیصه نماید با عاقلان خدای عز و جل بقدریکه عقل ناقصش
 توانسته است هر چیز را از موده و تبلیغ کرده در این کتاب مندرج
 ساخت و الحال آنرا بملاحظه کنند و کرم تقدیم میکنند - مأمول

اینکه بعضی خدای ذوالجلال هر کس که آنرا با التفات و توجّه نام
مطالعه فرماید بتواند بفهمد بداند که دین اسلام از کجاست و
پسابع این نضر عظیم که بکثرت آب خود مزارع مذهبی ممالک
وسعت عده را آبیاری نموده کدامها میباشد

تنبیه

واضح باد که ترجمه آیه های قرآنی که در این کتاب مندرج است
از مصنف نیست بلکه از ترجمه فارسی معیّی که در ایران که در
قرآنهای چاپی رحلی در زیر هر سطر نوشته شده است
مأخوذ گردیده پس مصنف مسئول به اخلاط فراوانی که
در آن ترجمه یافت میشود نمیباشد مثل آیه ۸۹ از سوره آل
عمران که ترجمه و ماکان من المشرکین را نوشته است و نبی^ص
از مشرکان و در سوره انعام آیه ۱۶۲ ترجمه همین الفاظ را
که و ماکان من المشرکین باشد درست نوشته است و نبود
از مشرکان و در سوره توبه آیه ۲۹ ترجمه فالتوا الذین را نوشته
است بکشید آنانرا که باید چنین باشد جنک کنید با آنها
اما هر ترجمه دیگر از مصنف می باشد و آن موقع هائیکه اقتضا

کرده باز بانهای اصلی پیش آورده است تا هر مطالعه کننده
 منصف حق جو آنها را بر بانهای اصلی خوانده به بیند که ترجمه
 صحیح و بی کم و زیاد است و اگر خود نتواند یعنی از آن لغات
 آگاهی نداشته باشد بمدد اهل هر لغت از معنی آنها اطلاع
 یافده انجیر پرا که مصنف نوشته است بخوبی بیازماید و بتواند
 صحت آنرا در یافت نماید و هرگاه کسی چیزی برود مطالب این
 کتاب داشته باشد یا بمعنی که کتابی با دقت نوشته بطبع بر
 مصنف با امثالان درخواست میکند که يك نسخه آنرا بجملی
 که این کتاب چاپ شده است بفرستد تا صاحب آن مطبع
 نزد مصنف ارسال داشته جوابی که لازم است بر آن کتاب
 داده شود و بالله التوفیق

فصل اول

مثنوی

من کتاب معجز ترا دافم پیش و کم کن راز فرآن دافم
 در خصوص آنچه بجهت هدایت و علمای معتبر اسلام در محل این
 مقام ایتم بهان میکند

مخفی نیست که علمای اسلام بر آنند که تمام دینشان از جانب
 خدای عز و جل بوسیله حضرت محمد مکشوف گشته است -
 پس بنیاد و اساس دین اسلام را بر حقیقت رسالت انجنا
 میگذارند و هر آنکه منکر نبوت و رسالت وی باشد او را کافر
 میگویند و از روی که میدانند که انکار آن مطلب نیشه بر ریشه
 مذهبشان می نهد - و علاوه بر آن میگویند که ارکان اربعه
 دین حق (۱) اوّل آفران مجید (۲) ثانیاً احادیث (۳) ثالثاً
 اجماع (۴) و اربعاً نبایس می باشد - و درباره رکن سوم و چهارم
 لازم نیست که در اینجا چیزی بنویسم چونکه هویدا است که آنها ضد
 قرآن و احادیث نباید باشد زیرا فی الواقع بنیان دین اسلام
 قرآن و احادیث است - و اما حیف است که جمیع اهل اسلام
 درباره آن احادیثی که صحیح می شمارند متفق الرأی نیستند چو
 آن جماع احادیثی که اهل شیعه می پذیرند با آنها بیکی ستیان
 و در میان قبول کرده اند تفاوتی دارد - معلوم است که بر حسب
 تعلیم اهل شیعه جمیع احادیث معتبره در این پنج کتاب مندرج است
 یعنی (۱) دو کافى تألیف ابو جعفر محمد (سنه هجرى ۳۲۹) -
 (۲) در من لا یخفى علیه الفقیه تألیف شیخ علی (سنه ۳۸۱) -
 (۳) در تهذیب شیخ ابو جعفر محمد (سنه ۴۶۶) - (۴) در

استبصار همان مؤلف و (ه) در نفع البلاغه تألیف سید رضی
 (سنه ۷۴۰) - و اما اهل سنت بهوض آن صحف مزبوره شش
 کتاب دیگر را منتخب ساخته اند یعنی - (۱) موطأ تألیف مالک
 ابن انس (۲) صحیح بخاری - (۳) صحیح مسلم (۴) سنن ابوداود
 سلیمان (۵) جامع ترمذی - و (۶) کتاب السنن محمد ابن یزید
 ابن ماجه القزوينی - اما بمرحال علمای اسلام متفق الکلام هستند
 که قرآن وحی مملو و احادیث وحی غیر مملو می باشد و این قانون
 قرار یافته است که هر حدیثی که بخلاف آیه از آیات قرآن باشد باید
 رد کرده شود زیرا قرآن کلام خدا می نامند - پس حقیقتاً احادیث
 خصوصاً برای بیان اشکالات و موضعهای غامض قرآن و برای
 توضیح آیه که از قرآن فهمیده میشود مضید است - مثلاً چون
 و در سوره اسری (سوره ۱۷ آیه ۱) میبینیم که مکتوب است -
 سُجَّانَ الَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ لِنَلَّ مِنْ الْمُجِِدِّ الْحَرَامِ اِلَى الْمُجِذِّ الْاَفْصَحِ
 الخ (ترجمه) - دایم پاک بودن آنرا که برد بشت بنده اثر
 شبی از مسجد الحرام بدوی مسجد اقصی الخ - پس باید با حدیث
 رجوع نمائیم تا استفسار کنیم که معنی این آیه چیست و از آنجا هر
 که در بیان و تصریح آن معراج مشهور میان علمای اسلام معلوم
 میتوان فهمید - و همچنین یکست که بدانند که لقب سوره پنجاهم که سیم

بهائی هست چه معنی دارد جز از آن احادیث که ما را به وجود بودن
 کوه قاف اعلام و اخباری نماید - لهذا در آنچه نسبت به منابع
 اسلام در این کتاب تقدیم میکنیم چونکه حاجت ما با اختصاص است
 اینرا مصمم کرده ایم که هیچ عقیده و هیچ تعلیم اهل اسلام را ذکر نکنیم
 جز آنهاییکه اصل و بنیاد آنها در خود قرآن یافت میشود و شرح
 آن نیز در آن احادیث مندرج است که میان جمیع مسلمان خواه
 شیعه باشند خواه سنی رواج کلی دارد زیرا اراده ما این است
 که این کتاب برای جمیع اهل اسلام عموماً فایده داشته باشد

معلوم است که طلمای اسلام بر آنند که قرآن
 کلام خدای عز و جل است که وی تعالی از اقبل از آفرینش عالم
 بر لوح محفوظ مرقوم فرمود و اگر چه در ایام خلفه مأمون و بعد
 از آنها مصاحفات بسیار سخت درباره از لیتش واقع شده است
 که لازم نیست ما اینجا در این باب چیزی بگوئیم اما درباره اینکه
 قرآن تصنیف انسانی نیست بلکه تماماً از جانب وی تعالی
 بواسطه حضرت جبرائیل فرشته بر حضرت محمد نازل شده جمیع
 اهل اسلام همیشه بر این عقیده متفق الرأی بوده و هستند
 - و این خلدون در اثبات این ادعا میگوید که قرآن بزبان عرب
 و بسیار اینکه موافق آن باشد که اصل عرب برای بیان کردن خیالات

خود مستعملی نمودند از آسمان ارسال فرموده شد ففره
 بعد از ففره و آیه بعد از آیه بطوریکه لازم بود برای اظهار عطف
 وحدانیت خدا و با بجهت اعلان و تصریح آن نکالنی که انسان
 در اینجهان باید آنها را متقبل باشد مکشوف گشت - پس در حال
 اول اخبار عفا پدید آمدن و در حالت دوم احکام برای انتظام اعمال
 مردمان داریم (جلد دوم صفحه ۵۴۵) - و در موضع دیگر میگوید
 که از اینهمه ظاهر است که فقط قرآن از میان همه کتب ربانی همانست
 که متن و الفاظ و ففره های آن با و از مجموع حواله پیمبری کرده
 شده است - حالت نورا و انجیل و ما بقی کتب ربانی دیگر است
 زیرا که انبیاء اینهارا با و از انعام در صورت خیالات چون در
 وجد بودند پذیرفتند و آنها را با الفاظ خودشان و فیه که بحالت
 عمومی انسانی برگزیده بودند تخریر نمودند - از اینجهت درجهت
 این صحایف هیچ مجریزه یافت نمی شود (جلد اول صفحه ۹۱۴ و ۹۱۵)
 - و شکی نیست که آنچه علیاس اسلام در میان من جانب الله بود
 قرآن میگویند بر حسب قول مود فراموش چنانکه در سوره بقره
 (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱ و ۲۲) مندرج است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ
 فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (ترجمه) - بلکه او قرآنست بزرگوار در لوح
 نگاهداشته - و نیز در سوره انعام (یعنی سوره ۷ آیه ۱۹) مَرْفُوعٌ

که خدا باری بفرموده گفت - **فَلَا تُلَاقُوا شَهِيدًا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَكُمْ وَادْعُوا إِلَى هَذَا الْقُرْآنِ لَنُنْذِرَكُمْ بِهِ (ترجمه)** -
 بگو خدا کوا هست میان من و میان شما و وحی شد بمن این قرآن
 نایم دم شما را بآن - و از اینچنین آیه ها ثابت میشود که قرآن در
 باره خود ادعا میکند که نصیف حضرت محمد نیست و از کتبها
 انسانی تألیف نیافته است بلکه از جانب خدا بوده بر حضرت محمد
 نازل شده است و از آسمان در شب قدر نازل یافته چنانکه
 مکتوب است در **سوره قدر** (یعنی سوره ۹۷ آیه ۱) - **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ**
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (ترجمه) - بدرستی که ما فرو فرستادیم
 او را در شب قدر - پس اگر این بیان را قبول کنیم باید افراد غایب
 که پیوسته و جسد قرآن و سرچشمه نمازی دین اسلام خود خدای
 عز و جل رب العالمین سبحانه و تعالی میباشد و هیچ سرچشمه
 دیگر نداشته و ندارد - لهذا اگر ممکن باشد که شخص نفیض و نقیض
 نموده اینرا از هر من الشمس ثابت کند داند که اکثر اجزای قرآن و جبراً
 از عقاید اسلام پیشک و شبهه از ادیان دیگر و از کتب که در ایام
 حضرت محمد موجود بود و حالا نیز هست انتساب شده است پس
 بنهاد دین اسلام تماماً و کلاً منهدم میگردد - و چونکه بعضی از
 معترضین حکماً میگویند که اینرا نمیتواند ثابت کنند پس واجب

ولازم است که هر شخص حق جوی و خصوصاً هر که مسلمان حقیقی
 باشد این اسرار را با دقت تمام از موده بداند که آیا این قول
 معترضین راست و برحق است یا نه - زیرا اگر بتواند اعراضاً
 ایشان را رد کرده دشمنان دین خود را مجاب سازد البتّه حقیقت
 و من جانب الله بودن دین اسلام هویدا و ثابت خواهد گردید
 و آیهی دافعن راسنی و معرفت حق چه عیب دارد و از آن
 علم حقیقی چه ضرر بوی خواهد رسید - بنابراین الآن بمقدور
 خدای علیم حکیم بشنیدن اعتراضات و بازمودن ادعای
 آنانیکه بر آنستند که بسیاری از تعالیم قرآن و اکثر عقاید دین
 اسلام از اربابان دیگر و از کتب مذہبی گرفته شده است می پردازیم

فصل دوم

در بیان و تفسیر ادعای آنانیکه میگویند که بعضی از عقاید و
 رسوم مسلمانان از اربابان و عادات اهل عرب اَبام جاهلیت
 پذیرفته شده و همان بدبوع اول دین اسلام است

قول معترضین اینست که حضرت محمد چون معتم
 بر این شده که اهل عرب را از بت پرستی آزاد ساخته بسوی عبادت

خدا تعالی مایل بگرداند و نیز چون اینزاد است که ایشان در آقام
 حضرت ابراهیم معتمد بر وحدانیت خدای بودند و بسیاری
 از عادات و رسوم خود را از اجداد متفی خویش از روی اوست نگاه
 داشته اند فخواست که ایشان را مجبور سازد که جمیع آنها را ترک کنند
 بلکه کوشید که دین ایشان را اصلاح نماید و هر حادث فدیعی را که
 بنکو و مناسب می پنداشت محفوظ بدارد - از اینجه در سوره
 نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۲۴) مکتوب است که - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا
 مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ
 اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از
 آنکه خالص کند رویش را برای خدا و او بنکوست و پیروی کند دین
 ابراهیم حق کر ابر او گرفت خدا ابراهیم را دوست - و نیز در سوره
 آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ
 فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -
 بگو راست گفت خدا پس پیرو شوید گش ابراهیم حق کر ابر او بنا
 شد از مشرکان - و همچنین در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۱۶)
 مندرج است - قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا
 فِيهِمَا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -
 بگوید رسیده که من هدایت کردم خدایم براه راست دینی درست

کیش ابراهیم حق کرای و نبود از مشرکان - لهذا چون حضرت
محمد خبال کرد که جمیع عادات و رسوم اهل عرب جز بت پرستی^{شک}
و مثل دختر افشان و بعضی چیزهای فج دیگر مثل اینها از امام
حضرت ابراهیم میان اعراب حفظ کرده شده بود پس بسیار
از آن عادات و رسوم دینی و اخلاقی را در دین خود نگاه داشت
- و اگر چه بعضی از طوایف و لایقهای جنوبی و شرقی عرب با
اولاد حام ابن نوح مخلوط شده بودند اما هم از نورا^ه و هم از شهاب^ه
ابن هشام و طبری و غیرهم هویدا است که بسیاری از سکنه^ه البر
شمالی و مغربی آن ممالک از نسل حضرت سام ابن نوح تولد^ه پا
بودند و بعضی از ایشان از بنفطان (شعوان) و بعضی از فرزندان
فطوره^ه زوجة دوم حضرت ابراهیم و بعضی از حضرت اسمعیل
ابن ابراهیم پیدا آمده بودند که میان اینها خود قوم فرشتی از
آن سبب مشهور هستند - و البته مذهب اصلی جمیع طوایف
اولاد سام عبادت خدای واحد سبحانه و تعالی بود و شرک
و بت پرستی را بمرور از منتهی از اقوام مملکت شام و از طوایف
دیگر که بجای ایشان بودند آموخته دین اجداد خود را آوده و
خراب ساخته بودند - اما و اینکه تقریباً جمیع اقوام و طوایف
دیگر جز اهل یهود و حدایت ذات پاک الهی را با کل فراسوش کردند

آنگاه سکنه و لایتهای شمالی و مغرب جزیره عرب آن عقیقه را
 محکم نگاه داشتند - احتمال کلی دارد که در ایام حضرت ابوب
 عبادت سنا در کان و خورشید و ماه بار اول میان طوایف آن
 اطراف بمالک عرب داخل میشد چونکه از کتاب همان نبی (باب
 ۳۱ آیه ۲۷ الی ۲۸) ظاهر است - و یکی از مورد خین مشهورترین
 یونان هر دوش نام که پیشتر از چهار صد سال قبل از تاریخ مسیحی
 زبیت بمخود ما را مطلع ساخته است که در آن ایام اهل عرب
 آن اطراف عموماً فقط در معبود داشتند که اسامی آنها را از نال
 وَاللَّاتُ مینویسند (تاریخ هر دوش باب ۳ فصل ۱) - و هیچ
 شکی نیست که اسم آن معبود اول الله تعالی بود که آن سبّاح اجنوبی
 املا و تلفظ زبان عربی را خوب ندانستند درست ننوشته است
 و این کتاب خدای عزّ وجلّ قبل از ایام حضرت محمد میان اهل عرب
 مشهور و منتشر بود از معلّفات سبعة آن شعرای عرب که قبل
 از تولد وی و با افلا قبل از بعثت انحضرت زبیت می نمودند و
 می آید از این رو که ایشان اکثر اوقات اسم الله را ذکر کرده اند - مثلاً
 در دیوان نابغه ابن ابیات مندرج است - لَمْ يَشْهَدْ لَوْحًا
 اللَّهُ غَيْرَهُمْ مِنَ الْجُودِ وَالْأَخْلَامِ غَيْرَ حَوَازِبِ مَعَانِهِمْ ذَاتُ الْإِلَهِ
 وَدِينُهُمْ قَوْمٌ شَاظَرُوا غَيْرَ الْعَوَاقِبِ وَابْتَضَّ الْمَرْتَرَانُ اللَّهُ

اَعْطَاكَ سُورَةً تَرَىٰ كُلَّ مَلَكٍ دُخَانًا يَذَّذُّ بِأَنَّاكَ شَمْسٌ
 وَالْمُلُوكُ كَوَاكِبٌ إِذَا طَلَعَتْ لَزِبَتْهُمْ كَوَكَبٌ أَيْمٌ وَخَفَىٰ
 لَدَيْهِ فَسَلَّ اللَّهُ خُذَهُ بِرُءُوسِهِ لَنَا مُلْكًا وَلِلْأَرْضِ عَامِرًا وَمَنْزِلُ
 نُرِّجِي الْخُلْدَ إِنْ نَارَ فِدْحُنَا وَتَرْهَبُ فِدْحَ الْمَوْتِ إِنْ جَاءَ فَاهِرًا
 - ودر دیوان لیلید نیز این ابیات یافت میشود لَعْنُكَ مَا تَنْدِي
 الصَّوَارِبُ بِالْحَصَىٰ وَلَا زَاكِرَاتِ الطَّيْرِ مَا اللَّهُ صَانِعٌ وَعِلَّاهُ
 بر اینهمه معلوم است که کعبه از قدیم الایام مسجد اقدس جمیع طوائف
 عرب بود چونکه مورخ یونانی دیگر مستقی به دیودورس سسیلی
 که شصت سال قبل از تاریخ مسیحی زنده بود گفته است که در آن زمان
 هجرت میبود (باب ۳) - و آن مقدس مشهور بلفب بیت الله
 بود و از آن عمر فرماید (آل) اشکار است که عهد و حدانت الهی
 میان عرب هرگز فراموش نشده بود با وجود اینکه ایشان
 معبودهای بسیار دیگر نیز داشتند که از آن سبب فرآن ایشان
 مشرکین می نامد زیرا معابد دیگر را علاوه بر خدای متعال عبادت
 نموده آنها را شرک احرام و پرستش واجب اومی انگاشتند
 - اما اینرا می گفتند که ما این معبودهای ثانوی را مثل خدای
 حقی که الله تعالی است عبادت نمی نمایم بلکه ایشانرا شفیعان
 خود می شماریم و امید داریم که شفعاست ایشان خدای واحد

حقیقی و اما بل بگردانیم نادعاهای ما را اجابت بفرماید - و در اثبات
این عقیده آن بت پرستان کفایت میکند که حکایت ذیل را از
کتاب **مَوَاهِبُ الدِّینِیَّةِ** اقتباس نماییم - قدم نفرین مهاجره
الحبشه حين فراء علیه السلام وَالتَّمِيمُ إِذَا هَوَى حَتَّى بَلَغَ - أَفْکَرُكُمْ
الْأَلَامَ وَالْعُرَى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى الْفِي الشَّيْطَانِ فِي
مَنْبِتِهِ أَيْ فِي ثَلَاثَةٍ - تِلْكَ الْغَرَائِبُ الْعَلَى وَإِنْ شَفَاعَتُهُمْ
لِشَرْحِي - فَلَا خَيْرَ السُّورَةِ سَجِدَ صَلَمٌ وَسَجِدَ مَعَهُ الْمُشْرِكُونَ لِنُورِهِمْ
أَنَّهُ ذَكَرَ الْغُرَى بِخَبَرٍ - وَفِي ذَلِكَ بِالنَّاسِ وَاطَّهَرَهُ الشَّيْطَانُ
حَتَّى بَلَغَ أَرْضَ الْحَبَشَةِ وَمَنْ بِهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عُمَانُ بْنُ مَطْعُونٍ
وَاصْحَابُهُ وَتَحَدَّثُوا أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ قَدِ اسْلَمُوا كُلَّهُمْ وَصَلُّوا مَعَهُ صَلَمٌ
وَقَدِ اسْلَمُوا بِمَكَّةَ فَأَبْوَ اسْرَاعًا مِنَ الْحَبَشَةِ - **ترجمه**
نمی چند از مهاجرین حبش پیش آمدند و فقی که او صلح سوژ
بنیم (یعنی سوره ۵۳) را میخواند تا با این آیه رسید - ای پسر خبر
دهید از آل لام و عزی و منات سوئی دیگر (آیه ۱۹ و ۲۰) خد
آنگاه شیطان در منبت وی یعنی در خواندنش این الفاظ را اندا
اینها نازک بدنان سرافرازند و بدرستی که بشفاعت ایشان
باید امید داشت - و چون آن سوره را با انجام رسانیده بود
او صلح سجده نمود و مشرکین همراه وی سجده کردند زیرا که آن

والغزى لفرش وبنى كنانة ومناة للاوس والخزرج وهبل اعظم
اصنامهم وكان هبل على ظهر الكعبة وكان اساف ومايل على الصفا
والمروة وكان منهم من يميل الى اليهود ومنهم من يميل الى النصرانية و
منهم من يميل الى الصابية ويعتقد في انواع المنازل اعتقاد المنجيين
في السبادات حتى لا يترك الابناء من الانواء ويقول مطرنا نبوء كذا
وكان منهم من يعبد الملائكة ومنهم من يعبد الجن وكانت علومهم
علم الانساب والانواء والنوارنج وتغير الرؤيا وكان لابي بكر الصديق
رضي الله عنه فيها يد طولى وكانت الجاهلية تفعل اشياء جاث
شريعة الاسلام بها فكانوا لا يتكلمون الا بمئات والبنات وكان
افبح شئ عندهم الجمع بين الاختين وكانوا يبيعون المنزج بامرأة
ابيه ويقتونه القهين وكانوا ينجون البيت ويعمرون ويهيمون
ويطوفون ويحعون ويثفون المواضع كلما يرمون الحمار وكانوا
يكسبون في كل ثلث احوام شهرا ويعتسلون من الجنابة وكانوا يداومون
على المضمضة والاستنشاق وفرق الرأس والسواك والاستنجاء و
تقليم الاظفار ونفث الابط وحلق العانة والحنان وكانوا يقطعون
بدن السارق العنق - ترجمه - واعراب جاهلية جند بن فهم
بودند - وبعضى خالق وفياست والتكاد يكرودند وميكفتند كه جميع
حسات نخت ودر هلاك كنده است جناحه فر آن در خصوص

ایشان ما را اخبار مینماید - و گفتند - نیست این یحیی زندگانی
 دنیا میبهریم و زنده میباشیم - و نیز گفته است - و هلاک نمیشود
 ما را یحیی زمانه (سوره جاثیه یعنی سوره ۵ آیه ۲۳) - و بعضی
 بخلاف اعتراف میخوانند و قیامت را انکار میکردند و ایشان آنانی
 هستند که خدا درباره ایشان بقوله تعالی خبر میدهد - آری
 نتوان شدیم به آفرینش نخست بلکه ایشان در شکند از آفرینش
 نازه (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱۴) - و بعضی بت پرست بودند
 و بنمایان مختص بقیله های ایشان - پس و از آن اهل کتاب
 جندل و سواع از آن هذیل و یثوث از آن اهل مدیج و بعضی
 مایل بمن و کثر از آن اهل ذوالکراع که سکنه زمین جهنم بودند
 و یثوث از آن اهل هذان و لات از آن اهل ثقیف در طایف و عری
 از آن قریش و بنی کنانه و منات از آن اهل اوس و خزرج بودند -
 و هبل بزرگترین بنمایان بود - و هبل بر پشت بام کعبه و اسما
 و نابی بر کوههای صفا و مروه بودند - و بعضی از ایشان بسوء
 دین یهود و بعضی بسوء مذهب مسیحی و بعضی بسوء ملت صابین
 میل داشتند و اینها بر طلوع و غروب نجومی که منزلهای ماه
 خوانده میشود اعتقاد میداشتند مثل اعتقادی که منجمان بر
 ستاره ها دارند بحدی که حرکت نمیکردند مگر بطالع و غروب و از

آن طلوع و غروبها و میگویند بارانمان در طلوع و غروب فلان
سناده است - و بعضی از ایشان فرشتگان را و بعضی دیوها را
عبادت مینمودند - و علومشان علم جنبها و طلوع و غروب نجو
و نوازیج و تعبیر خوابها بود - و ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)

از این علوم واقفیت کامل داشت - و عربان جاهلیت چیزهایی
میگردیدند که شریعت اسلام آنها را جاری ساخت زهرامادران و
دختران خود را بزنی نمیکرختند و نزد ایشان نکاح کردن و خواهر
چیز بسیار فحش شمرده می شد و آن شخص را که با زن پدر خود ^دعرو

کرده باشد دشنام داده و پراختن زنی نامیدند و تجمیع بیت (یعنی
کعبه) را نموده و عمره بجای آوردند و با حرام ملتبس شده طواف ^{دند} می نمودند

و ما بین کوههای صفا و مرده میدویدند و اعمال هر موفقی را معمول
میداشتند و سنگهای جمه (در وادی منا) می انداختند و در
هر سال یکبار داخل می ساختند و بعد از جنابت غسل میکردند
و بر مضغه و استنشاق و جدا ساختن موهای سر و سواك
و استنجا و گرفتن ناخن و تراشیدن زهر بغل و ستردن زهار و
خشنه مایه می نمودند و دست راست و زرد را می بریدند

(الملل و النحل مصنف شهرستان) - و ابن اسفندی و ابن هشام
موافق این قوا میگویند که از آن حضرت استماع در اقول عباد

خدای واحد بودند و اما آخر الامر در بیت پرستی مبتلا شدند و لکن بعد از آن نیز بسیاری از عادات و رسوم اباام حضرت ابراهیم و نگاه میداشتند و اینرا هرگز فراموش نکردند که خدا تعالی از همه معبودها دیگر افضل و بر آنها مسلط است - و در سپهرت الرسول مرفوم است که - خلفت الخلف و نحو اماکانواعله و اسنبدلو ابدين ابراهیم و اسمعيل غیره فعبدوا الاوثان و صاروا الى ما كانت عليه الامم قبلهم من الضلالات و فهم على ذلك بقاء من عهد ابراهیم بهشتگو بهما من نعظيم البيت والطواف به والحج والعمرة والوقوف على عرفه والمزدلفة وهدى البدن والأهلال بالحج والعمرة مع ادخالهم فيه ما ليس منه فكانت كنانة وقرش اذا أهلاوا قالوا لبيتك اللهم لبيتك لبيتك لا شريك لك الا شريك هو لك فملكه وما ملك فهو قدونه بالثلبية ثم يدخلون معه اصنامهم ويجعلون ملكها بيده -

ترجمہ - اولاد ایشان بدش شدند و آن مذهبی را که داشتند فراموش کرده دین ابراهیم و اسمعيل را بدیگری تبدیل نمودند و پرستش بنها نموده بآن کراهیهائی که آنها قبل از ایشان در آنها مبتلا شده بودند برگشتند و با وجود آن بقیاتی چند از عهد ابراهیم میان ایشان مانده است که بآنها متمسک اند مثل نعظيم بيت وطوافه آن و حج و عمره و ایستادن بر عرفه و مزدلفة و قریش

بدن و اهلال درج و عمره اگر چه نیز میان آنها چیزی برآک از او نبود
داخل ساختند - و اهل کثانه و فرشت چون اهلال می نمودند ^{گفتند} -

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ نِزَاجُ شَرِيكَ نَبَسْتَ جِزْ شَرِيكَ هَوْلُو
اورا و هر آنچه دارد مالک میباشی - پس او را بگفتن لَبَّيْكَ بوحداً
اسم می بردند و بعد از آن بنهای خود را با وی داخل میساختند
و اخبار آنها را در دست وی مینهادند - و نیز در قرآن مکتوب است
- إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (سوره بقره یعنی سوره
۱۰ آیه ۳) - **ترجمه** - بدو سپید که پروردگار شما خدا است

که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس منولی شد بر عرش
ند پر میکند کار را نیست هیچ شفیع مگر از بعد ازش اینست خدا
پروردگار و انان پس بفرسید او را آید پس بد نمیکرد - و از این
امر ثابت است که اهل عرب در آیام جاهلیت خدا بمنع الرفضاع
عزیز و صفات و لاث عبادت می نمودند چنانکه الحال مسلمانان
بشفاعت اولیای او تعالی آمرزش گناهان خود را درخواست
میکند و از انبیب قرآن آنها را مشرکین نامیده است پس اهل
عرب عبادت خدا تعالی را با الهام حضرت محمد نگاه داشته مقرر

و حدانیت ذات اقدس الهی بودند - لهذا قول معترضین اینست
 که حضرت محمد آن عقیده را از قوم خود و از اجداد خویش آموخته بود
 زیرا از اسمائی پدرش عبدالله و عمه زاده اش عبدالله که اسم خدا
 با حرف معرفه (أل که علامت وحدانیتش می باشد) در آنها یافت
 می شود هویدا است که آن عقیده عمده قبل از بعثت حضرت محمد

معروف بوده - و رسوم طوایف و اهللال و پوشیدن احرام و غیر
 و غیره نیز از دین آن طوایف قدیمه در دین اسلام داخل شده است
 - و خشنه نیز چنانکه شهر سنان میگوید از آن قبیل است و از نیا
 قدیمی که مسمی به رساله بنیاس است ثابت میشود که از قدیم کتابا
 نه فقط عربان بلکه بسیار اقوام دیگر نیز این رسم را قبول کرده بودند
 چونکه مصنف آن رساله (که نهمیناد و دینت سال بعد از میلاد مسیح
 شرح یافته است) صریحا میگوید - ... περὶ ἐτέμενεται ...

πᾶς Σιῦρος καὶ Ἀραβ καὶ πάντες οἱ ἑερ.

εὐς τῶν εἰδωλῶν - ترجمه - هر مردشای و عرب و هیچ

کهنه اصنام مخنون میشوند آئینی - و معلوم است که مصریان
 قدیم نیز این عادت را داشتند و اگر چه بنهای بسیار در ایام حضرت
 محمد میان اهل عرب پرستیده میشد بحدیکه در خود کعبه سجد
 و شصت صنم موجود بود اما ابن اسفقی و ابن هشام بر آنند که عربین

لی و هذیل بن مذکر که فقط پانزده طیفه قبل از آیام حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصنام را از مملکت شام داخل مکه کرده بودند - بهر حال هیچ تغییر حاجت بالهام و وحی نداشت تا ناشایستگی و بطلان آن رسم فبیح را بفهمد - اما عادت بوسیدن حجر الاسود که بت پرستان قدم آنرا بدانطور عبادت میکردند چونکه آنرا یکی از سنگهای بهشت میانشانند آن عادت نزد اهل عرب چنان پسند آمده بود که حضرت محمد توانست ایشانرا از آن رسم ممانعت نماید و از آنجهه است که حاجیان نایمال آن سنگ را میبوسند

حاصل کلام اینکه بنوع اول دین اسلام آن عادت و رسوم و عقاید مذهبی بوده است که در آیام حضرت محمد صلی الله علیه و آله میان طوائف عرب و خصوصاً میان قریش معمول و متداول میبود - و در رد اینکلام معترضین نویسنده این اوراق نمیداند که اصل اسلام چه جواب میتواند بدهند جز اینکه بگویند که همه این رسوم و عادات اولاً بالهام ربانی بر حضرت ابراهیم علیه السلام مکشوف شد بود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله مأمور گشت تا بآورد بکر مردمان را حکم کند که انبیاء را محکم نگاه دارند - ولیکن اگر چه از نوراف تابست میشود که عقیده و خداوندی خدا تعالی و رسم خشنه در دین حضرت ابراهیم بوده است اما در کتاب مفقود مذکور مکه و کعبه و طوائف و حجر الاسود و احرام یافت

نمی شود و شکی نیست که آن رسومی که بآن چیزها منعلق است از
اختراعات بت پرستان است و باین حضرت ابراهیم هیچ علاقه
نداشته و ندارد

و علاوه بر این همه معترضین میگویند که آیه هائی
چند از آیات قرآن از آن فیهده هائی که قبل از بعثت حضرت محمد
میان فرجش منتشر شده بود اقتباس گشته است و در اثبات این
قول خود بر آنند که بعضی از فقرات این آیات ذیل که از قصه ابراهیم
الفریس مأخوذ است در قرآن نیز یافت می شود - و همانا در آنها
اشعار ذیل که از آن شاعر بت پرست می باشد موجود است -

دَنَّتِ السَّاعَةُ وَ أَتَتْهُ الْفَرَّةُ	عَنِ غُرَالٍ صَادَ قَلْبِي وَ نَفَرَ
أَحْوَزَ قَدْ حُرْتُ فِي أَوْصَافِهِ	نَاعِمُ الطَّرَفِ بِعَيْنَيْهِ هُوَ رَ
مَرَّ بَوْمُ الْعَيْدِ فِي زِينَتِهِ	فَرَمَانِي مَقْعَاطِي فَعَفَرَ
بِسَهَامٍ مِنْ لِحَاطٍ فَأَلَيْكَ	فَرَكْنِي كَهَشِيمِ الْمُحْطَرِ
وَ إِذَا مَا غَابَ عَنِّي سَاعَةٌ	كَانَتِ السَّاعَةُ أَذَى وَ أَمَرَّ
كَتَبَ الْحُسْنُ عَلَى وَجْنَتِهِ	بِصَبِي الْمَيْكِ سَطْرًا مَحْصَرَ
عَادَهُ الْأَقَارِ بِمِرْيَ فِي الدُّجَى	فَرَأَيْتَ اللَّيْلَ بِمِرْيَ بِالْفَسْرِ
بِالضُّحَى وَ اللَّيْلِ مِنْ طَرْتِيمِ	فَرَمَهُ ذَا النُّورِ كَمَا شَيْءٌ ذَهَرِ
لَمْتُ إِذْ شَقَّ الْعِذَاءُ خَدَّهُ	ذَهَبَتِ السَّاعَةُ وَ أَتَتْهُ الْفَرَّةُ

وله أيضا

أَمَلَّ وَالْعَاقِبَةُ مِنْ خَلْفِهِ كَأَنَّهُمْ مِنْ حَدِيثٍ يَنْسِلُونَ
وَجَاءَ يَوْمُ الْعَيْدِ فِي زَيْتِنِهِ لِمِثْلِ ذَا مَلِكٍ الْعَامِلُونَ

و مشهور چنین است که در زیمران قبل در میان فصحا و بلغاء عرب
رسم بود که هر کس شعری بلیغ و فصیح افشادی نمود بر کعبه می آوردند
که سبعة معلفه بعضی از آنهاست و این اشعار امرء الفیس از جمله
می باشد دَنْتَ السَّاعَةُ وَأَفْشَقُ الْفَهْرُ عَنْ عَزَالٍ صَادَ قَلْبِي وَتَفَرَّ
بعد از چندی آیه اَفْرَبْتُ السَّاعَةَ وَأَفْشَقُ الْفَهْرُ بیان شد و
میگویند که فاطمه بنت حضرت محمد روزی این آیه را تلاوت مینمود
دختر امرء الفیس حاضر بود گفت این منظوم شعر پدر من است که پدر
نواخذ کرده و میگوید از خدا بر من نازل شده و این حکایت در میان
عرب و عجم مشهور است بمرحال آن ابیات از اشعار امرء الفیس که
بر بالای آنها خط کشیده شده است در سوره فم (یعنی سوره
۵۴) آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و در سوره غنچ (یعنی سوره ۱۲)
آیه اول و در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱) آیه ۹ و در سوره صافا
(یعنی سوره ۳۷) آیه ۵۹ مندرج است جز اینکه در بعضی الفاظ
تفاوت کمی در صورت و نیز در معنی دیده میشود مثل اَفْرَبْتُ بَنُو
دَنْتَ - هویدا است که علامه ایست مابین این ابیات امرء الفیس

و آن آیه های قرآن و محال است که شخص مسلمان برای رد کردن این اعتراض بگوید که شاید فدوی از اشعار آن شاعر بپرسش قبل از آفرینش عالم در لوح محفوظ مندرج بوده است - پس نمی بینم که همان اسلام از این تنگنا چه مفترقی دارند جز اینکه این اثبات کنند که آن آیات از قرآن ما نخورده و در آن فصائد داخل شده است و با اینکه مصنف این آیات مرز بوده امر الفیس نبوده بلکه کسی دیگر بوده است که بعد از نزول قرآن جرأت در زبده آن آیه ها از قرآن اقتباس نموده باشد و اثبات این احوال اشکال کلی دارد - بمرحال هویدا است که رسوم و عادات و عقاید قدیمه اهل عرب یکی از منابع مهم ترین دین اسلام می باشد

فصل سوم

در ازمایش ادعای آن اینکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایات که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهومه بود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریقه صابین اخذ گشته است

و فیکه حضرت محمد ادعای نبوت کرده جد و جهد تمام صرف
می نمود تا قوم خود را از بت پرستی مبرا ساختند بدین حضرت ابراهیم
برگرداند اهل عرب هیچ کتاب الهای نداشتند که جمیع طوایف
بی تفاوت آنرا قبول کرده باین و قانون خود بداند و از آن سبب
اصلاح نمودن مذهب فاسد شده ایشان بدیهات مشکل بود
- اما در آن ایام سه طایفه میان ایشان کتابهای مذهبی داشتند
که بر حسب قول معترضین هر یکی از آنها بر دین اسلام کدر آنوقت
مثل بجهت نازده آمده در فتنه پیچیده می بود اثری نموده است -
و آن سه طایفه مذکوره ملت صابین و اسباط یهود و قوم نصاری
بودند که ذکر هر یکی از آنها در موقع خود کرده خواهد شد - و بنابر
بصایبین که مذهب ایشان الآن کلیته از میان رفته است، ابو الفدا
چنین نوشته است (در کتاب مستطی به التواریخ القدیمة و من
المختصر فی أخبار البشر) - ذکر امة السریان و الصابین من کتاب
ابی عیسی المرتبی قال امة السریان می اوردیم الامم و کان کلام آدم و
بنیه بالسریان و ما تمم هم مله الصابین و بدکر و ن اقمه اخذوا
منهم عن شبت و ادریس و لهم کتاب به ترویه الی شبت و بدتمونه
حصف شبت بدکر فیه محاسن الأخلاق مثل الصدق و الثجاعة و
العصمت الغریب و ما اشبه فک و بامر به و بدکر الرذایل و بامر

با جنابها و الصابین عبادات منها سبع صلوات منها خمس
 توافق صلوات المسلمین و السادسة صاوة الضعی و السابعة صاوة
 يكون و منها فی تمام الساعة السادسة من الليل و صلواتهم كهذا
 المسلمین من التبت و ان لا یخلطها المصلی بشئی من غیرها و لهم الصلوة
 علی البیت بلا ركوع و لا سجود و یصومون ثلاثین یوماً و ان نقص الشهر
 الهلالی صاموا تسعاً و عشرين یوماً و كانوا یراعون فی صومهم
 الفطر و الهلال یبحث يكون الفطر و قد دخلت الشمس الجبل و یصومون
 من ربيع اللیل الا یخبر الی غروب فرح الشمس و لهم اعیاد عند نزول
 الكواكب الخمسة المنقبة بیوت اشرافها و الخمسة المنقبة ذحل و المشرقی
 و المریج و الزهرة و عطارد و یعظونه بیت مکه - ترجمه -
 ذکر امت سربان و صابین از کتاب ابوعلی مغربی - او میگوید -
 - امت سربان قدیمترین آنها میباشد و نیکوتر آدم و دیرافش سربان
 بود و مذهبشان دین صابین و میگویند که دین خود را از شب
 وادریس گرفته اند و کتابی دارند که اثر ابیث نسبت میدهند و
 آنرا بصفت شیت تشبیه مینمایند - و در آن کتاب ذکر اخلاق
 حسنه مانند راست کناری و دلبری و حاکم نمودن عرب و
 امثال آنها را میکند و برای معول داشتن آنها امر میفرماید و عباد
 نبیه را ذکر کرده برای اجتناب نمودن از آنها حکم میدهد و اهل

باین را اقسام عبادت است و از آنجمله هفت نماز میباشد که
 پنج نماز از آنها با نمازهای مسلمانان موافقت دارد و نماز ششم
 نماز صبحی است و وقت نماز هفتمین در آخر ساعت ششم از شب
 میباشد - و نماز ایشان مثل نماز مسلمانان بابت است و بیدار
 نیک نماز میخواند آنرا هیچ چیز دیگر نمیآورد - و ایشان نمازی بر
 پشت بدون رکوع و سجود دارند و مدت سی روز روزه میگیرند
 و اگر ماه هلالی ناقص بوده باشد بیست و نه روز صوم میدارند
 و در روزه خود فطر و هلال را دعا میکنند بنوعی که فطر واقع شود
 و فیکه خود رشید داخل حل میکرد و روزه میدارند از ریح آخری
 شب تا بغروب فریز خورشید - و ایشان از عیدها است در وقت
 نزول پنج ستاره و ستاره های شرفشان و آن پنج ستاره زحل
 و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است - و بیست (کعبه) مکه و انبیا
 میباشد - پس از این بیان ظاهر و هویدا است که روزه و پنج نماز
 و بعضی از فرائض دیگر بر اهل اسلام معمول میدارند از صاحبین
 قدیم گرفته اند

اما درباره اهل یهود البته هر شخص ترتیب یافته
 میداند که ایشان در ایام حضرت محمد و خصوصاً قبل از هجرت نهایت
 مدد و امتداد دارد و مملکت عرب میداشتند و کثیر بن بودند

و میان طوائف نوین بن یهود بنی فریضه و بنی منو قاع و بنی نظیر ^ع
 اقوامی بودند و از اینجهت چون آخر الامر ظاهر گردید که ایشان
 مصمم بر این میباشند که بنیوت و رسالت حضرت محمد اعتراف
 ننمایند جدالی چند مابین ایشان و مسلمانان واقع شد و
 مؤمنین با اشکال تمام قادر بر این گشتند که ایشانرا مغلوب ^{کنند}
 بدم شمشیر بکشند و با از مملکت عرب برانند - و اگر چه آن
 یهودیان بعلم مشهور نبودند اما الله کتب انبیای خود مثل ثور
 حضرت موسی و زبور حضرت داود و غیره را بادت تمام محفوظ
 میداشتند و از آن سبب ایشان (و نیز نصاری) در فرمان بلیغ
 اهل کتاب مذکور گشته اند - و هر چند که اکثر ایشان نتوانسته
 زبان عبرانی را بخوبی بفهمند اما مثل یهود سکنه ایران در این ایام
 بسیاری از قصه ها و حکایتهای ^{تور} و اکثر افسانه های باطل
 دیگر را از اجداد خود شنیده و بتوانند پذیرفته بودند و اکثر اوقات
 چون ثوراه موسی و سایر کتب دینی را ادراک نمیکردند پس آن
 روایتهای بی بنیاد را بعوض تعلیمات الهائی آن صحف
 سماویه بر زبان خود جاری میساختند - و در آن ایام عرب
 جاهلیت اهل یهود را حرمت میداشتند زیرا میدانستند که
 بیشک اودنسل ابراهیم خلیل الله میباشند و کلام خدا را نکه

میدانند - لهذا بر حسب قول معترضین و فقیه حضرت محمد
 تمهید که بت پرستی هیچ مناسبتی ندارد بلکه نزد خدا بمحال و احد
 مکروه است و چون در دل خود تصمیم داد که قوم خوشتر از بوی
 دین ابراهیم خلیل برگردانند پس بقاء بت احوال میرفت که بطرف
 اهل یهود مایل گردیده استفسار کند که آیا دین حضرت ابراهیم
 مشتمل بر کدام عقاید و فرائض و رسوم مذهبی میباشد - و از
 این سبب میتوان گفت که اگر آن تعالیم و اخبار پراکده در قرآن و
 در احادیث مندرج است یا تعالیمات و حکایات متداوله میان
 یهود آن آیات متضایفه تمام پیدا خواهد آمد که آنها با یکدیگر
 علاوه اشکار و مشابیه عجیب دارد - و این میاس نفوس می آید
 از این مقدمه که قرآن در اکثر موضع صریحاً میگوید که دین ابراهیم
 راست و برحق بوده است و نیز بر حقیقت مذهب یهود و بر صحت
 و من جانب الله بودن کتب الهامیه ایشان شهادت میدهد -
 چنانکه در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹) آیه ۲۵ مرفوم است
 - وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْبَيِّنَاتِ هِيَ أَحْسَنُ إِلَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
 مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْحَقُّ
 إِلَيْنَا وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - ترجمه - و مجادله نکنید با
 اهل کتاب مگر با آنچه آن بجهت ایشان آنکه سخن کردند از ایشان

و بگویند ایمان آوردیم بآنکه فرمود فرستاده بما و فرود فرستاده شد
بما و خدای ما و خدای شما یکی است و ما هم مرا و را منقادان -

و نیز در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۳۱) مندرج است - قُولُوا

اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَاٰیْمُوْ
وَعِيسٰى وَآلِ اِسْحٰقَ وَمَا اُوْحِيَٰ مُوسٰى وَعِيسٰى وَمَا اُوْحِيَ النَّبِيُّ
مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نَفَرْتُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحٰنُ لَهُ مُسٰلُوْنَ - ترجمه

- بگویند که ویدیم جدا و آنچه فرستاده شد بجوی ما و آنچه فرستاده
شد بجوی ابراهیم و اسحاق و عیسی و عیسی و اسحاق و آنچه داده

شد بموسی و عیسی و آنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان

جدائی نپندازیم میان یکی از ایشان و ما هم مرا و را اگر در خندکان

- و بوقتی این اسر بود که حضرت محمد در اوّل بیت المقدس را قبله مسلمانان

گمراشته زبیرا که آن شهر قبله یهود بوده وی باشد

بعضی در رد اینقبال میگویند که حضرت

محمد در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۵۶) بنی افری خوانده

شده است از اینجهت که سواد نداشت و هویدا است که او نتواند

کتابهای یهود را بخواند پس بجه طور ممکن بود که تعلیمات خود را

از آنها مأخوذ کند - و لکن میتوان گفت که سبب آن لقب این

بوده است که او نه از یهود بلکه از ائمها (که غیر یهودی باشند)

رباشد چنانکه اهل عرب نه فقط اهل ایران بلکه همه غیر عرب را هم
 می نامیدند (که معنی آن غیر فصیح میباشد) اما اگر در کتاب عربی
 می بینیم که نوشته شده است که حافظ شیرازی شخص عجمی است بنا
 حکماً بگوئیم که او عجمی است یا فصاحت بوده است لکن معلوم میشود
 که از اهل عرب نبوده و بی - همچنین از این آیه ثابت نمیشود که حضرت
 محمد بالکلیبی مواد بوده است هر چند لور اتی یعنی از اشها هم
 خوانده باشند - و لکن فرضاً که هیچ علی نداشته باشد آیا ممکن نباشد
 که از دیگران استفسار نموده تعالیم و عقاید و زعمهای اهل یهود
 پیاموزد البته میتوانست خصوصاً از اینجه که بعضی از اصحابش
 مثل عیسی الله این سلام و حبیب ابن ملک و در فقه با خود از اهل
 یهود بودند یا دین ایشانرا قبول کرده بعد از مدتی بحضرت محمد
 گرویدند - و شکی نیست که این اشخاص اگر چه از تعلیمات حبشه
 عهد یهنو و افیت کلی نداشتند اما افلا چیزی از روایات و قصص
 باطله که در آن ایام میان اهل یهود انتشار داشته بود میدادند
 - و هر آینه اگر قرآن را با آن قصص هائیکه در تورات و در کتابهای
 دیگر پراوهای که هنوز در میان یهود منداول است مقابل بکنیم
 هویدا خواهد شد که با وجودیکه قرآن نسبت بحقیقت سیرت
 حضرت ابراهیم و اشخاص دیگری که در تورات مندرج است اکثر

لوقات ما را بیشتر اطلاع میدهد اما عمای آن از افسانه های
باطل همود مأخوذ است - و معترضین و در اثبات این قول خود این
قصه های ذیل را پیش می آورند

(۱) قصه هابیل و قابیل - قرآن اسامی این دو
پسر حضرت آدم را صریحاً بیان نمیکند اما حکایت ایشان در سوره
ماعه (یعنی سوره ۵ آیه ۳۵ الی ۳۵) مندرج است - وَانْزِلْ عَلَيْنَا
مَائِدًا مِنْ آدَمَ بِالْحَقِّ اَوْ قَرَّبْنَا طَبَقًا مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَا تَقْبَلْ
مِنْ الْاَخْضَرِ قَالَ لَا مِثْلَكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَّبِعُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَمَّا
بَطَلَكَ اِلَکَ بِذَلِكَ لَقِنَا نَبِيَّ مَا اَنَابَا سَطِ بِدِي اِلَکَ لَا مِثْلَكَ
اِنِّي اَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ قُبُوهُ بِالْحَقِّ وَارْحَمَكَ
فَنَكُونُ مِنَ الصَّادِقِينَ وَذَلِكَ جَزَاءُ الصَّالِحِينَ فَطَوَعَتْ لَهُ
نَفْسُهُ مِثْلَ اُخْبَرٍ فَقَالَ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا
يَبْسُفُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَادِّي سُوْرَةَ اُخْبَرٍ قَالَ يَا وَلِيَّيْ
اُخْبَرُ مَا اَنْ اَكُوْنُ مِثْلَ هَذِهِ الْغُرَابِ فَاُوَادِّي سُوْرَةَ اِنِّي فَاَصْبَحُ
مِنَ الْتَائِبِينَ مِنْ اَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي اِسْرَآئِيْلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ
نَفْسًا يَغْتَرِبْ فِي الْاَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ
اَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - ترجمه - و چون این دو پسر

شد از یکی از آن دو و پند پرفته شد از دیگری - گفت - هر آینه
 کُتِبَتْ لَبَنَه - گفت - جز این نیست که قبول میکند خدا از پروردگار
 هر آینه در از کفی بمن دست واکه بکشی مرا بنم من و دازکت و صم
 بسوی نونا بکُتِبَتْ بدوشی که من می ترسم خدا پروردگار جهانها
 بدرسینکه من مېولم که باز کردی به بزه من و بزه خود پس باشو
 از باران آتش و اینست مزد ستمکاران - پس آسان کرد لودائن او
 کشتن برادرش پس کشت لودا پس صباح کرد از زبان کاران -
 پس برانکت خدا کلامی را نابکار و دوزخین تا به پند لودا بگریه
 پوشد نین برادرش را - گفت - وای مرا عاجز شدم که باشم مانند
 این کلاغ - پس واپوشانم عورت برادرم را - پس صباح کرد از
 پشیمانان - از برای این نوشنیم بر دیران یعقوب که هر که کُتِبَتْ تَو
 بغیر ننی پانهای صند من پس کویا که کُتِبَتْ مردم واهمه و آنکه زند
 کرد از آن پس کویا زنده کرد مردم راه

واضح باد که دو ایهت همود با انواع مختلف

این گفتگوی دومی که ما بین مائین و هابیل شده باشد بیان می کند
 و هم دوزگوم نونا نان ین عزتیه و هم دوزگوم پرورشلی مکتوب است
 که مابین (که در کتابهای عرب بغابیل مستی است) گفت که هیچ سزا
 گناه و هم امر نکوت نیست و هابیل مقرر است و جزا بود پس مابین

اورا بسکی زده کشت - و اما در کتاب مستی به پرتی رقی الیغدر
 باب ۲۱ سرچشمه آنکه که در فرآن درباره دفن کردن نعش هاییل
 مرقوم است در پانف میشود و هیچ تفاوت نیست جز اینکه آن کلاغ
 که در فرآن مذکور است نه به فاین بلکه بآدم تعلیم داد زیرا در کتاب
 مزبور چنین مکتوب است - **הָיָה אָדָם וְיֶזְרָאֵל יְשָׁבִים
 וְבוֹכִים וְסֹתֵי פָלִים עָלָיו וְלֹא הָיָה יָדָעִים
 מִה לַעֲשׂוֹת לָהֶבֶל עָלָא הָיָה נְהוֹגִים בְּקִבְיָה
 בְּאֶעֱזִיב אֶחָד שָׁפֹת אֶחָד סִחֲבִרְיוֹ לָקַח
 אֹתוֹ וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְךָ לַעֲיִיָּהֶם . אָמַר
 אָדָם כְּעֹזִיב אֲנִי עֲשֵׂה סִיד לָקַח בְּבִלְתָּ
 נָשֶׁל הֶבֶל וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְךָ :**

- **ترجمہ** - آدم و زوجه اش خشنه بروی (یعنی بر هاییل)
 کریمه و زاری نمودند و نمیدانستند هاییل را چه کنند زیرا که از
 دفن کردن واقف نبودند - کلاغی که یکی از آشنا پاش مرده بود
 آمده آنرا گرفت و در زمین کاغذ آنرا پیش چشم ایشان مدفون
 ساخت - آدم گفت - من مثل کلاغ کار میکنم - فی الفور نعش
 هاییل را گرفته در زمین کاغذ او را دفن کرد و آهسته در

سوره مزبوره آیه ۳۵ مندرج است با آنکه در آیه های قبل ذکر شده هیچ علاقه ندارد اما اگر بجوی مشتاق ستمد بین باب عم آیه ۵ رجوع نمایم آنجا تمام این مطلب را که در قرآن نا کامل است و در میکنیم و آن علاقه که آن آیه مذکوره با حکایت مثل هابیل دارد هویدا و کرد و زانو که مفسر یهودی در تفسیر این الفاظ نورا که خدا آنها بفرمان گفت - چه کرده خون برادرش از زمین نزد من فریاد بر میآورد (کتاب پیدایش باب عم آیه ۱۰) جاییکه آن لفظ خون در عبرانی در

صفت جمع ی باشد چنین نوشته است - קַלְכֶּם בְּדָמֵי

שְׁחַרְחֶרֶת אֶת-אָחִיו בְּדָמָא בּוֹ קוֹל דָּמֵי אֶת-חֵיהּ
עַל-עֵקֶס. יֵצֵאוּ אִמֶּר דָּם אֶת-חֵיהּ אֶלָּא דָּמֵי

אֶת-חֵיהּ דָּמוֹ וְדָם זָרְעִיז תִּי לְפִכְךָ בְּבִרְיָא

אָדָם יִהְיֶה לְלִסְמָדָהּ שְׂפָלָה חֲמָא בִּד נֶפֶשׁ

מִשְׁרָאֵל מַעֲלָה עֲלִיז חֲפֵתוֹב פְּאֵלֹ

בְּבִד מוֹלָם מִלָּא וְכָל-הַפְּסִקִים נֶפֶשׁ אֶחָת

מִשְׁרָאֵל מַעֲלָה עֲלִיז חֲפֵתוֹב פְּאֵלֹ-כִּים

מוֹלָם מִלָּא:

- ترجمه - نسبت بنفای

که برادر خود را کشت با آنکه ایم که در راه وی کشته شد - او از خوا

برادرت فریاد بری آورد - بپکود خون برادرت بلکه خونهای
 برادرت یعنی خون وی و خون اولادش - بنا بر این انسان بدنام
 آفریده شد برای آزمودن نوک هر که هلاک کرد بکفنی از اسرا بگذارد
 کتاب بروی حسابش را بگذارد که گواه عالم را هلاک کرده باشد
 و هر که بکفنی از اسرا بگذارد که کتاب بروی حسابش را بگذارد
 که گواه عالم را زنده کرده باشد انتهی - واضح بآیه ۳۵ سوره
 مائده نمیشاید لفظ از این تفسیر مدعی بهبودی شده است
 اما چونکه در قرآن ظلم نصف آن موضع اقباسی گشته است پس بر
 تفسیرش لازم بود که آن بنوع این آیه قرآن رجوع نمایم چنانکه
 الآن کردیم و مطلب را واضح ساختیم

(۲) مَعْنَى نَجَاتٍ بِأَنْتَ حَضَرْتَ اِبْرَاهِيمَ لَوْلَا فَتْرُ

- اِتِّصَافُكَ دَرِ قُرْآنِ ثَمَّ اَمَّا دَرِ کَافِ اَفْتِ تَى شَوْدَ یَکَ جَزْءِ جَزْءِ دَرِ

سوره یوسف (یعنی سوره ۲) آیه ۲۶ و در سوره انعام (یعنی سوره ۶)
 آیه ۷۴ الی ۸۴ و در سوره انبیا (یعنی سوره ۳۱) آیه ۵۳ الی ۷۲
 و در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹) آیه ۲۴ الی ۵ و در سوره شعراء
 (یعنی سوره ۲۶) آیه ۶۹ الی ۷۹ و در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹)
 آیه ۵۱ و در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷) آیه ۸۱ الی ۹۵
 و در سوره زخرف (یعنی سوره ۳۰) آیه ۲۵ الی ۲۷ و در سوره

نفسه (یعنی سوره جو) آیه ۴ و غیره پراکنده است - اما هر که
 در کتاب فصل الانبیا یا کتاب عرائس المجالس را کثوده قصه
 ابراهیم را در آن کتاب بخواند و با درامثال آنها مطالعه نماید خواهد
 داشت که مختصراً تمام آن حکایت خواهد در فرآن باشد خواه در
 احادیث از کتاب از کتب قدیمی به خود مستقیماً میزد و از رباه مأخوذ
 - و لکن بجهت اینکه این اذعان ثابت کرده لازم است که اولاً آنرا از
 روی فرآن و عرائس المجالس و غیره در اینجا نقل کنیم و من بعد همان
 حکایت را از روی آن کتاب به خود پیش آورده بام مقابله نمایم -
 و در کتاب ابو القاسم که به التواریخ المقدمه من التفسیر فی اخبار البشر
 مستقیماً است نوشته شده - كان آزر ابوا ابراهيم يصنع الاصنام و
يعطونها ابراهيم ليبعها فكان ابراهيم يقول من يشتري ما بضره ولا
ينفعه ثم لما امر الله تعالى ابراهيم ان يدعو قومه الى التوحيد دعا
اباه فلم يجبه و دعا قومه فلما امت المرو وانحل بهم رد ابن كوش
وهو ملك تلك البلاد ... فاخذهم و رد ابراهيم المظبل و مرماه
في نار عظيمة فكانت النار عليه برداً و سائلاً و خرج ابراهيم من النار
بعد ايام ثم آمن به رجال من قومه - ترجمه - از دید ر
 ابراهیم بنهایی ساخت و با ابراهیم پیسر دانا آنها را بفرمود و
 ابراهیم می گفت - کجاست خبر دیگری که و بر اضر و مهرساند و

هیچ فایده نمیدهد - آنکاه چون خدا بنعالی ابراهیم را امر فرمود
 تا قوم خود را بنوحید دعوت نماید او پدر خود را دعوت کرد و
 و بر اهل بیت نمود - و قوم خود را دعوت کرد - پس چون امرش
 فاش گردید و کوشش زد غمزدین کوش که پادشاه آن ملک بود شد
 پس فرمود ابراهیم خلیل را گرفته و برادر آشتی عظیم انداخت
 - پس آتش بروی سرد و سلام کردید و ابراهیم بعد از روزی چند
 از آتش بیرون آمد - آنکاه نذری چند از قومش بوی کر و پندند -
 و در عرائس المجالس مندرج است که چون ابراهیم قبل از آن در وقت
 شب در آخر ماه از مغاره بیرون آمد سنار کا نرا قبل از آن
 نموده گفت - این پروردگار من است - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى
 كَوْكَبًا مَّا لَهُ هَذَارِي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ
 بَازِعًا مَّا لَهُ هَذَارِي فَلَمَّا أَفَلَ مَالَ لَيْنٍ لَمْ يَجِدْ رَبِّي إِلَّا كَوْنَهُ مِنَ
 الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً مَّا لَهُ هَذَارِي هَذَا أَكْبَرُ
 لَأَنَّهُ رَأَى ضَوْأَهَا اعْظَمَ فَلَمَّا أَفَلَكَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا
 تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي ظَنَرْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَالْوَاوُكَانِ أَبُوهُ بَصْنِ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا خَتَمَ اِبْرَاهِيمُ
 إِلَى نَفْسِهِ جَعَلَ يَصْنَعُ الْأَصْنَامَ وَيُعْطِيهَا اِبْرَاهِيمَ لِيُبَيِّنَ مَعَهَا ذَهَبَ
 بِهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَنَادِي مِنْ بَشَرِي مَا يَصْنَعُ وَلَا يَنْفَعُ فَلَا يُشِيرُ

احد منه فاذا بارث عليه ذهب بها الى نمر فغضب رؤسها وقال
 لما اشرب كسدت اسنمراء بنومو وبماهم عليه من الضلالة و
 الجحالة حتى فشا عيبه اباها واسنمراؤه بها في قومهم واهل قريته
 فحاجه قوميه في دينه فقال لهم انا جئوني في الله وقد هذات
 الايات الى قوله عز وجل وَلَيْكَ جُنَاثُنَا وَإِنَّا بِإِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ
 نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ حتى خصمهم وظلمهم
 بالحق ثم ان ابراهيم عليه السلام دعا اباها ازر الى دينه فقال يا
 ابي لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يقضي عنك شيئا الى آخر
 القصه فابى ابوہ الاجابة الى ما دعاه اليه ثم ان ابراهيم عليه السلام
 جاهر قوميه بالبرائة مما كانوا يعبدون واظهر دينه فقال اقراهم
 ما كنتم تعبدون انتم واباؤكم الاقدمون فانهم عدوا الي الاوت
 السالمين فالوا من تعبد انت قال رب العالمين قالوا نبي نمرود
 فقال لا الذي خلقني فهو يهدين الى آخر القصه ففشا ذلك في الناس
 حتى بلغ نمرود الجياد فدعاه فقال له يا ابراهيم ارايت الملك الذي
 بعثك وتدعو الى عبادته وتذكر من قدرته التي نعظم بها على عبده
 ما هو قال ابراهيم عليه السلام نعم الذي يبعثي ويميت قال نمرود
 انا احبى واميت قال ابراهيم كيف يبعثي ويميت قال اخذ رجلين قد
 اسنوجهما الهند في حكي فاقبل احدهما فاكون قد امته ثم اعفو

عن الآخر فان تركه فاكون فدا حبيبه فقال له ابراهيم ع عند ذلك
 إِنَّ اللَّهَ تَابَ بِالتَّمِيمِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَبَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ عِنْدَ
 ذَلِكَ نَمُودُ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ شَيْئًا - **ترجمه** - پس چون ناز شد
 بر او شب دید سناوه را گفت اینست پروردگارم پس چون غایب
 شد گفت دوست ندارم غایب شوندگان را پس چون دید ماه را
 طالع گفت اینست پروردگارم پس چون غایب شد گفت هر آینه
 اگر هدایت نمیکرد مرا پروردگارم هر آینه بودم از گروه کراهان
 پس چون بدید خورشید را طالع گفت اینست پروردگارم اینست
 بزرگتر پس چون غایب شد گفت اینم بدرستی که من پیروم از
 آنچه شرکی آورد بد بدرستی که من متوجه گردانیدم و جهم را برای
 آنکه بدید کرد آسمانها و زمین را حق کرامی و بنیسم من از مشرکان
 (سوره انعام یعنی سوره ۷۷ آیه ۷۷ الی ۷۹) - گفته اند که پدر
 وی بنهای ساخت پس چون ابراهیم را نزد خود برد بنای ساختن
 بآنها نموده آنها را با ابراهیم می سپرد تا بفرود شد - پس ابراهیم ع
 آنها را داشته ندانید کرد کیست بخرد چیزی که و بر او مهر می رساند و
 هیچ فایده نمیدهد - پس هیچ کس از وی نمیخرد - پس چون فرو
 نشد آنها را برود خانه برده سر آنها را زد و بآنها گفت - بیاشامید
 ای کسادهای من و اینرا گفت برای استمراء نمودن قوم خود و

برای اینکه ایشان در کراهی وجهالش بودند بنوعی که آنچه بضد آنها
و باسنهزای آنها می گفت در میان قومش و اهل طریقه فاش کردند -
پس قومش نسبت بمذهب وی براوجت گرفتند - پس بدیشان
گفت - ایا مجادله میکنید در خدا و پیغمبری مهابت کرد مرا و نمی ترسم
آنچه داشتم آوردید بآن مگر آنکه بخواهد پروردگارم چیزی پراکشاده
کرده است پروردگارم هر چیزی را از راه دافش ایا پس پند نمی گیرید
الایات (سوره انفام - یعنی سوره ۸۰) تا بقول خدای عزوجل
- و آن بود دلیل ما که دادیم انرا ابراهیم را بر قومش بلند میکنیم ^{برای}
انرا که بخواهم بدرسنیکه پروردگار نمود درست کرد و داناست
(سوره انفام آیه ۸۳) تا آنکه ایشانرا شکست داده غلبه یافت -
انگاه ابراهیم علیه السلام پدر خود از سر ابدین خویش دعوت نمود پس گفت
- ای پدر من چرا می ترسی آنچه را که نمی شنود و نمی بیند و کفایت
نمیکند از تو چیزی را (سوره مريم یعنی سوره ۱۹ آیه ۴۳) تا با آخر حکایت
- پس پدرش انرا ایا نمود که آنچه را که او و پرا بدین دعوت کرد
اجابت ننماید - انگاه همانا ابراهیم علیه السلام با و از بلند قوم خود را گفت
که من برئی هستم از آنچه می پرسید و دین خود را ظاهر کرد - چو
گفت - ایا پس دیده اید آنچه هستند که می پرسید شما و پدرانشان
که بودند پیشینان پس بدرسنیکه آنها دشمنند مرا را بجز پروردگار

جهانبان (سوره شعرا یعنی سوره ۲۷ آیه ۷۵ الی ۷۷) - گفتند
 - پس تو کرامت مبینی - گفت پروردگار جهانپانرا -
 گفتند منواهی بگوئی نمرودوا - گفت خبر بیکه اودا که مارا افزیده^{است}
 پس لومرا هدایت مینماید تا با آخر حکایت - پس آن امر میان مرد
 فاش گردید تا بنمرد جبار رسید - پس او و پسر اطلبیده بوی گفت
 - ای ابراهیم آیا تو خدای خود را که ترا فرستاده است و تو مرد مرا
 بعبادتش دعوت مینمائی و مددش و برادگر میکنی و او را بسبب آن
 بر دیگران تعظیم میدهی دیده - او چیست - ابراهیم ع گفت -
 پروردگار من آنکه زنده میکند و میمیراند (سوره بقره یعنی سوره
 ۲ آیه ۳۶) نمرود گفت - من زنده میکنم و میمیرانم - ابراهیم گفت
 - تو بیخود زنده میکنی و میمیران - گفت دو مرد را که منووجب
 مثل گردیده اند بجا که خود بیکدیگر پس یکی از ایشان را بقتل میرسانم
 پس او را میمیرانم نگاه آن دیگر را میبخشم پس او را رها میکنم پس ویرا
 زنده کرده ام - بنا بر این ابراهیم ع بوی گفت - بدیدستی که خدا
 می آورد آتش را از مشرق پس بسیاران از مغرب (سوره بقره آیه ۲۶)
 - پس بنا بر این نمرود مبعوث گشته در جوابش هیچ نگفت (و بعد
 از آن چون عهد سلطنت فومش آمد که جمیع ایشان از شهر بیرون
 شدند ابراهیم ع به بجهان شهر برگشته همه اصنام را شکست چنانکه

در ذیل مرقوم است) اذاهم مذجعلوا الطعام فوضعوه بين يدي
 الالهة وقالوا اذا كان حين رجوعنا فرجعنا و قد باركت الالهة في
 طعامنا اكلنا فلما نظر ابراهيم عليه السلام الى الاصنام والى ما بين
 ايديهم من الطعام قال لهم طريق الاستهزاء اَلَا تَأْكُلُونَ فَلَمَّا لَمْ
 يَجِبْهُ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَنطِفُونَ فَرَأَوْهُمْ خُزْبًا بِالْهَيْمِ وَجَعَلَ يَكْهِنُ
 بِفَاسٍ فِي يَدِهِ حَتَّى لَمْ يَبْقِ إِلَّا الصُّنَمُ الْأَكْبَرُ فَعَلَّقَ الْفَاسَ فِي عُنُقِهِ ثُمَّ
 خَرَجَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلَهُمْ جُذًا ذَا الْأَكْبَرِ اللَّهُ لَعَلَّاهُمُ إِلَهَ
 يَرْجِعُونَ فَلَمَّا جَاءَ الْقَوْمُ مِنْ عِبَادِهِمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَأَوْهَا
 بِتِلْكَ الْحَالَةِ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلَهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا
 سَمِعْنَا قَتْلَى بِذِكْرِهِمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ هُوَ الَّذِي نَفَضَ صَنِيعَ هَذَا بَلِغْ
 ذَلِكَ نَمْرُودَ الْجَبَّارَ وَاشْرَافَ قَوْمَهُ فَقَالُوا فَأَنُوبِيهِ عَلَى أَخِيهِ النَّاسِرِ
 لَعَلَّاهُمْ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكَ وَكَرِهُوا أَنْ يَأْخُذُوا بِهِ
 بغير بينة قال قتادة والسدي وقال الضحاك لعالم يشهدون بما
 نضع به و دعا به فلما احضره قالوا لَهْ أَكْفَى نَفَلَتْ هَذَا بِإِلَهِنَا
 يَا اِبْرَاهِيمَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ بَلْ فَعَلَهُ كِبَرُهُمْ هَذَا غَضِبَ مِنْ أَنْ يُعْبَدُوا
 مَعَ هَذِهِ الْأَصْنَامِ الصَّغَارِ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهَا فَكَسَرَهُمْ فَأَسْأَلُكُمْ إِنْ
 كَانُوا يَنْطِفُونَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكْذِبْ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ كُلُّهَا فِي اللَّهِ تَعَالَى قَوْلُهُ إِنَّ سَعِيمَ وَمُؤْ

بَلْ فَعَلَهُ كِبَرُهُمْ هَذَا وَقَوْلُ الْمَلِكِ الَّذِي عَمَرُ سَادَهُ هِيَ اخْنِي
فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ اِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ وَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَمَا لَوَالَيْكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ
هَذَا الرَّجُلُ فِي سَوَاءِ كَلِمَاتِهِ وَهَذِهِ الْهَيْكَلُ الَّتِي فَعَلَ بِهَا مَا فَعَلَ حَاضِرُ
فَاسْأَلُوا هَؤُلَاءِ ذَلِكَ فَقَالَ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَانَسَا لَوْ هُمْ إِنْ كَانُوا
يَنْطَفِقُونَ فَمَا لَوْ قَوْمُهُ مَا نَرَاهُ إِلَّا كَمَا قَالَ وَقَبِلَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ
بَعْدَ ذَلِكَ الْأَوَانِ الصَّغِيرِ مَعَ هَذَا الْكِبَرِ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ مُتَعَبِّرِينَ
فِي أَمْرِهِ وَعَلِمُوا أَنَّ الْأَشْطَقَ وَلَا يَنْطَشُ فَمَا لَوَالَيْكُمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطَفِقُونَ
فَلَمَّا اتَّجَمَعَتِ الْجُمُوعُ عَلَيْهِمْ لِأِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُمْ أَتَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ عِلْمٌ وَلِمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ فَلَمَّا انْزَعَلُوا مِنْ الْجُمُوعِ وَجَزَّوْا عَنْ الْجَوَابِ
قَالُوا احْزَنُوا لَهُ وَانْصَرُوا لَهُ الْهَيْكَلُ إِنْ كُنْتُمْ قَائِلِينَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو
الَّذِي أَشَارَ عَلَيْهِمْ بِهَرَمِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانْتِزَاعِهِ مِنْ الْأَكْدَا
قَالَ تَعَبَّبَ الْجَبَائِثُ اسْمُهُ ضَمِنُونَ فَخَسَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَرْضَ فَهُوَ
يُجْلِلُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَلَمَّا اجتمع نمرود وقومه على الْأَحْرَافِ
اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبَسُوهُ فِي بَيْتٍ وَبَنُوا لَهُ بَنَاتًا كَالْحَصْرِ فَذَلِكَ
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا الْبَنَاتُ الْبَنَاتُ نَا قَالُوا فِي الْحَجِّ ثُمَّ جَعَلُوا لَهُ
الْحَطْبَ وَأَصْنَافَ الْخَشَبِ - **ترجمہ** - اے نیک انسان غذا
دست کردہ و پیش آن معبودها بخادہ کشتن - چون وقت

مراجعت ما آید پس بر مگردیم و معبودها غذای ما را برکت خوا
داد و میخوریم - پس چون ابراهیم ۴ بر آن بنها و بر آن طعنا میگفت
آنجا بود نکر بیت از روی اسنمرا و بدانها گفت - ای اچرا نمیخورد
(سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۹) - پس چون و بر اجواب
ندانند گفت - چپت مر شما را که سخن نمیکوئید - پس رفت بر
ایشان زدنی بغوث (سوره صافات آیه ۹۰ و ۹۱) و بنامود
بشکن آنها بانیری که در دستش بود تا باینکه جزیت بزد کزین
هیچ باقی نماند - پس بر او برگردن وی آویخت آنگاه بیروفتند و
آفت فول او عز وجل - پس گردانید آنها را پاره پاره بجز بزد
آنها را شاید آنها بسوی او رجوع کنند (سوره انبیا یعنی ۲۱ آیه
۵۹) پس چون قوم از عیدشان بختا معبودهای خود آمدند آفتا
در این حالت دیدند گفتند - که کرد این کار را بخدا پان ما بدرستیک
او هرینه از ظالمان است - گفتند - شنیدیم ما که جوانی یاد کرد
ایشان را که گفته میشود مرا و ابراهیم (سوره انبیا آیه ۶۰ و ۶۱) -
اوست که ما خیال میکنیم که اینرا کرده است - پس آن امر گوشزد
نمود جبار و بزرگان قومش شده گفتند - پس میاورید او را بر
چشمهای مردم آن شاید آنها گواهی دهند (سوره انبیا آیه ۶۲)
یعنی بروی شهادت دهند که او است آنکه آنرا کرده است -

و گراشت داشتند از اینکه و پر ابدون دلیل بگیرند (اینرا فاشده و ست
 گفته اند - و ضحاک گفته است شاید آنها گواهی دهند بآنچه ما را بابد
 بد و بکنیم و او را عفویت نمائیم) - پس چون او را حاضر کردند بوی گفتند
 - آيا تو کردی اینرا با خدا بان ما ای ابراهیم (سوره انبیاء آیه ۶۳) -
 ابراهیم گفت - نه بلکه کرد آنرا بزرگ آنها اینرا (آیه ۶۴) زیرا غصبتان
 شده بود از اینکه این بنهای کوچک را باوی می پرسید و او از آنها
 بزرگتر است پس آنها را شکست - پس به پرسید ایشانرا اگر هستند
 که سخن گویند (آیه ۶۵) - بنی صام گفته است - ابراهیم عم دروغ
 نگفت جز سه دروغ که همه آنها بر الهی تعالی بود یعنی بر این قول
 که - من بیمارم (سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۷) - و اینکه
 گفتند نه بلکه کرد آنرا بزرگ آنها اینرا - و اینکه پیادشاهی که بساره
 بر خود گفت او خواهرم است - پس چون ابراهیم آنرا بدیشان گفت
 - رجوع کردند بچودهاشان پس گفتند - بدرستی که شما شهادت
 شما گران (سوره انبیاء آیه ۶۵) نسبت باین مرد از اینکه از وی
 پرسیده اید و این معبودها بنان که او با آنها آنچه کرد کرد حاضرند
 پس از آنها پرسید - و آن بود قول ابراهیم عم پس پرسید ایشانرا
 اگر هستند که سخن گویند (آیه ۶۴) - پس فومش گفتند - صا
 چهره را می بینم جز چنانکه او گفته است - و گفته شد - بدرستی که

شما شما بشد ستمکاران از اینکه بنهای کوچک را با این بزرگ
 می پرسید - نگاه از امرش متعبر گشته - نگویند کرده شدند بر
 سرهاشان و دانستند که آنها حرف نمی زنند و بزرور نمی گیرند -
 پس گفتند هر اینه میدانی تو که نباشند آنها که سخن گویند (آیه ۶۰)
 - پس چون تحقیق که حضرت ابراهیم عم برایشان کرده بود ایشان را
 عاجز ساخت بدیشان گفت - ایا پس پرسید از غیر خدا چیزی را
 که سود ندارد شما را چیزی و زبان نتواند برساند شما را افت مرثما
 و هر آنچه رای پرسید از غیر خدا ایا پس در نیاید بعقل (آیه ۶۷)
 - پس چون این محبت ایشانرا ملزم ساخت و از جواب دادن عاجز
 ماندند - گفتند بیوزانید او را و باری کنید خدا با شما را اگر هستید
 کنندگان (آیه ۶۸) - و بعد اینه ابن عمر گفته است که انگس که
 ایشانرا اشاره کردند ابراهیم عم را با آتش بیوزانند مردی از کردان
 بود - شعب جباری گفته است که اسمش ضکنون بود و خدای
 تعالی برای وی زمین را شکافت پس او در آن غرق شد و از وی
 دستخیز - گفت - پس چون نمرود و قومش برای سوزاندن ابراهیم
 جمع شدند او را در خانه مجوس ساخته برای وی بنائی مانند
 خطبه بنا نمودند و اینست قول او عز وجل - گفتند بنا کنید برای
 او بنائی پس پسند از پدش دو آتش شعله ور (سوره صافات یعنی

سوره ۳۷ آیه ۹۵) - آنگاه برای او قدری از صفت نوبین هنرم و انواع چوب و غیره جمع کردند - (ومن بعد نوشته شده است که ابراهیم ۴ بنیض خدا از حرارت آتش محفوظ شده و صبح و سلامت بیرون آمد و بعد از آن نوشته شده است) و فی الخبر ان ابراهیم علیه السلام اتمنا فجا بعوله حبیب الله ونعم الوکیل قال الله عز وجل بانا وکون بزدا و سلاما علی ابراهیم - ترجمه - و در حدیث است که ابراهیم ۴ ما نا باینکه گفت - کافی است مرا خدا (سوره زمر یعنی سوره ۳۹ آیه ۳۹) و - بنکو وکیل است (سوره آل عمران یعنی سوره ۳ آیه ۱۶۷) دهائی یافت - خدای عزوجل گفت - ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم (سوره انبیاء یعنی سوره ۲۱ آیه ۶۹) الآن چون اینکایت را از روی قرآن و احادیث مسلمانان خواندیم باید بسوی کتابهای یهود رجوع نموده آن قصه را که میان ایشان رواج یافته است با آنچه ذکر شده مقابل کنیم تا ببینیم که آتافی الواقع چه تفاوت مابین آنها پیدا میابد - و در مدد اثرباره (فصل ۱۷) در شرح کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷ چنین مکتوب است

וַיִּבְרַח עֲבִיד לַפָּאָאִים הָהֵם: חֵד זְכוֹן נִפְכָּן לְאַחַר הוֹשִׁיב לְאַבְרָהָם מִכָּר תַּחֲתָיו: הָיָה אָחִי בְרִיאָנָשׁ בְּעֵי דִיזְבוֹן וְהָיָה אָמֵר לָהּ בְּרַכָּה שְׂדִין אִתָּהּ וְהָיָה

אָמַר לַהֲבִיר חַמְשִׁין אִז שְׁתִּין וְהָוּה אָמַר לֵה וִי לֵה
 לְהָוּה גִּבְרָא דְהָוּה בִּר שְׁתִּין וּבְעִי לְקַסְגָּד לְבִיר
 יוֹמִי וְהָיָה מִתְבִּישׁ וְהִלֵּךְ לוֹ: חַד זְמַן אָתָּה חֲדָא
 אֲתָתָא טְעִינָא בִידָה חֲדָא פִינְקֵה דְסִלְתָּ אֲסֶרֶה לָּהּ
 הָא לָךְ קָרֵב קַדְמִיָּהוּן: קָם נִסֵּב בְּקִלְסָא בִידָה
 וְתַבְרַחְוּן לְכָל הָוּן פִּסְיָלָא וְיֵהֵב בְּקִלְסָא בִידָא
 דִּרְבָּא דְהָוּה בִּינִיָּהוּן: כִּנְזַן דִּיאָתָא אַבּוּהִי אָמַר לֵה
 מִן צִבְדָּ לְהָוּן כִּדְיָן: אָמַר לֵה מַה נִּכְפֵּר מִנְּךָ: אָתָּה
 חֲדָא אֲתָתָא טְעִינָא לֵה חֲדָא פִינְקֵה דְסִלְתָּ וְאֲסֶרֶת
 לִי הָא לֵה קָרֵב קַדְמִיָּהוּן קָרֵבִית לְקַדְמִיָּהוּן: הָוּה
 דִּין אָמַר אָתָּא אֵיכָל קַדְמִי וְדִין אָמַר אָתָּא אֵיכָל
 קַדְמִי: קָם קִדְיָן רַבָּא דְהָוּה בִּינִיָּהוּן נִסֵּב בְּקִלְסָא
 וְתַבְרַחְוּן: אָמַר לֵה מַה אַסְתָּה מְסִלָּה בִי וִידְעִין אַנְזִין: אָמַר
 לֵה וְלֹא יִשְׁמְעוּ אַנְזִיָּה מַה שְׁפִיקָה אָמַר: גִּסְבָּה וּמִסְרָה
 לְנִסְרִד: אָמַר לֵה נִסְגָּד לְנִסְרָא אָמַר לֵה אֲבָרְהָם וְנִסְגָּד
 לְמִיָּא דְבוֹשְׁפִין גִּוְרָא: אָמַר לֵה גִמְרִד נִסְגָּד לְמִיָּא: אָמַר
 לֵה אִם כֵּן נִסְגָּד לְעִנְנָא דְטָעִין מִיָּא: אָמַר לֵה נִסְגָּד
 לְעִנְנָא: אָמַר לֵה אִם כֵּן נִסְגָּד לְרִנְחָא דְמַדְבַּר עִנְנָא:

אָמַר לֵה' נִסְגָּד לְרוּחָא אָמַר לֵה' וְנִסְגָּד לְבַר אֲנִישָׁא
 דְּסִבְל רִחָא : אִם כְּלִין אַתָּה מִשְׁתַּחֲוִי אֲנִי אֲנִי מִשְׁתַּחֲוִי
 אֵלָא לְאֹר הָרִי אֲנִי מִשְׁלִיכָהּ בְּחוּכֹי וְיִבֵּא אֵלֶיהָ שְׁמֵהּ
 מִשְׁתַּחֲוִי לֹא וְיִשְׁלִיכָהּ מִסִּנֵּי : יִבְרַד אֲבָרָהֶם לְכַבְּשֵׁן הָאֵשׁ

وَبَعَثَ : - ترجمه - نارج سازنده اصنام بود - وفئی را
 بجائی بیرونشده ابراهیم را بجای خود فروشنده گذاشت - شخصی
 طالب خریدن می آمد و ادبوی میگفت - نو چند سال داری -
 و بدو میگفت - پنجاه باشد سال دارم - و بوی میگفت - وای
 بر آن مرد که شصت سال داشته باشد و میخواهد چیزی را که دوری
 چند دارد بعهده کند - پس شرمند شده براه خود میرفت -
 وفئی رازنی که در دست خود بشقاب آرد کندم داشت آمده
 بوی گفت - اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آورد - او برخاسته و
 عصائی بدست خود گرفته همه آتخا را در بزرگ ساخت و آن عصا
 بدست آنکه میان آتخا بزرگ بود داد - چون پدرش آمد بوی گفت
 - کیست که اینرا با آتخا کرده است - و بر آگفت - چه چیز از تو پو
 است - زنی که بشقاب آرد کندم می آورد آمده بمن گفت -
 اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آورد - من آنرا پیش آتخا نزد یک آورد
 - این یکی میگفت - من نخست میفروم و این یکی گفت - من نخست

بخورم - اینکه میان آنها بزرگ بود عصا گرفته آنها را شکست
 پدرش بوی گفت - تو چرا افسانه بمن میگوئی و آیا اینها میداند
 - بوی گفت - و آیا گوشه های پشتم را چه را که دهانت میگوید
 - پدرش و پرا گرفته به غرور و سپرد - غرور و بوی گفت - آتش را
 سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - پس آبر که آتش را الهی میباید
 سجده بکنیم - غرور و پرا گفت - ابراهیم سجده بکنیم - و پرا گفت -
 اگر چنین باشد ابر را که آب را میآورد سجده بکنیم - غرور و پرا
 گفت - ابر را سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - اگر چنین باشد
 باد را که ابر را میآورد سجده بکنیم - غرور و پرا گفت - باد را سجده
 بکنیم - بوی گفت - پس بنی آدم را که با باد معاشرت میکنند سجده
 بکنیم - غرور و پرا گفت - اگر تو بامن حرف میزنی من هیچ چیز بر اعبادت
 منبکم نمیگویم بلکه اینست من ترا در وسط آن میاندازم و آن خداست که
 تو او را عبادت میکنی بیاید و ترا از آن برهانند - ابراهیم و پرا
 آتش فرو رفت و رسنکار گشت

و چون این افسانه بود و با آن حکایت
 حضرت ابراهیم علیه السلام که در قرآن مندرج است مقابله میکنیم ظاهر
 میشود که ما بین آنها تفاوت بنیهایست که است و میتوان گفت
 که سبب آن اینست که حضرت محمد این خبر را در هیچ کتاب نخواند

بلکه انرا از بانی از یهود قبول کرده است - و آنچه این فاسد اثبات
 میگرداند اینست که در قرآن (سوره انعام یعنی سوره ۷۴) اسم پدر حضرت ابراهیم آزر است و اما هم در میزدانش زبانه و هم د
نوراه اسمش نادوح است لکن یکی از موزهین یونانی که بوسینش
 نام داشت و کتاب او بزبان سریانی ترجمه شد او را آثر میگویند
 که اشتباه کلی است اما چون حضرت محمد در شام سفر کرده بود
 ممکن است که در آنجا آن اسم را شنیده بخوبی فحاطر نداشته از آنجه
 پدر ابراهیم را آزر خوانده است که اکثر اوقات ابراهیم آن را میگویند
 که کوبا از زبان قرس قدیم بوده باشد

و در رد این اعتراض بعضی از اهل اسلام
 گفته اند که - البته گفته شد برای اثبات دین ما فایده کلی دارد
 زیرا با اینکه حضرت محمد این حکایت را از یهود و نصاری مأخوذ نموده
 بلکه از روی وحی انرا از حضرت جبرائیل فرشته پذیرفت اما چون
 اهل یهود که اولاد حضرت ابراهیم خلیل الله می باشند انرا قبول کرده اند
 پس شهادت ایشان تعلیم فر انرا تصدیق میکند - و لکن مغرضین
 در جواب این قول میگویند که فقط عوام الناس مابین یهود این حکایت را
 می پسندند زیرا که علم داشته باشد میدانند که اصل آن افسانه
 اشتباهی است که انرا باید در اینجا بیان کنیم - اساس آن حکایت اینست

که در نوراۃ (کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷) مکتوب است که خدا بنعالی
 بحضرت ابراهیم گفت - **בְּיָדְךָ יְהוָה יִשְׂרָאֵל אֵלֶיךָ הָאֵלִים כִּמְאֹד**
דְּשִׁדְּךָ : - **תרגום** - من خداوند هستم که ترا از آور
 کلدانیان بیرون آوردم - و آورد در زبان بابل قدمی بمعنی شهر و
 مدینه میباشد چنانکه از اسم او و شلم که بیت المقدس باشد و معنی
 آن شهر شلم یعنی شهر خدای صلح است هویدا میگردد و آورد کلدانیان
 همان مقام است که اکنون آنرا مغیر میگویند و حضرت ابراهیم در
 اول ساکن آنجا بود - اما در زبان عربی لفظی دیگر است که در تلفظ
 با اورشالیمت تمام دارد که معنی آن لفظ ثانی شعله و آتش است
 - پس بعد از سالهای مفادی یکی از مفسرین یهود که از زبان بابل
 هیچ واقفیت نداشت چون آن آیه مذکور را بر زبان کلدانی ترجمه میکرد
 آنرا به طور بیان نمود - **בְּיָדְךָ יְהוָה יִשְׂרָאֵל אֵלֶיךָ הָאֵלִים כִּמְאֹד**
דְּשִׁדְּךָ : - **תרגום** - من خداوند هستم که ترا از
 نوراۃ کلدانیان بیرون آوردم - و همان مفسر نادان در شرح کتاب
 پیدایش باب ۱۱ آیه ۲۸ چنین نوشته است - و واقع شد و فتنه
 نمود ابراهیم را در نوراۃ انداخت زانو و گنبدش را عبادت
 نمی نمود که اذن باۃ داده نشد تا او بر اضر و برساند - و واضح باد
 که آن اشناهی که آن مفسر (که مستی به یونانیان بن مری پهل بود)

در اینجا کرده است مثل اینست که کو یا شخصی ایرانی در روزنامه
 ایران دیده که - امروز پوست انگلیس روانه شد چنان برد که پوست
 در اینجا آن لفظ عام فارسی باشد که بمعنی جلد می آید و چنین بفهمد
 که پوست شخص انگلیس کنده شد و نداند که آن لفظ انگلیسی است
 بمعنی چایدار - عجیب نیست که شخص نادان اشتباهی مثل این بکند که
 تمام آن حکایت بر آن اساس ضعیف بنا شده است اما ایا قابل
 اعتمادی باشد که شخصی که بنی است آن افسانه را حتی شمرده و آنرا
 در کتاب خود مندرج - اخسته من بعد بگوید این کتاب من از جانب
 خدای عز و جل نازل شده است و این امر از آن مطابقت کامل که ما بین
 آن و کتاب مورد یافت میشود ثابت میگردد - و علاوه بر این همه معلوم
 باد که نمرود چهار بر حسب قول حضرت موسی در نوراه نزد اقام
 حضرت ابراهیم بلکه فرزندان عدیده قبل از تولدش زچیت مینمود
 - لکن ذکر نمرود اگر چه در تفاسیر و احادیث یافت میشود اما در نحو
 قرآن مندرج نیست - واضح باد که ذکر نمرود در آن حکایت مثل
 اینست که کو یا شخصی نادان تاریخی تصنیف کرده بنویسد که سکن
 اعظم نادر شاه ایرانی را در آتش انداخت و اینرا ندانسته باشد که
 از بسکندر را نادر شاه چه قدر وقت گذشته است و اینرا نیز ندانسته
 باشد که نادر شاه هرگز در آتش انداخته نشد

(۳) قصه ملکه سبا و آمدنش بیزد سلیمان ۴ -

اگر آنچه را که در قرآن درباره بلقیس ملکه سبا مکتوب است با آنچه در

تُرْگُوم ثانی کتاب اسرار مندرج است مقابله کنیم می بینیم که بر حسب

حجت معترضین این حکایت نیز از اها یهود بمسامع حضرت محمد

رسیده او را پسند آمد بنوعی که آنرا نیز داخل قرآن گردانید -

و در سوره نمل (یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷ و آیه ۲۸ الی ۴۵) چنین مکتوب

- وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ ثُمَّ يُوْزَعُونَ

- ترجمه - و جمع کرده (شد) برای سلیمان لشکریهای او

از جنیان و آدمیان و پرندگان و همه ایشان باز داشته میشوند (سُودُ

النمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷) - وَفَقَدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا آدَى

الْمُهْدُ هَذَا مَا كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَا عَذَابَ لَّيْلَةٍ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا ذَنْبٍ

أَوْ لِيَ آيَاتِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ فَكَثَّرَ عَجْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا

لَمْ يَحْطُ بِهِ وَحَسْبُكَ مِنَ سَيِّئَاتِنَا بَعْثُ بَعْثٍ - این و جدت امر آه

نمل که هم و اولیست من کل شیئی و لها عرش عظیم - و جدتها و

قَوْمَهَا يَلْعَدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

فَصَدَّقُوا عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ - آلا بیهوده و الله الذی

يُخْرِجُ الْحَبَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّعَامَ مَا تُحْسِنُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

- آله لا اله الا هو رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ

أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ - اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْفِ الْيَهُودَ ثُمَّ
 تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ إِنَّ الْبِيعَ
 إِلَى كِتَابِ كَرِيمٍ - إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِبَيْنِ يَدَيْهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 - أَلَا تَعْلَمُونَ أَعْلَى وَأَشْرَفُ مِنْكُمْ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفَكُنَّ
 فِي أَمْرِ مَالِكٍ فَالِجِدَّةَ أَمْ أَرَأَيْتُمْ فَتَهْدُونَ - قَالُوا أَتَمْنُؤُونَ
 قُوَّةً وَأُولُوا أَرْبَابٍ شِدِيدٍ وَالْأَمْرُ لِلْبَائِسِ فَانْظُرْ مَاذَا تَأْمُرُ
 - قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا مَدِينَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ
 أَهْلِهَا آذَانًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ - وَإِنَّ مِرْسَلَةَ إِلَهِكُمْ بِهَدْيِهِمْ
 فَانْظُرْهُمْ يَوْمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ - فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَلَمُتُكُمْ
 بِمَالٍ فَمَا آتَاكِ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ
 - ارْجِعِ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا بُدِئَهُمْ بِجَنُودٍ لَا يُبَالِ لِسَمْعِهَا وَلَقُرْصَتِهِمْ مِنْهَا
 آذَانًا وَهُمْ صَاغِرُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَتَكْمُلُنَّ لِي فِي بَيْتِي
 مَعًا أَنْ يَأْتِيَنَّكَ مُسَيِّبٌ - قَالَ عِصْرِيثُ مِنَ الْيَمَنِ أَنَا أَتَيْتُكَ بِهِ
 قَبْلَ أَنْ تَعْلَمَ مِنْ مَعَالِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ - قَالَ
 الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
 طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَ
 ءَاشْكُرْ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَكُفِّرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ
 رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ - قَالَ نَكِرُوا هَٰؤُلَاءِ نَحْنُ نَنْظُرُ أَتَهْتَدُونَ أَمْ تَكُونُ

مِنَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ - فَلَمَّا جَاءَتْ مُبِلًا أَهْلَكَذَا عَرَشَاتٍ فَاذْكُ
 كَانَهُ هُوَ وَأَوْيَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِمَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ - وَصَدَّهَا مَا
 كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفْهًا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ - مُبِلًا
 أَذْغَلِيَ الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا مَا لَ
 إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ فَوْادٍ - فَالِكِ رَبِّ إِنْ ظَلَمْتَ نَفْسِي وَاسْأَلْكِ
 مَعَ إِلَهِهِ إِنَّ رَبَّهُ الْعَالَمِينَ - **توبه چهم** - وَاِنَّكُمْ بَعْدَ
 شَاجِسَةٍ كَهَيْسَةِ أَنْزَاوَادِ الْبَنَاتِ مَرَّارِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ دُونِهَا
 خُورُ كَهَيْسَةِ كَارَانَتِ وَجْهِ بَاشَدِ پَرِنْدَه رَافِشِ كَنْتِ مَرَّارِ كَهَيْسَةِ
 هُدَايَا بَابَا بَاشَدِ از غَايِبَانِ هَرَا بَنَه عَذَابِ كَمِ اَوْدَا عَذَابِ مَصْنُوعِ
 بَابِكُمْ اَللَّهُ اَوْدَا بَابَا بَدِ بِيَاوَرْدِ مَرَّاجَتِي وَرُشَنِ پَرِنْدَه كَرْدَنْدُورِ
 پَرِنْدَه كَفْتِ اَحَاطَه كَرْدِمِ بَا نَچَه اَحَاطَه نَكَرْدِي بَانَ وَآوَرْدِمِ نَرَا زِ سَبَاخِرِ
 رَاسْتِ بَدَرِ سَبَكَمِ مَن بَا فَنَمِ زَنَتِ كَه پَادِشَاهِي مَبَكْرِدِ اِشَانِزَاوَادَه
 شَدَا زَه چِنَرِي وَ مَرَاوَرَا سَتِ نَفْتِي بَزُوكِ بَا فَنَمِ اَو وَفُوشِ رَا كَه
 سَجِدَه مَبَكْرِدِنْدِ مَرَا فَنَابِرَا زِ غَيْرِ خُدا وَآوَا سَتِه كَرْدَه بَرَايِ اَنَهَا شَبَا
 كَرْدَاوَا شَانِزَاوَادِ بَا زَا دَا شَتِ اَنَهَا رَا زَوَا هِ پَرِنْدَه اِشَانِ هِدَايَتِ نَمِي
 چَرَا سَجِدَه نَمِي كُنْدِمِ رَا خُدا بَرَا كَه بِيروَنِ آوَرْدِ پَنَهَا زَا دَا سَمَا هَا وَ
 زَمِينِ وَ مَبَدَا نَدَا نَچَه پَنَهَانِ دَاوَرْدِ وَ اَنَچَه اَشْكَا رِ مَكْنِدِ خُدايِ كَه بَشَدِ
 خُدايِ بِيخَرَاوِ پَرُوَرْدِ كَا دَا عَرَشِ بَزُوكِ اسْتِ كَنْتِ بَزُودِي نَظَرِ خَوَاهِمِ

کرد که آبا را است گفتی با هسنى از درو و غلویان بیرون نامه مرا این
 نامه پس بپند از دبوی ایشان پس روگردان باش از ایشان پس بنکر
 چه بر میگرددانند گفت ای جماعت بدر سپیکه من چنانم که افکنده شد
 بمن نامه بنکوبد رسپیکه آواز سلام داشت و بدر رسپیکه آهنت بنا
 خداوند بخشنده مهربان که رفعت جوید بر من و پیاسد مرا مفتا^{دان}
 گفت ای جماعت فتوی دهید مراد کدام بنسب من عزیمت کرد
 نا آنکه حاضر شوید مرا آگشته ایم صاحبان قوت و صاحبان کلا^{دان}
 سفت و کار بالوائست پس بنکر که چه میفرمائی گفت بدر رسپیکه
 پادشاهان چون وارد شوند فریاد فاسد کنند آنرا و گردانند عزیمت
 اهل آنرا خوار شدگان و چنین میکنند و بدر رسپیکه من فرستاده^{ام}
 دبوی ایشان هدیه را پس نکرده ام کیچه باز میگردند فرستادگان
 پس چون آمد سلیمان را گفت آبا امداد میکند مرا بمال پس آنچه داده^{است}
 مرا خدا بخشنده است از آنچه داده شما بلکه شما مجدبه خودتان شاد^{بند}
 بر گرد دبوی ایشان پس خواهیم آورد آنها را لشکرهاى که طافت بنا
 ایشان را بآن و بیرونشان خواهیم کرد از آن ذلیلان و ایشان باشند
 خواران گفت ای جماعت کدامشان می آورد من تحت او را پیش از آنکه
 بیاسند مرا ستادان گفت دیو بزرگى از جن که من می آورم بنوا^{ند}
 پیش از آنکه بر خیزى از جایت و بدر رسپیکه منم بر آن هر اینه فتوی

امین گفت آنکه نزد او علی بود از کتاب که من می آورم بنوازش
 از آنکه برگردد دیوی نو چشم نو پس چون دید آنرا فرار گرفته نزد
 گفت این از فضل پروردگار من است تا العذیان کند مرا که ایا شکر
 میکنم یا ناسپاسی میکنم و هر که شکر کرد پس جز این نیست که
 شکر میکنم برای خودش و هر که ناسپاسی کرد پس بد رسیده که
 پروردگار من پندار بخشیده است گفت ساز ناه علم و دهد
 برای او بخشش را به پندم آبی باید یا باشد از آنکه نمی پندد
 چون آمد گفته شد ایا چنین است گفت نه گفت کویا که آفت
 داده شدیم ما علم را از پیش آن و بودیم ما منفادان و باز داشته
 بود که آنچه بودی پرسید از غیبه خدا بد رسیده که او بود از کرده
 کافران گفت نه مرا و را که داخل شود در حصن با فصر پس چون بد
 از آید استنش آید با و و برزد از د و سافش گفت بد رسیده که
 آن صفی است ساده از آینه ها گفت ای پروردگار من بد رسیده که
 من ستم کردم بر خودم و اسلام آوردم با سلیمان برای خدا پروردگار
 جهانسان (سوره نمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۱ الی ۴۰) - این آ
 آنچه قرآن درباره ملکه سبا مگوید - و آنچه در این سوره مذکور
 بآن بحث مکتوب است تفاوتی که دارد با آنچه در ترکوم مذکور
 با و می میشود زیرا در ترکوم مذکور است که آن بحث عجیب مال

خود - پهلیمان پادشاه بود و در هیچ سلطنت دیگر چیزی مثل
آن یافت نمیشد زیرا شش پله از طلا داشت و بر هر پله دوازده
شهر طلا و دوازده عقیاب طلا استاده بود و علاوه بر آنها بیست
و چهار عقیاب دیگر بر بالای آن تخت عجب نهاده شده سابقه
بر سر پادشاه می انداختند و هر وقت که پادشاه میخواست بجای
برود آن عقیابهای قوی نازل شده تختش را بالا میکشیدند و
انجای بردند - پس آن کار پراگه آن جفتی بر حسب فرمان کرد
عقیابهای مذکور بر حسب ترکوم میگردند استاد باره ملک
سبا و آمدنش بنزد حضرت سلیمان و نسبت بر نامه که پادشاه
نزد وی فرستاد و غیر مشایخت غریبه مابین این دو کتاب
میشود جز اینکه ترکوم آن هدیه را خرد و صاحب کویر که
چیز است - و تمام آن حکایت را با ترجمه آن در ذیل نقل کردیم -

וְהִי הַזֶּה . . . תּוֹבַד כִּד שְׁפִיר לְבִיָּה דְמִלְכָּא שְׁלֵמָה

בְּחִסְרִיָּה אִמֶּר לְמַעַלָּא דְבִלִין וְשִׁילָא לִין וְתוֹפִין וְכִדְרִין

בְּחֻוָּה מְזִמָּר בְּחוּז דְּיֹד אֲבוֹי וְתוֹב כִּד שְׁפִיר לְבִיָּה דְמִלְכָּא

שְׁלֵמָה בְּחִסְרִיָּה אִמֶּר לְאִיתִיָּא חֵינֵת בְּרָא וְעוֹף שְׁמִיָּא

וְרִיחֵשׂא דְאֶרְצָא וְשִׁידִין וְרוּחִין וְלִילִין לְמַרְכָּדָא בְּדִמּוֹי

לְמַחְזִי רַב־חַיָּה לְכָל מַלְכָּא דְגִנְזָא בְּדִמּוֹי וְסִפְרִין דְמִלְכָּא

ר' מלכא בר' יסון בשמחה הוון וכו' לון מחכנשין ואחין
 לנחיה בדל'א חסירין ובדל'א זקנין ובדל'א תלמידי דבר
 יתהון כהשעתא אתבעי תרנגל'א ברא ביני עופיא ולא
 אשתכח ופסד צלון מלכא דאיתיה יתיה ברוגזא ובזא
 למחבל'א יתיה סתב תרנגול ברא בדמיו דמלכא שגלמה
 ואמר ליה שמע מרי מלכא דארעא אצית באינדך
 ושמע שתגמי הל'א תלת ירחין די הבית עשא בלבי
 ומלכין קשיטין עם מילתי מוזגי לא אכלית ומוי לא
 שהיתי ומן בדם דתניית וטייסי' בעלמא כוליה [אמר]
 אידא היא מדינתא או שליטתא דלא משתמע ליה לגרי
 מלכא אסתפלית אנא וחוץ אית מדינתא חדא כרפא
 דקישור שכוהא בארעא מדינתא צפרא בקורמן דהבא
 וכספא כזביל בשוקין ואילגין מן ברא שית תמן
 גציבין. ומדינתא דעין אנון שתין כדא אית תמן
 אנקלוסין סגיאין פליגין ברא שיהון מן תמן גציבין
 מן איתא דעין למיקום בקרבא ליה הינון דעין למסור
 בכוששא לא יכלין ברם בכוששא חסיתיה אשתא חדא
 שליטתא ככולהון ושמה מלכת שבתא קצין אין שפר

עֲלֶיךָ מֶלֶךְ מַלְכָּא אִמְר חֲרָצִי הִיךְ גִּיפְרָא וְאִתְקוּם וְחֲזִיל
 לְכַרְכָּא דְקִישׁוֹר לְמַדְינָה שְׂבָא מְלַכְיָהוּן בְּשׁוֹשִׁילָא
 אִמְר וְשׁוֹשְׁרָהוּן בְּכַבְלִין דְּסִרְגִּל וְאִתְיָתוּן לָתָּה מֶלֶךְ
 מַלְכָּא וְשִׁפְר פִּתְגָמָא מְדָם מַלְכָּא וְאִתְקַרְיָן סִפְרוֹ
 דְּמַלְכָּא יִכְתְּבוּ אֲגָרְתָּא וְקִשְׁרוּ יֵת אֲגָרְתָּא בְּגַפְיָה
 דְּתִרְגוּל פְּרָא וְקוּם וְסִלִּיק לְשִׁמְי מְרוּמָא וְצוּק צְוִיקָא
 וְהוּהוּ נֶצַח וְפִרְח פִּירִי עוֹפִיָּא וְפִרְחוּ בְּתֵרִיה. וְאֲזִלוּ
 לְכַרְכָּא דְקִישׁוֹר לְמַדְינָה שְׂבָא וְהוּהוּ לְעִידָן צִפְרָא נִסְתָּה
 מְלַכְתָּ שְׂבָא לְמַסְגִּיד לְיִשָּׁא וְאִתְשִׁיכוּ עוֹפִיָּא יֵת שִׁמְשָׁא
 דְּרַמְתָּ יָדָה עַל לְבוּשָׁא וְבִזְעָת יִתְחַזֵּן וְהוּהוּ תְּמִיָּה וְכַמְתָּקָא
 וְכַד תְּסַחֲתָהּ לְתַתָּה תְּרַגְּזוּל פְּרָא וְחֲזָתָהּ (וְהָא אִגְרָתָּא
 קִשְׁרִית בְּגָמִיָּה. שְׂרָתָהּ וְקִרְתָּהּ יִפְיָה וְקָה הוּהוּ פְּתִיב בְּגָמִיָּה. מֶלֶךְ
 מַלְכָּא שְׁלֵמָה שְׁלָם לִכִּי יִצְלָם לְרַבְּנֵיכִי דִּי אֵת גִּדְעָתָה
 דְּאִתְמַלְיָהּ יִתִּי כּוּדִישָׁא בְּרִיךְ הוּא עַל חַיִּיתָּ פְּרָא וְעַל צִיף
 שְׁמִיָּה וְעַל שִׁידִין וְעַל רִיתִין וְעַל לִילִין וְכָל מְלַכְיָא דְּמַדְיָתָהּ
 וּמַעֲרָבָא דְּרוּמָא וְצִיסוּבָּא אֲתִין וְשִׁתְלִין פְּשִׁלְמִי. כִּכְעַן
 אִין חֲצִבִּין וְתִיתִין וְהִשְׁתְּלִין בְּשִׁלְמִי יִבְר סְגִיָּא אֲנָה
 צְבִיד לָהּ מְזוּכָּל מְלַכְיָא דְּגִבְזָן מְדָמִי וְאִין לֹא תִצְבִּיין וְלֹא
 תִיִּתִין

- ترجمه - بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بجز مجروح پادشاه
فرمود که در باب و دفتها و سنجها و بر بطنها را که پدرش داود
آنها را میزد بپا و رند و بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بجز
فرج یافت فرمود که حیوانات صحرای پرندگان هوا و خرنندگان
زمین و دبوها و ارواح و پر پانزایا و رند تا بحدودش رخصت
تا عظمت خویش را بر جمع پادشاهان که در حضورش گرایش می نمودند
ظاهر کند - و کاتبان پادشاه ایشان را با سامانشان خوانند
و همگی ایشان جمع شده نزد وی آمدند جز اسپران و جز مجوس
و جز شخصی که بر ایشان اختیار میداشت - در آن ساعت خردس
صحرایان پرندگان خوشی میکرد و یافت نشد - و پادشاه
در باره وی امر فرمود که او را بجز بپا و رند و خواست او را هلاک
کند خردس صحرایان بجز در سلیمان پادشاه بر کشته بوی گفت -
ای خداوند پادشاه زمین بشنو گوش گرفته منان مرا بشنو -
ابا سه ماه نیست که در دل خود مشورت کرده با پوست خویش
نصیب منست بشنم که هیچ نخورم و آب نیاشام قبل از اینکه تمام عالم را
ببینم و در آن پرواز بکنم و گفتم - من خواهم دانستم که آن کدام شهر
و باسلطنتی است که مرا ای خداوند پادشاه مطیع نباشد - و شهری
حصین که اسم آن قطور است در زمین مشرق دیدم که گرد آن
بطلا

תִּתִּינְוּ וְלֹא תִשָּׂא לִי בְעֵלְזוֹמִי אֲשֶׁר עָלִי כִּי סָלְכִין
 וְלִגְיוֹנִין וּפְרָשִׁין וְאֵין תִּיּוֹרִין מִה סָלְכִין וְלִגְיוֹנִין
 וּפְרָשִׁין אֵית לִיה לְמַלְכָּא שְׁלֵכָה חַיִּית בְּרֵא אִינוֹן מִלְכִּין
 וְלִגְיוֹנִין וּפְרָשִׁין וְאֵין תִּיּוֹרִין מִה פְרָשִׁין עֻפִּי שְׂמִיָּא אִינוֹן
 פְרָשִׁין חֲיִילִי אִינוֹן רוּחִין וְשִׁידִין וְלִילִין אִינוֹן לִגְיוֹנִין
 דְּחִתְקִין יִתְכוֹן עַל עֲרֶסְתִּיכוֹן בְּגוֹ בְּתִיכוֹן חַיִּית בְּרֵא מִסְלִין
 יִתְכוֹן בְּחִתְקִלָּא עֻפִּי שְׂמִיָּא אִכְלִין יֵת בְּסוּכוֹן מִנְכוֹן : וְכֹד
 שְׂמִיעַת מִלְכָּא שְׂבֵא יֵת מִתְּגִמִּי אֲגָרָתָא תוֹב תְּגִית רַמֵּת יָדָה
 עַל לְבוּשָׁא וּבִזְעָת יָתוֹן שְׁלַחַת וְקֶרֶת לְסִבְיָא וְלִרְבִּירְבָּנָא
 וְאַקְרֵת לְהוֹן לֹא יִדְעוֹן מִוּו שְׁלַח לִי מִלְכָּא שְׁלֵמָה סְתִיבִין
 וְאַקְרֵין לִית אֲמִתְקָא גְדִיעִין לְכָלְכָּא שְׁלֵמָה וְלֹא קִשְׁבִּין יֵת מִלְכוּתָהּ
 וְהִיא לֹא אֲתִרְחִיצָה וְלֹא שְׂמִיעַת וְלִיחוֹן וְשְׁלַחַת וְקֶרֶת לְכָל
 סְפִי יָמָא וְאַשְׁעִיבָה יָתוֹן אֲשֶׁכְרִין וּמִרְגְּלִין וְאַבְגִּי שְׂבִין
 וְשִׁדְרָת לִיה שְׂמִיעַת אֲלִפִּי מְלִין וְשִׁלְיָתָא וְכוּלְהוֹן בְּגִי שְׂמִיעַת
 חֲדָא וְכוּלְהוֹן בְּגִי יִרְחָא חֲדָא וְכוּלְהוֹן בְּגִי יָמָא חֲדָא וְכוּלְהוֹן
 בְּגִי שְׂעָה חֲדָא וְכוּלְהוֹן בְּגִי קוּמָא חֲדָא וְכוּלְהוֹן בְּגִי מְטִיעָא
 חֲדָא וְכוּלְהוֹן לְבוּשִׁין לְבוּשָׁא אֲרִגְוָנָא וְכֶהֱבֵת אִיגְרָתָא
 וְשִׁדְרָת לִיה לְמַלְכָּא שְׁלֵמָה בִּידִיחוֹן מִן פְּרָכָא דְקִישׁוֹר

לאורא ד' ישראל כחלך שבע שנין קצן בצלותך בביתך
 דאבאי מן קדמך איתי לותך לסוף חלת שנין וחנה
 לסוף חלת שנין אתם מלכא שבא לות מלכא שלמה
 וכד שמע מלכא שלמה דאתת מלכא שבא תפיק לותה
 ית בניהו בר יהודע דדמי לשמורפא דנסיק בצדן צפרא
 ודמי לכובב לגהא דמנהיר וקאים ביני כוכביא ודמי
 לשו שנת דקאים על פורעדי דמיא וכד חזת מלכא שבא
 ית בניהו בר יהודע אתרכינת מן רכובתא מתב בגרה
 בו יהודע ואמר לה למה אתרכינת מן רכובתך התיבה
 ואמר לה לית את מלכא שלמה מתב ואמר לה לית
 אבא מלכא שלמה אלא חד מן משמשיא דב'סין קדמוניא
 אהורא אפאה לאחורה ומתלת מתלא לרב רבניא אין
 לא חזי לכון אריא אחז חזון מרבעופיה ואין לא חזון
 מלכא שלמה אחז חזון שפר דגבר דקאים קדמוי ואיתי
 יתה בניהו בר יהודע לקדם מלכא וכד שמע מלכא
 דאתת לותיה קם ואזל ויתב בבית זוגתא וכד חזת מלכא
 שבא דמלכא בבית זוגתא יתיב מן שבא בלבה ואמר
 ומלכא במנא יתיב וחלית חילוצה דהעבר וחזא לה סערא

בְּהַלְכָּהּ. מִתֵּיב מִלְכָּא זֶמְרָה לָהּ שׁוֹמְרֵהָ שׁוֹפְרָא וְגַבְשִׁי וְסִפְרָה

סֵעַר דְּגִבְרָא וְסֵעַר לְגִבְרָא שִׁפְרָה וְלִאֲחִתָּא גִבְשִׁי. מִתֵּיב ה

מִלְכָּה שָׁבָא וְאִמְרָה לִיה מְרִי מִלְכָּא אֲמַתִּיל לָהּ הִלְהָא מִתְלִין

דִּבְאִין תַּם שֶׁר יִתְחַזֵּן לִי יִדְעִית אֲגָא דְגִבְרָה חֲכִים אֶה. וְאִי

לָא. אֶה פִּשְׁאֵר בְּנִי אֲנִי שָׂא:

וְאִמְרָה יְהִי יְיָ אֱלֹהֶיהָ בְּרוּךְ דִּאֲתִרְעִי בָּהּ לְמַתְבַּיְתָהּ עַל

פִּיִּרְסִי דְמִלְכוּתָא לְמַעַבְרָה עֲדָנָהּ וְדִנָּהּ. וְיִהְיֶה לְמִלְכָּא

דְּהָבָא וְכֶסֶף מְבָא וְיִהְיֶה לָהּ מִלְכָּא פֶלֶסְתִּינָה דְעֻבָּת:

(بقیہ ترجمہ)

بطلا و نفیر سنگین است مثل زبل در کوه ها و در خان از
 ابتدای عالم در آنجا مغروس مانده است و آنجا از باغ عدن آب
 مینوشند - آنجا مردمان کثیر هستند که بر سرشان تاج کلها از
 رستنیهای آنجا از باغ عدن دارند زیرا نزد یک بان ی باشند -
 ایشان از پیراندازی واقف اند اما بیکان نمیتوانند ببرند - زنی
 بر جمیع ایشان مسلط است و اسم وی ملکه شبا - الآن اگر ترا
 پسندد ایستاد و پادشاه این بنده مگر خود را بسته بر میبزم و بعضی
 فطو و شعر شبا خواهم رفت ملوک ایشان را بر نیزه ها و امرای ایشان را
 بر بندهای آهنی خواهم بست و ایشان را نیز د خداوند پادشاه خواهم

آورد - و این سخن سر پادشاه را پسند آمد و کاتبان پادشاه
 خوانده شده نامه نوشتند و آن نامه را به پرهامی خردوس صحرا
 بستند - پس برخاسته بجوای بلند روانه شد و جفته بر خود
 زد و قوی گشت و میان پرنده ها پرواز میکرد و آنها از عفتش
 پرواز کردند و بحسن فطرتش شگاف شدند - و اتفاق افتاد که
 در وقت صبح مملکت شهاب برای پرسیدن دریا بیرون آمد و
 پرندگان خورشید را تارک می ساختند و او دست بر لباس
 خود انداخته آنرا چال کرد و منجبت و هراسان شد - و چون
 تعجب کرد خردوس صحرا بزدوی فرود آمد و او نظر افکند و اینک
 نامه به پرهامش بسته شده بود - پس آنرا کشاده بخواند و این است
 آنچه در آن مکتوب بود - از من سلیمان پادشاه سلام بنویس
 به امرای تو و پرامیدانی که فدوی من مبارک مرا بر جوانان صحرا
 و پرندگان هوا و برد پوها و برادران و بر پران مسلط فرموده است
 و همه پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال می آیند و احوال
 مرا می پرسند الآن اگر به پسندی که آمده احوال مرا بپرسی خوب
 من ترا از جمیع ملوک که پیش روی من گزشت میفایند بزرگتر
 خواهم گردانید و اگر نه پسندی و نیائی و احوال مرا نه پرسیدی
 بلکه و افواج و سواران خواهم فرستاد - و اگر بگوئی سلیمان

پادشاه را چه ملوک و افواج و سواران می باشد - حیوانات
 صحرای ملوک و افواج و سوارانند - و اگر بگوئی - چه سواران
 - پرندگان هوا سواران می باشند فئونها می من ارواح هستند
 و دیوها و پریان افواجند که شمارا بر نشنها پستان در خانه هائیا^ن
 خفه خواهند کرد حیوانات صحرای شمارا در املاک خواهند کشت
 پرندگان هوا گوشت شمارا از شما خواهند خورد - و چون ملکه^ن
 شبها سنان این نامه را شنید بار دیگر دست بر رخ خود اندا^{خه}
 انرا چاک کرد و کس فرستاد مشایخ و اُمرا را طلبید و بدیشان گفت
 - ایامند ایند آنچه را که سلیمان پادشاه نزد من ارسال فرموده^{است}
 - ایشان در جواب گفتند - ما سلیمان پادشاه را نمی شناسیم
 و سلطنت و برادر حساب نمی آوریم - اما او مطمئن نکشت و
 سنان ایشانرا اصفا نمود و فرستاده همه کشتیهای دربارا
 خواند و آنها را به نذرها و جواهرات و سنگهای بیش قیمت بار
 کرده بنزد وی شش هزار چهر و دختر که جمیع ایشان در یکسال و
 همگی ایشان در یک ماه و کلشان در یک روز و همه ایشان در
 یک ساعت و جمیع ایشان بیک نامت و همگی ایشان بیک صور^ت
 بودند فرستاد و همه ایشان بلباس از عوانی ملبس بودند - و
 نامه نوشته بنزد سلیمان پادشاه بدست ایشان از حصن

فَجَوَزَ مِنْ اسْرَائِيلَ سَفْرَ هَفْتِ سَالٍ اِرْسَالِ نَمُودَ - اَلْاَنَ بَدَعَا هُنَا
 بِهٖ اَرْزُو هَآبَتْ كِهٖ اَز حَضُو رُو اَسْنَدِ عَامِ بَكْمَن نَزْد نَمُودِ اَفْرَسَهٗ
 سَالِ خَوَامِ اَمْدَهٗ - وِوَافَعَشْدَكِهٖ دَو اَفْرَسَهٗ سَالِ مَلِكَهٗ شَبَا نَزْد
 سَلِمَانِ پَادِشَاهِ اَمْدَهٗ - وَچُونِ سَلِمَانِ پَادِشَاهِ شَنِيدَ كِهٖ مَلِكَهٗ
 شَبَا اَمْدَهٗ اَسْتِ بَنَآبَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ رَا كِهٖ مِثْلِ سَبِيْدَهٗ كِهٖ دَر رُو
 صَبِغِ طَالَعِ اَسْتِ وَ مَانَشْدِ سَنَآوَهٗ كِهٖ رُو شَنِ مَبِآ شَدِ وَ مَبَانِ سَنَآ
 قَامِ مِی مَانَدِ وَ بَر اَبْرِكَلِ سَرخِی كِهٖ بَر جَوِ سَبَا رَهَا ی اَبَا اِسْنَادَهٗ اَبُو دَر اَسْ
 اَسْتَفْبَالِ دِی فَر سَنَادَ - وَچُونِ مَلِكَهٗ شَبَا بَنَآبَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ
 دَدِ اَز عَرَبَیْ خُودِ پَآئِنِ اَمْدَهٗ - بَنَآبَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ رَا دَر جَوَابَشِ كُفْتِ
 يَمْرَا اَز عَرَبَیْ خُودِ پَآئِنِ اَمْدِی - مَلِكَهٗ جَوَابِدَادَهٗ بُو ی كُفْتِ -
 اَبَا نُو سَلِمَانِ پَادِشَاهِ بَشْتِی - دَر جَوَابَشِ كُفْتِ - مَن - لِمَانِ
 پَادِشَاهِ بَشْتِی بَا كِهٖ يَكِ اَز مَلَا زَمَانِ هَسْتِمُ كِهٖ دَر حَضُو رُو ی اَمِشْنَدِ
 - وَ مَلِكَهٗ فِی الْفَوْرِ رُو ی خُودِ اَبْرَكِر دَانَبَدَهٗ وَ مِثْلِ بَرَا ی اَمْرَا ی خُودِ
 اَوْرَدَهٗ كُفْتِ - اَكْرِ بَر شَمَآ شِرْ ظَا هَرِشْدِ شَمَآ پَر وِرْدَهٗ اَدْرَا دَدِ
 وَ اَكْرِ سَلِمَانِ پَادِشَاهِ رَا نَدِ دَدِ شَمَآ خُوبِ وَ رُفْتِ مَر دَرَا كِهٖ دَر
 حَضُو رُو ی اَمِشْنَدِ دَدِ دَدِ - چِسْ بَنَآبَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ اَوْرَا بَزْدِ
 يَادِشَاهِ اَوْرَدِ - وَچُونِ پَادِشَاهِ شَنِيدَ كِهٖ نَزْدِشِ اَمْدَهٗ اَسْتِ بَر خَا
 پَر وِنِ شَدِ وَ دَر دَانَهٗ سَا خَشْتِ شَدِ اَز شَبْتِ بَشْتِ - وَچُونِ

ملکه شبا دید که پادشاه در خانه سانه شده از سبب خشنی
 در دل خود تفکر کرده گفت - پادشاه در آب خشنه است و لبت
 خود را بالا کشید تا عبود کند و او دید که ویراموی بر پاهایم باشد
 - پادشاه جواب داده بوی گفت - خوب صورتی تو خوب صورت
 زنانت و مویت موی مرد و موی برای مرد خوب است اما برای
 زن نیک میباشد - ملکه شبا بوی جواب داده گفت - بپذیرد
 پادشاه برای نوسه معاینه کنم که اگر آنها را برای من حل کنی
 من خواهم دانست که تو مرد حکیم هستی - و اگر نه پس میماند سائرین
 آدمی - (و چون سلیمان هر سه معما را حل کرده بود ملکه متعجب شد)
 و گفت - من ازک باد خداوند خدای تو که از تو راضی شد که مرا بخت
 سلطنت بفتاند تا عدالت و داری نمایم - و پادشاه طلا
 و نفقه خوب داد و پادشاه بوی هر آنچه که مایل بود بخشید

و در این حکایت پیرومی بدینم که ذکر معما
 چند است که ملکه شبا از حضرت سلیمان حل آنها را خواست
 و این امر اگر چه در قرآن مذکور نشده و لکن در احادیث اینهمه
 مستدرج است - و چونکه آنچه قرآن در باره صفت ساقهای این
 ملکه گفته است نا کامل می باشد پس از آن سبب تکمیل آنرا در احادیث
 میباشد - و در کتاب عرابی الجالی (صفحه ۳۸۴) همین

مطلوب ما که در صد آن هستیم موجود میباشد زیرا مکتوب است
 که چون ملکه مفضول است داخل قصر سلیمان گردد و آن شبته را
 آب دانت پس - كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا الْفُوضَةَ الِى سُلَيْمَانَ فَقَطَرَ
 سُلَيْمَانٌ عَمَّا فَادَاهِىَ احْسِنَ النَّاسَ سَاقًا وَفَدَا مَا اِلَّا اَنْتَ هَاكَانَتْ شِعْرَاءُ
 السَّاقَيْنِ فَلَمَّا رَاى سُلَيْمَانُ ذَٰلِكَ صَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ وَنَادَاهَا اِنَّهُ صَرَخَ
 مُرَدُّ مِنْ قَوَائِرٍ - **ترجمہ** - برزد از دو ساقش تابند و
 سلیمان عبور کند - پس سلیمان علیه السلام نکریت و اینک
 او نسبت بسیار و پا خوشگلترین مرد مافست جز اینکه بر ساقهای
 خود موی دارد - پس چون سلیمان آنرا بدید نظر خود را از او بر
 گردانید و ندانیده و بر اکت - بدرسید که آن صحن است ساده
 از اینکینها

الآن مناسب است که استفسار نموده بیان کنیم که آیا
 این حکایت ملکه سبا (که در عبری سبا خوانده میشود) اسلامی دارد
 یا ندارد - و اگر بکتاب مقدس رجوع نمائیم می بینیم که البته اصلی
 ندارد زیرا در کتاب اوز بادشاهان (و نیز در کتاب دوم تواریخ
 ایام) حکایت وی بدینطور مکتوب است - و چون ملکه سبا او را
 سلیمان را درباره اسم خداوند شنید آمد تا او را استغاث کند -
 پس با صوبک بسیار عظیم و با شترانی که بطریقت و طلای بسیار و

و سنگهای گرانها بار شده بود باور شایم وارد شده بمحض
 سلیمان آمد و باوی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد - و
 سلیمان ثنائی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه
 مخفی نماند که برایش بیان نکرد - و چون ملکه سبائ ثنائی حکم
 سلیمان را دید و خانه را که بنا کرده و طعام و فرّ او و مجلس بندگی
 و نظام و لباس خادماش را و سامانهاش و زینت را که بان بچانه
 خدا بری آمد روح در او دگر نماند - و پادشاه گفت - آوازه
 که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم راست بود
 اما تا اینمدم و پشیمان خود ندید اخبار را باور نکردم و اینست
 نصفتش بمن اعلام شده بود - حکمت و سعادت مندی تو از آنست
 که شنیده بود زباده است - خوشحال مردان تو و خوشحال
 این بندگانت که بمحض تو همیشه می ایستند و حکمت تو آمدن تو
 - مبارک باد بجهوه خدای تو که بر تو در غیبت داشته ترا بر گری
 اسرائیل نشانید - از این سبب که خداوند اسرائیل را از ارباب
 دوست میدارد ترا بر پادشاهی نصب نموده است تا او دوی و
 عدالت را بجا آوری - و پادشاه صد و بیست و زن طلا و
 عطریات از صد زباده و سنگهای گرانها داد و مثل این عطریات
 که ملکه سببا سلیمان پادشاه داد هرگز بان فراتر وافی دیگر نیابد

کتاب اول پادشاهان باب ۱۰ آیه اول الی اوینز کتاب و
 نوارچ آتام باب ۹ آیه اول الی ۹) - این اصل مطلب است و هر
 زیاده بر اینست محض افسانه است چنانکه خود علمای یهود اقرار
 میکنند جز اینکه در کتب مزبوره ذکر نمیشد جلیل سلیمان یافت
 میشود اما چیزی درباره برداشته شدن آن مکتوب نیست
 - و آنچه در قرآن نسبت بمسلط بودن حضرت سلیمان بر دیو
 و جنیان و غیره مکتوبست البته با آنچه در تترگوم مزبور مندرج
 مطابقت کلی دارد اما اگر اصل آن فول را بگویم علمای یهود میگویند
 که گمان آن مفسر از اشتباهی که در ترجمه دو لفظ کرده شده است
 و آن دو لفظ - *אֲנִי* و *אֲנִי* - در کتاب جامع باب
 ۲ آیه ۸ یافت میشود که معنی آنها بانو و بانوان است اما چونکه
 هر دو کلمه که استعمال است از جهت آن مفسر نادان چون معنی
 درست آنها را ندانسته بود و دو لفظ دیگر را که در صورت و لفظ
 با آنها افتری شباهتی دارد و بمعنی اقسام دیوها و جنیان میآید
 بخوبی میدانست از آن علت اشتباه کرد - و هر که آن حکایت
 ملکه سبارا که در فوق از تترگوم ترجمه کرده ایم ملاحظه نماید البته
 خواهد فهمید که آن افسانه مشابه آن قصصی می باشد که در الف
 لیل و لیل مندرج است - اما حضرت محمد اینرا منقش نشد

وتمام آن مطلب را از یهود شنید، گمان برد که ایشان آنرا از کتاب مقدس برای وی خوانده بودند و از آنجهه آنرا در قرآن

داخل ساخت

و هر چند که بسیاری از آن حکایات دیگر که در قرآن مندرج است از افسانه های یهود مأخوذ کرده اند لکن ما در اینجا اکتفا میکنیم بپان یک حکایت زیاده و بیش قبل از آنکه بامور مهمه منقرئه دیگر رجوع نمایم - و آن حکایت قصه هاروت و ماروت است که اکنون آنرا از روی قرآن و احادیث بیان میکنیم و من بعد همان قصه را از کتابهای یهود نقل کرده با قرآن و احادیث مقابله خواهیم نمود

(۴) قصه هاروت و ماروت - در قرآن چنین مرقوم است - وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا وَأُبْعِلُوا النَّاسَ التَّجْمِ وَنَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلِكَيْنِ بَيِّنَاتٍ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا آمَنَّا بِنُحْنُ فَيَنْتَه فَلَانَكَفَرُ (سوره بقره یعنی سوره ۲ آیه ۶۴) - ترجمه - و کافر شد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند می آموختند مردم را جادو و آنچه فرستاده شد برود فرشته بیا بل هاروت و ماروت و نمی آموختند از احدی تا آنکه نمیکشند که جز این نیست که ما آزمایسیم پس کافر شد - و در قرآن

الجالس در بيان اين آيه نوشته شده است كه - قال المفسرون
 ان الملائكة لما دأبوا ما يصعد الى السماء من اعمال بني آدم المجهنة
 وذنوبهم الكثر في ذلك في زمن ادريس النبي ع عبر بهم بذلك
 وانكروا عليهم وقالوا هؤلاء الذين جعلناهم خلفاء في الأرض و
 اخبرتهم فهم يعصونك فقال تعالى لو انزلناكم الى الأرض
 وركبتمكم ما ركب فيهم لفعلمتم مثل ما فعلوا قالوا سبحانك
 ربنا ما كان ينبغي لنا ان نعصيك قال الله تعالى اخذوا منكم
 من خبادكم اهبطهم الى الأرض فاخذوا هاروث وماروث و
 كانا من اصلي الملائكة واعبداهم قال الكلبى قال الله تعالى اخذوا
 ثلاثة منكم فاخذوا عزاوهو هاروث وعزرايهو هاروث
 وعزرايل واما عزراي اسمها لما اذى في الذنوب كما غير الله اسم ابليس
 وكان اسمه عزرايل فركب الله تعالى فيهم الشهوة التي ركبها في بنو
 آدم واهبطهم الى الأرض وامرهم ان يحكموا بين الناس بالحق ونهاهم
 عن الشر والسئل بغير الحق والزنا وشرب الخمر فاما عزرايل فانه
 لما وقعت الشهوة في قلبه استقال ربه وساله ان يرفعه الى السماء
 فاقاله ورفعه وسجد اربعين سنة ثم رفع رأسه ولم يزل بعد ذلك
 مطاها رأسه حياء من الله تعالى واما الاخرا فانهم ما ثبتا على
 ذلك بفضيلان بين الناس يومهما فاذ المسبا ذكر اسم الله تعالى

الأعظم وصعد إلى السماء قال فتأذنه فقامت عليهما شهر حتى
 افتأنا وذلك أنه انخضم إليهما ذاب يوم الزهرة وكانت من أجل
 النساء قال علي رضي الله عنه كانت من أهل فارس وكانت ملكة
 في بلدها فلما دأبها أخذت بغلو يهما فزادها عن نفسها فأتا
 وانصرف ثم عاد في اليوم الثاني ففعل مثل ذلك فقال لا
 إلا أن تعبدانا عبيد وتصلب لهذا الصنم وتقتل النفس وتضرب
 الخمر ففعلوا سبيل إلى هذه الأشياء فان الله قد نهانا عنهما فانصرف
 ثم عاد في اليوم الثالث ومعهما فذبح من خمر وفي نفسها من الليل
 إليهما ما فيها فزادها عن نفسها فأتت وعرضت عليهما ما قالت
 بالأمس فقال الصلابة تغير الله امر عظيم وقتل النفس عظيم وأهوت
 الثلاثة شرب الخمر فشربا الخمر فأنشأوا ودعوا إلى المراه وزيابها
 فزادها انسان فضله قال الربيع بن أنس وسجد للصنم ففتح الله
 الزهرة كوكبا وقال علي رضي الله عنه والتدي والكلبي أنها
 قالت لا تدركا حتى نعلماني الذي تصعدان به إلى السماء فقال
 فبعد بام الله الأكبر فقال فأتاها بمدركي حتى نعلماني فقال
 أحدهما لصاحبه علمها فقال إن أخاف الله فقال الآخر فابن رجة^{الله}
 فقال ضلنا ما ذلك فتكأن به وصعدت إلى السماء ففهمها الله
 تعالى كوكبا - ترجمه - مفسرين كفته أنك فرشتان جو

آنچه را از کارهای زشت بنی آدم و از گناهان بسیار ایشان که
 با آسمان بالا میرود (و آن در آیام ادوین بنی عم بود) دیدند از
 آنچه ایشان را سر زشت کردند و ایشان را انکار نموده گفتند - اینها
 آنان هستند که ثوابشان را در زمین خلفای خود کاشته و بر
 گزیده پس ایشان بر خلاف نوکناه می ورزند - پس او تعالی
 گفت - اگر شما را بر زمین فرو فرستاده در شما محرم بساختم
 آنچه را که در ایشان محرم ساخته ام هانا شما مثل آنچه ایشان کرده اند
 بیکرید - گفتند - (سبحانک) ای پروردگار ما نمیست
 که بر خلاف نوکناه ورزیم - خدا تعالی گفت - از بجزین خودتان
 دو فرشته برگزینید هر دو را بر زمین مقرر کنم - پس هاروت
 و هاروت را که از شکو ترین و قبی ترین فرشتگان بودند برگزیدند
 - کلبی گفته است که خدا تعالی فرمود - از خودتان سه نفر بر
 گزینید پس عمر که هاروت است و عزرائیل که هاروت است و
 عزرائیل را برگزیدند و هر آینه اسم آن دو را تبدیل کرد چون شکر
 گناه شدند چنانکه خدا اسم ابلیس را که نام وی عزرائیل بود تبدیل
 کرد - پس خدا تعالی آن سه نفر را که در بنی آدم محرم ساخته بود
 در ایشان محرم گردانیده ایشان را بر زمین فرستاد و ایشان را امر
 فرمود که بر استی میان مردم داوری نمایند و آنها را از شر و مثل

ناحق و زنا و نوشیدن شراب ممانعت کند - و اما عزرا بیل چوب
 شهوت درد لث افتاد از پروردگار خود استغفا طلب نمود و مشک
 کرد که ویرا با آسمان بالا برد - پس او را عفو کرده بالا برد و او مدت
 چهل سال پرستش نمود آنگاه سر خود را بالا آورد و بعد از آن از شجر
 که از خدا بی‌عالی داشت از فرو داند اخن سر خود فارغ نکشت -
 و لکن آن دو نفر دیگر در احوال ثابت مانده میان مردمان روز را
 داوری می‌نمودند پس چون شب میرسدند اسم اعظم خدا را می‌خواندند
 ذکر کرده با آسمان صعود می‌نمودند - فساد کفنه است - هنوز
 یک ماه بر ایشان نگذشته بود که در امفان افتادند و آن امر از این
 سبب بود که روزی زهره که یکی از خوب صورت‌ترین زنان بود نزد
 ایشان مراجعه آورد - علی رضی الله عنه گفته است که او از اهل
 فارس و ملکه در شهر خرد بود - پس چون او را دیدند وی دل ایشان
 اسیر ساخت - پس او را بخود دعوت کردند اما او ابا نموده روانه
 شد - آنگاه روز دوم برکش و ایشان بجهان طود سلوک نمودند
 - و او گفت - خبر جز بشر طبع که شما به پرستید آنچه را که من می‌پرستم
 و این بت را معبده کنید و مثل نفس نمائید و شراب بنوشید پس
 ایشان گفتند - برای این امر بود هیچ داهی نیست چون خدا ما را از آنجا
 منع کرده است - پس او روانه شد - آنگاه در روز سوم برکشند

پہالہ شراب آورد و در نفس خود بدیشان میل داشت۔ پس
 ایشان اور انجود دعوت نمودند و او ابا کرده آنچہ را کہ روز قبل گفتہ
 بود با ایشان در میان نهاد۔ پس ایشان گفتند۔ عبادت نموی
 و بکری غیر از خدا امری عظیم است و مثل نفس کاری عظیم و سہلترین
 آن سہ امر آشامیدن شراب است۔ پس آن شراب را نوشیدہ مست
 شدند و بر آن زن افتادہ با وی زنا کردند پس کسی ایشان را دید
 و او را آگشتند۔ و بیچ ابن احن گفتہ است کہ آن بت را نیز پرستیدند
 ۔ پس خدا زہرہ را بنسارہ مسخ کرد۔ و علی رضی اللہ عنہ و سدی
 و کلبی گفتہ اند کہ آن زن گفت۔ شما مرا درخواست ہاید ہافت نامرا
 اطلاع نہ ہید از آنچہ بآن با آسمان صعود مینمائید۔ پس گفتند
 ۔ ما با اسم اکبر خدا صعود مینمائیم۔ و او گفت۔ پس شما مرا درخواست
 ہاید ہافت نامرا بمن بیاموزائید۔ بکی از آن دو بر رفتی خود گفت۔
 او را بیاموزان۔ پس او گفت۔ بدرستی کہ من از خدای ترم و
 آن دیگر گفت۔ پس رحمت خدا بعالی گماست۔ پس آنرا بوی
 آموزانیدند و او آنرا گفتہ با آسمان صعود نمود پس خدا بعالی در
 بنسارہ مسخ کرد

الآن اگر ہمین حکایت را بدین لفظ بود بچونم انرا در

دوسہ موضع می یابیم و خصوصاً در مذراش بلکوث باب ۴۴

که در آنجا مندرج است - שאלו תלמידיו את רב יוסף

מה עזתל אמר להם כגון שעבודי דור הסבובל ועמו

זרה היה הקדוש ברוך הוא כמעט כב סגור עסדי שני

כלאים שמתו ונזתל ואמרו לסגור רבוחי של מלם

ולא אמרו לסגור כשברית את עולקך מה אני

כי חזקנו אמר להם ונזלם מה יחא עלך אמרו לו

רבנו של עולם חיינו סספסקין בו אמר להם עלי

וידוע לפני את אדם שרנין בארץ היה שולט בכם

יצר הרע והייתם קשים מבני אדם אמרו לו תן לנו

רשות ונדור עם הבדלים ותואח איך אגו סכך שין

שקך אמר להם רדו ותדורו עסקם: סגור ראה שמתו

רבה אחת ושמה אסקהר נתן עניו בה אמר השמעי

לי אברהם יי אורי שמעה לה עד שח לסדני שם הספר

שמה עלה לו לרקיע בשעה שמה זכרהו: לסדח

אוחו שם וזכרה אוחו שם וזלתה לרקיע ולא קלקלה:

אמר הקדוש ברוך הוא חויל הסרשה עצמה מן העברה

לכי וקבעה בין שניהם כזכרים הללו כדי שתזכו בה

לעולם ונקבעה בפיסח סגור קלקלה עם בנות האדם

שחור

נִשְׁחָדוּ יְפֹתָם וְלֹא כָדְרוּ לְדַפּוֹשׁ אֶת יָצְדָן עֲסִידָה וְנִשְׁחָדוּ
 נָשִׁים וְהַלִּידוּ בָנִים (הָיָא וְהָיָא) וְיִצְחָק אֵל הָיָה עַל סִדְרֵי
 שְׂבָעוֹנִים וְעַל כָּסֵי חֲכָמִים שֶׁל נָשִׁים שְׂבָעוֹתֵי אֵת
 בְּנֵי אֲדָמוֹ לְהַרְהִיר עַבְדָּהּ: — **ترجمہ** — **شاکر دافتر**
 از ربی یوسف پرسیدند عزرا سبیل چه چیز است - بدیشان
 گفت - و فیکه طبعه طوفان برپا شده عبادت باطل نمودند
 مدرس مبارک غضبناک شد فی الفور و فرشته شمعزی
 و عزرا سبیل برخاستند در حضور او گفتند - ای خداوند عالم ایما
 در حضور تو و فیکه عالم خود را آفریدی نکندیم - انسان چیست
 که او را آباد آوری - بدیشان گفت - پس عالم را چه می بود - بوی
 گفتند - ای خداوند عالم ما ازان منتهع میشدیم - بدیشان گفت
 در حضور من مکشوف و معلوم است که اگر شما در زمین حکمران
 میکردید خیال بد بر شما مسلط میبود و از بنی آدم کردن کشتی
 می شد بد بوی گفتند - ما را اذن بده و با خدا این ساکن خواهیم شد
 و تو خواهی دید که چه طور اسم ترا نهاد پس خواهیم کرد - بدیشان
 گفت نازل شده با ایشان ساکن بگردید - فی الفور شمعزی دختر
 دیده که اسمش اِسْطَهْر بود چشمان خود را بروی دوخته گفت -
 مرا مطیع باش - بد و گفت - من ترا مطیع نمی شوم تا بمن اسم مختار

نہا موزانی کہ توبہ آن بفلک بالامہروی در ساعتی کہ نو آنرا ذکر
 میکنی۔ او آنرا بوی آموزا پس وی آنرا ذکر کرد و آنکاه بفلک
 بالادف و آلودہ نشد۔ مڈوس مبارک گفت۔ چونکہ او خود را
 از تجاوز جدا نگاه داشت بروید و او را میان ہفت ستارہ نصب
 کند سناش نمائید تا آنکہ شما تا آباد باوی پاک باشد پس او
 در پروہن نصب شد۔ فی الفور ایشان خوشن را با دختراں
 مردم کہ خوشکل بودند آلودہ ساختند و نتوانستند خہال خود را
 آرام سازند برخاستہ زہا گرفتند و اولاد (یعنی ہوا و ہمارا)
 تولید نمودند۔ و عزرائیل بر انواع نزدیکات و بر اقسام آراشہای
 زنان کہ بنی امرابوی تصور تجاوز ما بل میکرد اند بود۔ واضح باد
 کہ عزرائیل کہ در احادیث مذکورہ بالا ذکر شدہ است همان فرشتہ
 می باشد کہ در تہاود او را عزرائیل می گویند

و ہر کہ این دو حکایت را با یکدیگر مقابلہ
 کند می بیند کہ بکسان است جز اینکہ اسم آن دو فرشتہ در احادیث
 ہاروت و ماروت و در مدراش بلکوت شخزئی و عزرائیل می باشد
 ۔ و اما اگر استفسار نمودہ پرسیم کہ آن دو اسم کہ در قرآن و
 احادیث مذکور است لازکما ماخذ کشتہ ہویدا میکرد کہ ہاروت
 و ماروت اسمی دو بیت قدیمی است کہ در قدیم الاہام اہل ارمنا

انها را پرستش مینمودند زیرا در مصنفات مؤرخین ارمنه که
این دو معبود پادشاه میشد که به تلفظ ارمنی هُورَوُث و مَوُروُث
نامیده اند چونکه یکی از مصنفین ارمنی چنین نوشته است -

Մպսնդարսմէտ դիցուհու աջակիցներին հին
անշուշտ Յ օ ր օ տ ն ու Մ օ ր օ տ Է, Մսս
սայ քաջերն ու Ըմէնսբէղ Լ Գուցէր
ուրիշ աստուած ծուծիւններ՝ որոնք տա
կաւին մէջ աճաւ օթ Էն. Երբ Եի
երկրիս ծննդաւանութեան, օգտակար
ուծեան ասանաւոր արարացուցիւ Է-

Էր Էն - ترجمه - البتہ هُورَوُث و مَوُروُث دلاوران

اغرنی طاع و ایستاینج و شاید الهه دیگر نیز که هنوز بر ما معلوم

نیست مددکاران اسپاندا را میست خدای ماده میبودند -

انها معاوانان برومندی و موجدان محسینہ زمین بودند

انتهی - و در بیان اینفقره باید معلوم گردد که اسپاندا را میست

آن خدای ماده بود که در ایام قدیم در ایران نیز پرستیده میشد

زیرا زردشتیان او را روان زمین می انگاشتند و گمان میکردند

که او جمیع محصولات بنکود را از خاک مبر و بآید - و اهل ارمنستان

آمهنا بنج را خدای ناگسنانها میگفتند و هَوَرَوْت و مَوَرَوْت را
 مددکاران روان زمین مینامیدند زیرا که آنها را ارواحی
 می پنداشتند که بر بادهای مسلط اند و بادهای را مجبور می سازند
 که ابرهای آورنده باران را فراهم آورده و بر سر آن کوه بلند که ^{طاع} اعره
 میگویند زده بر زمین بارانند تا بدینطور زمین بتواند محصولات
 خود را بار آورد - پس هویداست که هَوَرَوْت و مَوَرَوْت در اصل
 روانان بادهای بودند - و آنچه اینرا ثابت میکرد اینست که در
 کتب قدیمه اهل هندو نیز مرثها اکثر اوقات مذکورند و هِنُو
 آنها را خدايان طوفانها و بادهای شدید می انگاشتنند - پس
 چون آن لفظ مرث در ارمی مَوَرَوْت شد و مَوَرَوْت در آن زبان بمعنی
 اُم یعنی منسوب به سادری آید پس مردم کان بردند که آن لفظ از
 مَوَرَوْت مشتق است و لفظی دیگر نیز مثل آن از هَوَر (آپ) ساختند
 و بدینطور این اسامی هَوَرَوْت و مَوَرَوْت سرزد - اما از گفتن
 اینکه آنها دو فرشته بودند که در آسمان نازل شده مشغول تولد
 اطفال گشتند مراد اینست که روان زمین را در بار آوردن محصولات
 مدد کردند - و زهره در عبری اِسْتَر و اِسْطَر خوانده میشود و
 او در قدیم الاثام در بابله در تمام شام نیز پرستش بسیار و از
 که مردم و پرا خدای ماده که مسایط بر تولد اطفال باشد میداشتند

و نیز گمان بردند که هر قسم فسق و فجور او را پسندی آید - و اسمش
بر آن آجرهای قدیمی که در این ایام در بلاد بین النهرین یافته

شده است بحروف مبنی بدینطور - 𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂𐏃𐏄𐏅𐏆𐏇𐏈𐏉𐏊𐏋𐏌𐏍𐏎𐏏𐏐𐏑𐏒𐏓𐏔𐏕𐏖𐏗𐏘𐏙𐏚𐏛𐏜𐏝𐏞𐏟𐏠𐏡𐏢𐏣𐏤𐏥𐏦𐏧𐏨𐏩𐏪𐏫𐏬𐏭𐏮𐏯𐏰𐏱𐏲𐏳𐏴𐏵𐏶𐏷𐏸𐏹𐏺𐏻𐏼𐏽𐏾𐏿𐐀𐐁𐐂𐐃𐐄𐐅𐐆𐐇𐐈𐐉𐐊𐐋𐐌𐐍𐐎𐐏𐐐𐐑𐐒𐐓𐐔𐐕𐐖𐐗𐐘𐐙𐐚𐐛𐐜𐐝𐐞𐐟𐐠𐐡𐐢𐐣𐐤𐐥𐐦𐐧𐐨𐐩𐐪𐐫𐐬𐐭𐐮𐐯𐐰𐐱𐐲𐐳𐐴𐐵𐐶𐐷𐐸𐐹𐐺𐐻𐐼𐐽𐐾𐐿𐑀𐑁𐑂𐑃𐑄𐑅𐑆𐑇𐑈𐑉𐑊𐑋𐑌𐑍𐑎𐑏𐑐𐑑𐑒𐑓𐑔𐑕𐑖𐑗𐑘𐑙𐑚𐑛𐑜𐑝𐑞𐑟𐑠𐑡𐑢𐑣𐑤𐑥𐑦𐑧𐑨𐑩𐑪𐑫𐑬𐑭𐑮𐑯𐑰𐑱𐑲𐑳𐑴𐑵𐑶𐑷𐑸𐑹𐑺𐑻𐑼𐑽𐑾𐑿𐒀𐒁𐒂𐒃𐒄𐒅𐒆𐒇𐒈𐒉𐒊𐒋𐒌𐒍𐒎𐒏𐒐𐒑𐒒𐒓𐒔𐒕𐒖𐒗𐒘𐒙𐒚𐒛𐒜𐒝𐒞𐒟𐒠𐒡𐒢𐒣𐒤𐒥𐒦𐒧𐒨𐒩𐒪𐒫𐒬𐒭𐒮𐒯𐒰𐒱𐒲𐒳𐒴𐒵𐒶𐒷𐒸𐒹𐒺𐒻𐒼𐒽𐒾𐒿𐓀𐓁𐓂𐓃𐓄𐓅𐓆𐓇𐓈𐓉𐓊𐓋𐓌𐓍𐓎𐓏𐓐𐓑𐓒𐓓𐓔𐓕𐓖𐓗𐓘𐓙𐓚𐓛𐓜𐓝𐓞𐓟𐓠𐓡𐓢𐓣𐓤𐓥𐓦𐓧𐓨𐓩𐓪𐓫𐓬𐓭𐓮𐓯𐓰𐓱𐓲𐓳𐓴𐓵𐓶𐓷𐓸𐓹𐓺𐓻𐓼𐓽𐓾𐓿𐔀𐔁𐔂𐔃𐔄𐔅𐔆𐔇𐔈𐔉𐔊𐔋𐔌𐔍𐔎𐔏𐔐𐔑𐔒𐔓𐔔𐔕𐔖𐔗𐔘𐔙𐔚𐔛𐔜𐔝𐔞𐔟𐔠𐔡𐔢𐔣𐔤𐔥𐔦𐔧𐔨𐔩𐔪𐔫𐔬𐔭𐔮𐔯𐔰𐔱𐔲𐔳𐔴𐔵𐔶𐔷𐔸𐔹𐔺𐔻𐔼𐔽𐔾𐔿𐕀𐕁𐕂𐕃𐕄𐕅𐕆𐕇𐕈𐕉𐕊𐕋𐕌𐕍𐕎𐕏𐕐𐕑𐕒𐕓𐕔𐕕𐕖𐕗𐕘𐕙𐕚𐕛𐕜𐕝𐕞𐕟𐕠𐕡𐕢𐕣𐕤𐕥𐕦𐕧𐕨𐕩𐕪𐕫𐕬𐕭𐕮𐕯𐕰𐕱𐕲𐕳𐕴𐕵𐕶𐕷𐕸𐕹𐕺𐕻𐕼𐕽𐕾𐕿𐖀𐖁𐖂𐖃𐖄𐖅𐖆𐖇𐖈𐖉𐖊𐖋𐖌𐖍𐖎𐖏𐖐𐖑𐖒𐖓𐖔𐖕𐖖𐖗𐖘𐖙𐖚𐖛𐖜𐖝𐖞𐖟𐖠𐖡𐖢𐖣𐖤𐖥𐖦𐖧𐖨𐖩𐖪𐖫𐖬𐖭𐖮𐖯𐖰𐖱𐖲𐖳𐖴𐖵𐖶𐖷𐖸𐖹𐖺𐖻𐖼𐖽𐖾𐖿𐗀𐗁𐗂𐗃𐗄𐗅𐗆𐗇𐗈𐗉𐗊𐗋𐗌𐗍𐗎𐗏𐗐𐗑𐗒𐗓𐗔𐗕𐗖𐗗𐗘𐗙𐗚𐗛𐗜𐗝𐗞𐗟𐗠𐗡𐗢𐗣𐗤𐗥𐗦𐗧𐗨𐗩𐗪𐗫𐗬𐗭𐗮𐗯𐗰𐗱𐗲𐗳𐗴𐗵𐗶𐗷𐗸𐗹𐗺𐗻𐗼𐗽𐗾𐗿𐘀𐘁𐘂𐘃𐘄𐘅𐘆𐘇𐘈𐘉𐘊𐘋𐘌𐘍𐘎𐘏𐘐𐘑𐘒𐘓𐘔𐘕𐘖𐘗𐘘𐘙𐘚𐘛𐘜𐘝𐘞𐘟𐘠𐘡𐘢𐘣𐘤𐘥𐘦𐘧𐘨𐘩𐘪𐘫𐘬𐘭𐘮𐘯𐘰𐘱𐘲𐘳𐘴𐘵𐘶𐘷𐘸𐘹𐘺𐘻𐘼𐘽𐘾𐘿𐙀𐙁𐙂𐙃𐙄𐙅𐙆𐙇𐙈𐙉𐙊𐙋𐙌𐙍𐙎𐙏𐙐𐙑𐙒𐙓𐙔𐙕𐙖𐙗𐙘𐙙𐙚𐙛𐙜𐙝𐙞𐙟𐙠𐙡𐙢𐙣𐙤𐙥𐙦𐙧𐙨𐙩𐙪𐙫𐙬𐙭𐙮𐙯𐙰𐙱𐙲𐙳𐙴𐙵𐙶𐙷𐙸𐙹𐙺𐙻𐙼𐙽𐙾𐙿𐚀𐚁𐚂𐚃𐚄𐚅𐚆𐚇𐚈𐚉𐚊𐚋𐚌𐚍𐚎𐚏𐚐𐚑𐚒𐚓𐚔𐚕𐚖𐚗𐚘𐚙𐚚𐚛𐚜𐚝𐚞𐚟𐚠𐚡𐚢𐚣𐚤𐚥𐚦𐚧𐚨𐚩𐚪𐚫𐚬𐚭𐚮𐚯𐚰𐚱𐚲𐚳𐚴𐚵𐚶𐚷𐚸𐚹𐚺𐚻𐚼𐚽𐚾𐚿𐛀𐛁𐛂𐛃𐛄𐛅𐛆𐛇𐛈𐛉𐛊𐛋𐛌𐛍𐛎𐛏𐛐𐛑𐛒𐛓𐛔𐛕𐛖𐛗𐛘𐛙𐛚𐛛𐛜𐛝𐛞𐛟𐛠𐛡𐛢𐛣𐛤𐛥𐛦𐛧𐛨𐛩𐛪𐛫𐛬𐛭𐛮𐛯𐛰𐛱𐛲𐛳𐛴𐛵𐛶𐛷𐛸𐛹𐛺𐛻𐛼𐛽𐛾𐛿𐜀𐜁𐜂𐜃𐜄𐜅𐜆𐜇𐜈𐜉𐜊𐜋𐜌𐜍𐜎𐜏𐜐𐜑𐜒𐜓𐜔𐜕𐜖𐜗𐜘𐜙𐜚𐜛𐜜𐜝𐜞𐜟𐜠𐜡𐜢𐜣𐜤𐜥𐜦𐜧𐜨𐜩𐜪𐜫𐜬𐜭𐜮𐜯𐜰𐜱𐜲𐜳𐜴𐜵𐜶𐜷𐜸𐜹𐜺𐜻𐜼𐜽𐜾𐜿𐝀𐝁𐝂𐝃𐝄𐝅𐝆𐝇𐝈𐝉𐝊𐝋𐝌𐝍𐝎𐝏𐝐𐝑𐝒𐝓𐝔𐝕𐝖𐝗𐝘𐝙𐝚𐝛𐝜𐝝𐝞𐝟𐝠𐝡𐝢𐝣𐝤𐝥𐝦𐝧𐝨𐝩𐝪𐝫𐝬𐝭𐝮𐝯𐝰𐝱𐝲𐝳𐝴𐝵𐝶𐝷𐝸𐝹𐝺𐝻𐝼𐝽𐝾𐝿𐞀𐞁𐞂𐞃𐞄𐞅𐞆𐞇𐞈𐞉𐞊𐞋𐞌𐞍𐞎𐞏𐞐𐞑𐞒𐞓𐞔𐞕𐞖𐞗𐞘𐞙𐞚𐞛𐞜𐞝𐞞𐞟𐞠𐞡𐞢𐞣𐞤𐞥𐞦𐞧𐞨𐞩𐞪𐞫𐞬𐞭𐞮𐞯𐞰𐞱𐞲𐞳𐞴𐞵𐞶𐞷𐞸𐞹𐞺𐞻𐞼𐞽𐞾𐞿𐟀𐟁𐟂𐟃𐟄𐟅𐟆𐟇𐟈𐟉𐟊𐟋𐟌𐟍𐟎𐟏𐟐𐟑𐟒𐟓𐟔𐟕𐟖𐟗𐟘𐟙𐟚𐟛𐟜𐟝𐟞𐟟𐟠𐟡𐟢𐟣𐟤𐟥𐟦𐟧𐟨𐟩𐟪𐟫𐟬𐟭𐟮𐟯𐟰𐟱𐟲𐟳𐟴𐟵𐟶𐟷𐟸𐟹𐟺𐟻𐟼𐟽𐟾𐟿𐠀𐠁𐠂𐠃𐠄𐠅𐠆𐠇𐠈𐠉𐠊𐠋𐠌𐠍𐠎𐠏𐠐𐠑𐠒𐠓𐠔𐠕𐠖𐠗𐠘𐠙𐠚𐠛𐠜𐠝𐠞𐠟𐠠𐠡𐠢𐠣𐠤𐠥𐠦𐠧𐠨𐠩𐠪𐠫𐠬𐠭𐠮𐠯𐠰𐠱𐠲𐠳𐠴𐠵𐠶𐠷𐠸𐠹𐠺𐠻𐠼𐠽𐠾𐠿𐡀𐡁𐡂𐡃𐡄𐡅𐡆𐡇𐡈𐡉𐡊𐡋𐡌𐡍𐡎𐡏𐡐𐡑𐡒𐡓𐡔𐡕𐡖𐡗𐡘𐡙𐡚𐡛𐡜𐡝𐡞𐡟𐡠𐡡𐡢𐡣𐡤𐡥𐡦𐡧𐡨𐡩𐡪𐡫𐡬𐡭𐡮𐡯𐡰𐡱𐡲𐡳𐡴𐡵𐡶𐡷𐡸𐡹𐡺𐡻𐡼𐡽𐡾𐡿𐢀𐢁𐢂𐢃𐢄𐢅𐢆𐢇𐢈𐢉𐢊𐢋𐢌𐢍𐢎𐢏𐢐𐢑𐢒𐢓𐢔𐢕𐢖𐢗𐢘𐢙𐢚𐢛𐢜𐢝𐢞𐢟𐢠𐢡𐢢𐢣𐢤𐢥𐢦𐢧𐢨𐢩𐢪𐢫𐢬𐢭𐢮𐢯𐢰𐢱𐢲𐢳𐢴𐢵𐢶𐢷𐢸𐢹𐢺𐢻𐢼𐢽𐢾𐢿𐣀𐣁𐣂𐣃𐣄𐣅𐣆𐣇𐣈𐣉𐣊𐣋𐣌𐣍𐣎𐣏𐣐𐣑𐣒𐣓𐣔𐣕𐣖𐣗𐣘𐣙𐣚𐣛𐣜𐣝𐣞𐣟𐣠𐣡𐣢𐣣𐣤𐣥𐣦𐣧𐣨𐣩𐣪𐣫𐣬𐣭𐣮𐣯𐣰𐣱𐣲𐣳𐣴𐣵𐣶𐣷𐣸𐣹𐣺𐣻𐣼𐣽𐣾𐣿𐤀𐤁𐤂𐤃𐤄𐤅𐤆𐤇𐤈𐤉𐤊𐤋𐤌𐤍𐤎𐤏𐤐𐤑𐤒𐤓𐤔𐤕𐤖𐤗𐤘𐤙𐤚𐤛𐤜𐤝𐤞𐤟𐤠𐤡𐤢𐤣𐤤𐤥𐤦𐤧𐤨𐤩𐤪𐤫𐤬𐤭𐤮𐤯𐤰𐤱𐤲𐤳𐤴𐤵𐤶𐤷𐤸𐤹𐤺𐤻𐤼𐤽𐤾𐤿𐥀𐥁𐥂𐥃𐥄𐥅𐥆𐥇𐥈𐥉𐥊𐥋𐥌𐥍𐥎𐥏𐥐𐥑𐥒𐥓𐥔𐥕𐥖𐥗𐥘𐥙𐥚𐥛𐥜𐥝𐥞𐥟𐥠𐥡𐥢𐥣𐥤𐥥𐥦𐥧𐥨𐥩𐥪𐥫𐥬𐥭𐥮𐥯𐥰𐥱𐥲𐥳𐥴𐥵𐥶𐥷𐥸𐥹𐥺𐥻𐥼𐥽𐥾𐥿𐦀𐦁𐦂𐦃𐦄𐦅𐦆𐦇𐦈𐦉𐦊𐦋𐦌𐦍𐦎𐦏𐦐𐦑𐦒𐦓𐦔𐦕𐦖𐦗𐦘𐦙𐦚𐦛𐦜𐦝𐦞𐦟𐦠𐦡𐦢𐦣𐦤𐦥𐦦𐦧𐦨𐦩𐦪𐦫𐦬𐦭𐦮𐦯𐦰𐦱𐦲𐦳𐦴𐦵𐦶𐦷𐦸𐦹𐦺𐦻𐦼𐦽𐦾𐦿𐧀𐧁𐧂𐧃𐧄𐧅𐧆𐧇𐧈𐧉𐧊𐧋𐧌𐧍𐧎𐧏𐧐𐧑𐧒𐧓𐧔𐧕𐧖𐧗𐧘𐧙𐧚𐧛𐧜𐧝𐧞𐧟𐧠𐧡𐧢𐧣𐧤𐧥𐧦𐧧𐧨𐧩𐧪𐧫𐧬𐧭𐧮𐧯𐧰𐧱𐧲𐧳𐧴𐧵𐧶𐧷𐧸𐧹𐧺𐧻𐧼𐧽𐧾𐧿𐨀𐨁𐨂𐨃𐨄𐨅𐨆𐨇𐨈𐨉𐨊𐨋𐨌𐨍𐨎𐨏𐨐𐨑𐨒𐨓𐨔𐨕𐨖𐨗𐨘𐨙𐨚𐨛𐨜𐨝𐨞𐨟𐨠𐨡𐨢𐨣𐨤𐨥𐨦𐨧𐨨𐨩𐨪𐨫𐨬𐨭𐨮𐨯𐨰𐨱𐨲𐨳𐨴𐨵𐨶𐨷𐨹𐨺𐨸𐨻𐨼𐨽𐨾𐨿𐩀𐩁𐩂𐩃𐩄𐩅𐩆𐩇𐩈𐩉𐩊𐩋𐩌𐩍𐩎𐩏𐩐𐩑𐩒𐩓𐩔𐩕𐩖𐩗𐩘𐩙𐩚𐩛𐩜𐩝𐩞𐩟𐩠𐩡𐩢𐩣𐩤𐩥𐩦𐩧𐩨𐩩𐩪𐩫𐩬𐩭𐩮𐩯𐩰𐩱𐩲𐩳𐩴𐩵𐩶𐩷𐩸𐩹𐩺𐩻𐩼𐩽𐩾𐩿𐪀𐪁𐪂𐪃𐪄𐪅𐪆𐪇𐪈𐪉𐪊𐪋𐪌𐪍𐪎𐪏𐪐𐪑𐪒𐪓𐪔𐪕𐪖𐪗𐪘𐪙𐪚𐪛𐪜𐪝𐪞𐪟𐪠𐪡𐪢𐪣𐪤𐪥𐪦𐪧𐪨𐪩𐪪𐪫𐪬𐪭𐪮𐪯𐪰𐪱𐪲𐪳𐪴𐪵𐪶𐪷𐪸𐪹𐪺𐪻𐪼𐪽𐪾𐪿𐫀𐫁𐫂𐫃𐫄𐫅𐫆𐫇𐫈𐫉𐫊𐫋𐫌𐫍𐫎𐫏𐫐𐫑𐫒𐫓𐫔𐫕𐫖𐫗𐫘𐫙𐫚𐫛𐫜𐫝𐫞𐫟𐫠𐫡𐫢𐫣𐫤𐫦𐫥𐫧𐫨𐫩𐫪𐫫𐫬𐫭𐫮𐫯𐫰𐫱𐫲𐫳𐫴𐫵𐫶𐫷𐫸𐫹𐫺𐫻𐫼𐫽𐫾𐫿𐬀𐬁𐬂𐬃𐬄𐬅𐬆𐬇𐬈𐬉𐬊𐬋𐬌𐬍𐬎𐬏𐬐𐬑𐬒𐬓𐬔𐬕𐬖𐬗𐬘𐬙𐬚𐬛𐬜𐬝𐬞𐬟𐬠𐬡𐬢𐬣𐬤𐬥𐬦𐬧𐬨𐬩𐬪𐬫𐬬𐬭𐬮𐬯𐬰𐬱𐬲𐬳𐬴𐬵𐬶𐬷𐬸𐬹𐬺𐬻𐬼𐬽𐬾𐬿𐭀𐭁𐭂𐭃𐭄𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉𐭊𐭋𐭌𐭍𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔𐭕𐭖𐭗𐭘𐭙𐭚𐭛𐭜𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿𐮀𐮁𐮂𐮃𐮄𐮅𐮆𐮇𐮈𐮉𐮊𐮋𐮌𐮍𐮎𐮏𐮐𐮑𐮒𐮓𐮔𐮕𐮖𐮗𐮘𐮙𐮚𐮛𐮜𐮝𐮞𐮟𐮠𐮡𐮢𐮣𐮤𐮥𐮦𐮧𐮨𐮩𐮪𐮫𐮬𐮭𐮮𐮯𐮰𐮱𐮲𐮳𐮴𐮵𐮶𐮷𐮸𐮹𐮺𐮻𐮼𐮽𐮾𐮿𐯀𐯁𐯂𐯃𐯄𐯅𐯆𐯇𐯈𐯉𐯊𐯋𐯌𐯍𐯎𐯏𐯐𐯑𐯒𐯓𐯔𐯕𐯖𐯗𐯘𐯙𐯚𐯛𐯜𐯝𐯞𐯟𐯠𐯡𐯢𐯣𐯤𐯥𐯦𐯧𐯨𐯩𐯪𐯫𐯬𐯭𐯮𐯯𐯰𐯱𐯲𐯳𐯴𐯵𐯶𐯷𐯸𐯹𐯺𐯻𐯼𐯽𐯾𐯿𐰀𐰁𐰂𐰃𐰄𐰅𐰆𐰇𐰈𐰉𐰊𐰋𐰌𐰍𐰎𐰏𐰐𐰑𐰒𐰓𐰔𐰕𐰖𐰗𐰘𐰙𐰚𐰛𐰜𐰝𐰞𐰟𐰠𐰡𐰢𐰣𐰤𐰥𐰦𐰧𐰨𐰩𐰪𐰫𐰬𐰭𐰮𐰯𐰰𐰱𐰲𐰳𐰴𐰵𐰶𐰷𐰸𐰹𐰺𐰻𐰼𐰽𐰾𐰿𐱀𐱁𐱂𐱃𐱄𐱅𐱆𐱇𐱈𐱉𐱊𐱋𐱌𐱍𐱎𐱏𐱐𐱑𐱒𐱓𐱔𐱕𐱖𐱗𐱘𐱙𐱚𐱛𐱜𐱝𐱞𐱟𐱠𐱡𐱢𐱣𐱤𐱥𐱦𐱧𐱨𐱩𐱪𐱫𐱬𐱭𐱮𐱯𐱰𐱱𐱲𐱳𐱴𐱵𐱶𐱷𐱸𐱹𐱺𐱻𐱼𐱽𐱾𐱿𐲀𐲁𐲂𐲃𐲄𐲅𐲆𐲇𐲈𐲉𐲊𐲋𐲌𐲍𐲎𐲏𐲐𐲑𐲒𐲓𐲔𐲕𐲖𐲗𐲘𐲙𐲚𐲛𐲜𐲝𐲞𐲟𐲠𐲡𐲢𐲣𐲤𐲥𐲦𐲧𐲨𐲩𐲪𐲫𐲬𐲭𐲮𐲯𐲰𐲱𐲲𐲳𐲴𐲵𐲶𐲷𐲸𐲹𐲺𐲻𐲼𐲽𐲾𐲿𐳀𐳁𐳂𐳃𐳄𐳅𐳆𐳇𐳈𐳉𐳊𐳋𐳌𐳍𐳎𐳏𐳐𐳑𐳒𐳓𐳔𐳕𐳖𐳗𐳘𐳙𐳚𐳛𐳜𐳝𐳞𐳟𐳠𐳡𐳢𐳣𐳤𐳥𐳦𐳧𐳨𐳩𐳪𐳫𐳬𐳭𐳮𐳯𐳰𐳱𐳲𐳳𐳴𐳵𐳶𐳷𐳸𐳹𐳺𐳻𐳼𐳽𐳾𐳿𐴀𐴁𐴂𐴃𐴄𐴅𐴆𐴇𐴈𐴉𐴊𐴋𐴌𐴍𐴎𐴏𐴐𐴑𐴒𐴓𐴔𐴕𐴖𐴗𐴘𐴙𐴚𐴛𐴜𐴝𐴞𐴟𐴠𐴡𐴢𐴣𐴤𐴥𐴦𐴧𐴨𐴩𐴪𐴫𐴬𐴭𐴮𐴯𐴰𐴱𐴲𐴳𐴴𐴵𐴶𐴷𐴸𐴹𐴺𐴻𐴼𐴽𐴾𐴿𐵀𐵁𐵂𐵃𐵄𐵅𐵆𐵇𐵈𐵉𐵊𐵋𐵌𐵍𐵎𐵏𐵐𐵑𐵒𐵓𐵔𐵕𐵖𐵗𐵘𐵙𐵚𐵛𐵜𐵝𐵞𐵟𐵠𐵡𐵢𐵣𐵤𐵥𐵦𐵧𐵨𐵩𐵪𐵫𐵬𐵭𐵮𐵯𐵰𐵱𐵲𐵳𐵴𐵵𐵶𐵷𐵸𐵹𐵺𐵻𐵼𐵽𐵾𐵿𐶀𐶁𐶂𐶃𐶄𐶅𐶆𐶇𐶈𐶉𐶊𐶋𐶌𐶍𐶎𐶏𐶐𐶑𐶒𐶓𐶔𐶕𐶖𐶗𐶘𐶙𐶚𐶛𐶜𐶝𐶞𐶟𐶠𐶡𐶢𐶣𐶤𐶥𐶦𐶧𐶨𐶩𐶪𐶫𐶬𐶭𐶮𐶯𐶰𐶱𐶲𐶳𐶴𐶵𐶶𐶷𐶸𐶹𐶺𐶻𐶼𐶽𐶾𐶿𐷀𐷁𐷂𐷃𐷄𐷅𐷆𐷇𐷈𐷉𐷊𐷋𐷌𐷍𐷎𐷏𐷐𐷑𐷒𐷓𐷔𐷕𐷖𐷗𐷘𐷙𐷚𐷛𐷜𐷝𐷞𐷟𐷠𐷡𐷢𐷣𐷤𐷥𐷦𐷧𐷨𐷩𐷪𐷫𐷬𐷭𐷮𐷯𐷰𐷱𐷲𐷳𐷴𐷵𐷶𐷷𐷸𐷹𐷺𐷻𐷼𐷽𐷾𐷿𐸀𐸁𐸂𐸃𐸄𐸅𐸆𐸇𐸈𐸉𐸊𐸋𐸌𐸍𐸎𐸏𐸐𐸑𐸒𐸓𐸔𐸕𐸖𐸗𐸘𐸙𐸚𐸛𐸜𐸝𐸞𐸟𐸠𐸡𐸢𐸣𐸤𐸥𐸦𐸧𐸨𐸩𐸪𐸫𐸬𐸭𐸮𐸯𐸰𐸱𐸲𐸳𐸴𐸵𐸶𐸷𐸸𐸹𐸺𐸻𐸼𐸽𐸾𐸿𐹀𐹁𐹂𐹃𐹄𐹅𐹆𐹇𐹈𐹉𐹊𐹋𐹌𐹍𐹎𐹏𐹐𐹑𐹒𐹓𐹔𐹕𐹖𐹗𐹘𐹙𐹚𐹛𐹜𐹝𐹞𐹟𐹠𐹡𐹢𐹣𐹤𐹥𐹦𐹧𐹨𐹩𐹪𐹫𐹬𐹭𐹮𐹯𐹰𐹱𐹲𐹳𐹴𐹵𐹶𐹷𐹸𐹹𐹺𐹻𐹼𐹽𐹾𐹿𐺀𐺁𐺂𐺃𐺄𐺅𐺆𐺇𐺈𐺉𐺊𐺋𐺌𐺍𐺎𐺏𐺐𐺑𐺒𐺓𐺔𐺕𐺖𐺗𐺘𐺙𐺚𐺛𐺜𐺝𐺞𐺟𐺠𐺡𐺢𐺣𐺤𐺥𐺦𐺧𐺨𐺩𐺪𐺫𐺬𐺭𐺮𐺯𐺰𐺱𐺲𐺳𐺴𐺵𐺶𐺷𐺸𐺹𐺺𐺻𐺼𐺽𐺾𐺿𐻀𐻁𐻂𐻃𐻄𐻅𐻆𐻇𐻈𐻉𐻊𐻋𐻌𐻍𐻎𐻏𐻐𐻑𐻒𐻓𐻔𐻕𐻖𐻗𐻘𐻙𐻚𐻛𐻜𐻝𐻞𐻟𐻠𐻡𐻢𐻣𐻤𐻥𐻦𐻧𐻨𐻩𐻪𐻫𐻬𐻭𐻮𐻯𐻰𐻱𐻲𐻳𐻴𐻵𐻶𐻷𐻸𐻹𐻺𐻻𐻼𐻽𐻾𐻿𐼀𐼁𐼂𐼃𐼄𐼅𐼆𐼇𐼈𐼉𐼊𐼋𐼌𐼍𐼎𐼏𐼐𐼑𐼒𐼓𐼔𐼕𐼖𐼗𐼘𐼙𐼚𐼛𐼜𐼝𐼞𐼟𐼠𐼡𐼢𐼣𐼤𐼥𐼦𐼧𐼨𐼩𐼪𐼫𐼬𐼭𐼮𐼯𐼰𐼱𐼲𐼳𐼴𐼵𐼶𐼷𐼸𐼹𐼺𐼻𐼼𐼽𐼾𐼿𐽀𐽁𐽂𐽃𐽄𐽅𐽆𐽇𐽋𐽍𐽎𐽏𐽐𐽈𐽉𐽊𐽌𐽑𐽒𐽓𐽔𐽕𐽖𐽗𐽘𐽙𐽚𐽛𐽜𐽝𐽞𐽟𐽠𐽡𐽢𐽣𐽤𐽥𐽦𐽧𐽨𐽩𐽪𐽫𐽬𐽭𐽮𐽯𐽰𐽱𐽲𐽳𐽴𐽵𐽶𐽷𐽸𐽹𐽺𐽻𐽼𐽽𐽾𐽿𐾀𐾁𐾃𐾅𐾂𐾄𐾆𐾇𐾈𐾉𐾊𐾋𐾌𐾍𐾎𐾏

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ترجمه - گلگیش باج خود را بر سرش نهاد و اعلیحضرت اشتر
 چشم خود را برای بخش گلگیش بالا آورد - ای گلگیش مرا بپوش
 کاشکه نمود اما من بشوی غمزه خود را بمن انعام ده کاشکه نمود
 من بکردی و کاشکه من زن نمیشوم - کاشکه بر عتراده از لا جورد
 و طلا که هر خش از طلا و هر دو چوبش از الماس است با بستم کاشکه
 هر دو زن فاطمهای عظیم را جفت کنی - در خانه مایا را حبه سرو
 آزاد داخل شو آنتهی - اما گلگیش! استهزاء و توبیخ اشتر را
 رد نمود و ایا کرد که او را برین سپرد - و من بعد چنین مکتوبست

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

ترجمه - اشتر غضبناک شد و با آغوش
 با هرفت و اشتر پدر روی آتو (یعنی خدای آسمان) آمد
 - آنتهی - واضح باد که در این قصه مقدمت پرستان بابل

ذکر صعود نمودن اِشتر یعنی زهره یافت میشود چنانکه آن امر
 هم در احادیث اهل اسلام و هم در آن نفسیه یهود مندرج است
 - و نیز در کتاب هندی بزبان سنسکرت مستی به مها بھارته
 حکایتی مثل این یافت میشود زیرا که انجام فرمود است که در قدیم
 الٰہام چون دور روح سُند و اُپسند نام بریا ضلّهای عظیم که
 میکشیدند از خدای برهمنام برکت یافتند بر آسمانها و زمین
 مسئول شده بودند پس آن خدا برای هلاک کردن ایشان
 خودی سمات به نلومما (नलोमा) آفریده بنزد ایشان
 فرستاد چون آن در برادر او را مشاهده نمودند سُند دست
 راستی را و اُپسند دست چپش را گرفته هر یکی از ایشان
 میخواستند او را بزنی بگیرند و از آن سبب میان ایشان دشمنی
 و عداوت پیدا شد بعد یکم یکدیگر را کشند - پس بر نلومما
 خود را برایت داد و گفت - تو در تمام دنیا که خود شپردان را در شن
 میکردند، گردش خواهی کرد و بسبب درخش زینت و غنای آن
 خوب صورتی تو هیچ کس نخواهد توانست بر تو راست بندد
 (سُند و اُپسند را کها نام) - و در این حکایت هم ذکر صعود نمودن
 آن دور روح بر آسمان یافت میشود و آن چیزی بزرگه ناجش او اینقدر
 عجیب شد تفاوتی از زهره ندارد جز آنکه در لحاظ است اما اسلا

نام ورمیباشند - (و در اینجا از افسران خدامردان بنکو از
اولاد شپت است) - واضح باد که یکی از مفسرین قدیم یهود که اسمش
یونانان بن عزریئیل بود در بیان این آیه آخری چنین نوشته است

- וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא
- וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא - וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא - וַיִּשְׁמַע ה' אֶת-קוֹל עֲזַרְיָא

ایشان از آسمان افتادند و در آن ایام در زمین بودند الخ -
پس می بینیم که تمام این افسانه از غلط این شخص و امثال وی پیدا
شده است چونکه ایشان آن لفظ نفیلیم را گرفته (که معنی آن

افتدگانست یعنی اشخاصی که برور برانوانان افتاده ظلم و تعدی
می نمودند) و آنرا به افتادگان بیان کرده گمان بردند که آنها از اسما
افتاده بودند پس یکی از قصه های بت پرستان را در بیان آن
لقب آنها جاری ساختند - و برای این اشتباه هیچ عذری

نمی توانند آورد زیرا در ترجمه اورفیلوس آن لفظ را به اورفیلوس
یعنی جباران بیان کرده اند که البته درست می باشد - اما بعد
از چندی چون یهود افسانه دوست و طالب عجائب بودند و
رفته این قصه را عجیب تر و غریب تر ساختند بحدی که در کتاب
جعلی که آنرا حضرت خروج نسبت داده اند نوشته شده که دو پند
نفر از فرشتگان که سمیها و آ (یعنی شحرئی) و بیس ایشان بود

از آسمان نازل شدند تا از نامانند - و چون که آن کتاب در زبان

اصلی آن موجود نیست لازم است که آنچه چند از ترجمه حبشی

در اینجا پیش آوریم - وهه -

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ስድስት : ወገን : ወገን : ወገን :

و خفیه‌ها و سپرها و جوشن‌ها را برای سپنه خودشان آموزا^{ند}
و بدیشان اعقابشان و مصنوعات آنها را یعنی دست‌بندها
و زبورها و استعمال‌سرمه برای آراسته کردن حرکان و سنگی از
هر قسم سنگهای کرانه‌های پیش فیهت و همه صبغت‌های رنگ^{رنگ}
و صرافیه جهانرا (یعنی سکه‌ها را) نشان داد انتهى - و مخفی غنائاً
که این امر آخر الذکر همانست که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۹۶)
مرفوم گشته یعنی اینکه مردم - يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ
الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَمَا لَهُمْ بِيَضَاءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يُتَعَلَّمُونَ
مَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ - ترجمه - پس می‌آموختند از آنها -
(یعنی آنها رویت و مادیات) آنچه جدائی می‌افکند بآن میانه مرد
و جفتش و نه بودند ایشان ضرر رسانندگان بآن هیچ احد بر امر
بفرمان خدا و می‌آموختند آنچه ضرر می‌رساند ایشانرا و سود
نمیکرد و این مطلب نیز از مژدراش يَلْكُوتُ مَا خُوذَاسْتَ چنانچه در
خوف دیدیم زیرا که آنها مکتوب است - عزائیل بر انواع نژدیهات
و بر انسام آراشهای زنان که بنی آدم را بجوی تصور ثا و زما بل
میگردانند بود - و شاید آنچه درباره هادوت و ماروت گفته‌ایم
برای اثبات این مطلب که این قصه نیز از کتابهای پیچود و مأخوذ
گشته است گفایت میکند

(۵) ذکر بعضی چیزهای دیگر که اسلام از یهود

گرفته است بطور اخصار - واضح باد که اگر فرصت میداشتیم
بجهولت تمام میتوانیم بسیار حکایتهای دیگر نیز که در قرآن
مندرج است امتحان و تمییزش نموده ثابت کنیم که آنها نیز بر حسب
آنچه در کتب مقدسه مکتوبست نمیباشد بلکه موافق کتبهای
باطل راویان یهود است - مثلاً در حکایتهای یوسف و داود و
طالوت که در قرآن یافت میشود امور و باریک مندرج است که
در کتاب عهد عتیق مکتوب نیست و اما در افسانه های یهود
پدید می آید - و از آن قبیل است آنچه در سوره اعراف (یعنی سوره
۷ آیه ۱۷) مرقوم است - وَإِذْ نَفَخْنَا الْفُجْرَةَ فَوْفَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
وَقَطَّوْا أَلْفَ وَافِعٍ بهم خدوا ما انبئناكم بفُجْرَةٍ واذكروا ما فيه لعنكم
نُفُورٌ - ترجمه - و هنگامیکه بلند کردیم کوه را بالایشان
که کوه با آن سایبانی بود و پنداشتند که آن واقع است با آنها بگریز
آنچه دادیم شمارا بقوت و یاد کنید آنچه در آفتاباید شما بپرهیزد
- و همین مطلب در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۷ و ۱۸) نیز
بطور تکرار آمده است و معنی اینست که خدا و فرشته نور او را باطل
یهود میداد و ایشان نُفُورٌ کردند آنرا قبول کنند کوه سپید را بلند
کرده بر بالای سرشان آورد تا ایشانرا بترساند - و این قصه

در عبودۀ سارا و باب ۲ فصل ۲ نیز بدین الفاظ مندرج است -

וְהָיָה יְהוָה יֵלֵכֶם אִתְּכֶם וְהָיָה כְּיָדְכֶם - **ترجمه** - پوشانید

من بر شما کوه را که گویا آن سرپوشی بود انهمی - و شاید لازم نیست

که بیان کنیم که هیچ چیزی مثل این امانه در نودۀ یافت نمیشود اما

این نیز از اثباتیه مفسری از مفسرین یهود سر زده است زیرا در

کتاب خروج باب ۳۲ آیه ۱۹ مکتوب است که چون حضرت موسی از

کوه پائین آمد دید که اهل اسرائیل آن کوه را که ایشان ساخته

بودند پرستش می نمایند خشم گرفته آن دو لوح سنّت را که ده حکم

بر آنها نوشته شده بود از دست خود افکنده آنها را از پر کوه شکست

- و این الفاظ زیر کوه (**וְהָיָה כְּיָדְכֶם** یعنی فی اسفل الجبل) چنانکه

هویدا است باهم معنی می آید که آن لوحها در پای کوه شکسته شد

و پس - اما اصل این حکایت مشرف بودن کوه بر ایشان امانه است

که اهل یهود دینیت یکی از بنهای خود که امانش گشته است

بسکوبند زیرا که در کتاب ایشان مندرج است که درزی آن معبود

چون خواست اهل شهر گوئیم که و از یاران محفوظ بدارد کوهی را که

مستوی بر گزیده و اعظمین جمیع کوهها میباشد از آن ساس سنگها

برافراشت و بعد از چند شبانه روز بر سر یکی از آنکشتهای

خود بالای سریشان آویخته داشت که گویا چتری باشد - این

افسانه نیز با آنچه در قرآن مکتوبست مشابهتی دارد

ولکن در قرآن بعضی عجایب دیگر هم نسبت با آنچه

در آیات حضرت موسی در بیابان واقع گردید یافت میشود و از آنجمله

اینست که آن کو ساله طلافی که در فوف مذکور گشت و فیکه از کوه

بیرون آمد بانگ زد چنانکه در سوره اعراف (یعنی - و در ۷ آیه

۱۴۷) و سوره طه (یعنی سوره ۲۰ آیه ۹۰) گفته شده است -

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ -

ترجمه - پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کو ساله مجتمه که مراورای بود فریاد کو ساله - و اصل این قصه

در پیرفی و فی الیغز جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود - ۸۵۲۶

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ -

بجمله - فَمَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ -

ترجمه - و این کو ساله بانگ زده بیرون آمد و اهل اسرائیل

آنرا دیدند - و فی یهودا میگویند که سَمَّائِل در باطن آن پنهان

مانده فریاد کو ساله میکرد تا اسرائیل را گمراه سازد انتهى -

البته در این امر نیز حضرت محمد از یهود تعلیم یافته است اما حقیقت

که ایشان و پرافریخته اند زیرا این افسانه را از محله خود ایجاد

کرده اند و آنرا هیچ بنیادی ندارد - اما حضرت محمد در اینجا از نقل

درست اسم آن شخص که در آن قصه یهود است مذکور است
ملنفت نکشته اورا السامری خوانده است - واضح باد که این
لفظ سامری اکثر اوقات هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید
مستعمل است و البته اهل یهود سامریان را دشمنان ضال خود
میشمرند اما چون که خود شهر سامره تقریباً چهار صد سال بعد
از وفات حضرت موسی پیدایش شد پس مشکل است که عقول ناصح
ما اینرا ادراک نمایند که بچه طور ممکن بوده است که اسم قبل از مسیح
وجود یافته باشد - بمرحال حضرت محمد پیغمبر است سمائیل را
بعوض سامری بنویسد اما چون اینرا ملنفت کشد که اهل یهو
ملک الموراسمائیلی نامند گمان برد که او انمر دمی باشد که آن
کوساله طلبه را ساخته چنانکه از قرآن ظاهر است - و در این
امر نیز قرآن بحد ثبوت است که در تورات نوشته شده است که
حضرت هارون خود از نژاد یهود آن کوساله را ساخته بود

و آنچه در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۵۲)

و سوره نسا (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۲) مکتوب است باین معنی که بعضی
از اهل اسرائیل خدا را دیده و کشته شدند و بعد از چندی بار دیگر
زنده گشتند از امانه های یهود است و ایشان میگویند که خود
تورات برای آنها استغاثه نمود و از اینجه ارواح آنها بایداش بر کرده

(۶) مأخوذات دیگر - واضح باد که بعضی الفاظ
عبری و کلدانی و سریانی نبود در قرآن یافت میشود که مفسرین عمر
معنی درست آنها را نتوانسته اند بخوبی بیان کنند زیرا از آن
زبانها هیچ واقفیت نداشته اند - و از آنجمله این الفاظ ذیل است
- تَوَّاه که لفظ عبری תוה می باشد - و تَوَّاهُوت که در عبری
תוהו و در کلدانی תוהו است - و جَنَّةٌ عَدْنٍ یعنی
جَنَّةٌ یعنی جَنَّةٌ و جَنَّةٌ یعنی جَنَّةٌ و
سَكِينَةٌ یعنی سَكِينَةٌ و طَلْحُوتٌ یعنی طَلْحُوتٌ و یاد در سریانی
ܬܠܚܘܬ و وَقُرَّانٌ یعنی وَقُرَّانٌ و وَمَاعُونٌ یعنی
وَمَاعُونٌ و وَمَّا كُوتٌ یعنی وَمَّا كُوتٌ و غیره - اگر کسی بخواهد
معنی صحیح این الفاظ را بداند باید بدینها را بلغتهای عبری و کلدانی
و سریانی رجوع نماید - و هر که علم اشفاق عرب را بخوبی میدانند
افترار خواهد کرد که بسیاری از این الفاظ عربی الاصل نمیباشد
و علاوه بر اینهمه مطالبی چند دیگر از جهود
اخذ شده است - مثلاً در سوره اسری (یعنی سوره ۱۷ آیه ۴۰
و ۸۸) ذکر هفت آسمان در سوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۴۴
ذکر هفت دروازه حتم یافت میشود و این دو امر از کتاب مِکْنَاه
باب ۹ فصل ۲ و از کتاب تَوْهَر باب ۲ صفحه ۵۱ مأخوذ است -

واهل هنود نیز میگویند که زیر زمین هفت درجهٔ اسفل است و
 بر بالای آنها هفت طبقهٔ اعلی که همه آنها بر سر مار عظیمی که بشکفته
 مستی است جای گرفته - و اصل آنچه دربارهٔ هفت درجهٔ زمین
 هم در کتب هندو و هم در افسانه‌های یهود و هم در احادیث اهل
 اسلام (مثل در عرائش المجالس صفحه ۵۰ الی ۴) مندرج است در
 کتاب آوشتای زردشتیان یافت میشود و آن این است که ابتدا
 میگویند که زمین شامل هفت کز شوری یعنی هفت کشور و
 با هفت اقلیم می باشد و در چشمت باب ۱۹ آیه ۳۱ مکتوب است که
 جمشید در دهم روز ۶۴۶ هجری ۳۰۰۰ سال پیش از زاده بود - یعنی
 بر زمین مشتمل بر هفت اقلیم حکمرانی می نمود

و نیز آنچه در سوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۹)

مکتوب است - کَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ اَزْ اَنْ فُلٌ یُّهَوِّدُ مَا خُوذَ اسْت

که مفسری مستحق بدراستی در تفسیر کتاب پیدایش (باب اول آیه ۲)

نوشته است وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سَاعَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

ترجمه - کرسی جلال در هوا قائم بود و بر روی آنها حرکت
 کرده انتهی

اهل اسلام میگویند چنانکه معلوم است که خدا بیغیا

یکی از فرشتگان را که اسم وی مالکی باشد بر جهنم کاشته است

- و همچنین جهود اکثر اوقات ذکر امیر جحیم را **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**
میخوانند و اما اهل اسلام اسم و پیرا از بیت پرستان قدیم فلسطین
گرفته اند که یکی از بنهای ایشان که بر آتش مسلط بود **مُولَاک** میخوانند

در سورة اعراف (یعنی سورة ۷ آیه ۴۴) ذکر

اعراف که ما بین جهنم باشد یافت میشود (چونکه مکتوب است)

- **وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ** و این را نیز از جهود گرفته اند

زیرا در مذراش در بیان کتاب جامعه باب ۷ آیه ۴۱ نوشته

شده است که چون کسی برسد که - **כִּסְיָהוּ בְּיָמֵי הַמֶּלֶךְ** -

ترجمه - میان آنها (یعنی جهنم و جحیم) چه فاصله است

پس رقیب یومانیان گفت - **כִּסְיָהוּ** - یعنی دیواری - **רֵיבִּי אָחָה**

گفت - **כִּסְיָהוּ** - یعنی پاک و حیب **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ**

ترجمه - و مرشدین ما میگویند

که هر دو نزدیک است بنوعیکه پرنوهای از این بآن میرسد انتهی -

و اصل این همان در کتاب اوسنای زردشیشان قدیم موجود است

و اسم آنجا باز زبان - **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהוּ** - یعنی میوانفوکا

(فرگند ۱۹) و در زبان پهلوی **כִּסְיָהוּ** **כִּסְיָהو** **כִּסְיָהو** **כִּסְיָהو** - **כִּסְיָהو** گانو

- خوانده میشود و آن موقع بر حسب تعلیم زردشیشان نیز همان

فاصله بود که ما بین جهنم و جحیم و اینان نور و ظلمت میباشد

درسوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۱۷ و ۳۴)

ذکر شیطان رجم است که اِنَّ سَعْيَ التَّمَعِّعِ - یعنی بدزدیده کوثر

فرا داشت - و همین خیال در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷ آیه ۱)

و در سوره ملوک (یعنی سوره ۷۷ آیه ۵) یافت میشود - و این تعلیم

از یکی از امانه های محمود اخذ است زیرا در کتاب حکیمانه باب

۱۰ فصل اول درباره جن ها نوشته شده است که اِنَّهَا لَا تَعْلَمُ

بِمَا تُفَعِّلُونَ - ترجمه - از عیب پرده میشوند آنها

- نا چیزهای آینه داند

درسوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است

- يَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اسْتَلْزِمْتُ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ - ترجمه

- روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آیا هست هیچ زیاد

- و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْ يَتُوتُ ذَرْبُ عَصِيَاءَ مَرْفُومًا

ترجمه - امیر بچشم در هر روز و روز دیگر بکوبد بمن غذا بده ناسپرت

درسوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۴۲) و

همچنین در سوره مؤمنون (یعنی سوره ۲۳ آیه ۲۷) گفته شده است

که در ایام طوفان حضرت نوح - فَاَرَأَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ - یعنی جوشید نور -

و اصل این خیال در کتاب دُرُوشِ هَشَانَا باب ۱۱ آیه ۲ و در رساله

مستی به سَنَدِ زَيْنُ فَصْل ۱۱۰ آمده است که اِنَّ

در سوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است - يَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اسْتَلْزِمْتُ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ - ترجمه - روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آیا هست هیچ زیاد - و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْ يَتُوتُ ذَرْبُ عَصِيَاءَ مَرْفُومًا ترجمه - امیر بچشم در هر روز و روز دیگر بکوبد بمن غذا بده ناسپرت

۱۶۳/۱۶۴ - ترجمه - طایفه طوفان باب جوش

داوری کرده شدند

(۷) علاوه بر این همه واضح باد که بسیاری از رسو

دینی اهل اسلام از جهود گرفته شده است و اگر چه فرصت نداریم
که جمیع این امور را مفصلاً بیان کنیم اما لازم است که دوسه رسم از
رسوم آنها را در اثبات این قول خود پیش آوریم - در فوق اینرا
دیدیم که روزه داشتن اهل اسلام در تمام ماه رمضان بر حسب
عادت جهود نیست بلکه مطابقت کلی با رسم صایبین دارد - اما
ذنبت بآن روزه یک چیزی است که از جهود مأخوذ شده و آن اینست
که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۸۳) جایکه حکم درباره اکل و
شراب نمودن در شبهای ماه رمضان داده میشود چنین مکتوب است
- کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبْلُغَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَّامَ - ترجمه - بخورید و بیاشامید
تا آشکار شود برای شما فتح سفید از فتح سیاه از فجر پس تمام کنید
روزه را - و در مثنیّه بر آنوقت باب اول فصل دوم مکتوب است
که شروع روزه هاندم است که در آن کسی میتواند مابین فتح نبل ناک
و فتح سفید تمیز دهد (۱۵۷/۱۵۸ - ۱۵۹/۱۶۰ - ۱۶۱/۱۶۲ - ۱۶۳/۱۶۴ :)

- آیا این مطابقت کامل از اتفاق میباشد و پس

اهل اسلام در هر مملکتی که ساکن آن هستند
 عادی شده اند که در آن بیخ و بن معتن هر جائی که باشند خوا
 در خانه خواه در کوچه نماز بخوانند و بسیاری از ایشان اینرا
 خصوصاً در جائیکه مردم عیور میکنند بعمل می آورند - و این عادت
 ناشایسته اکنون مختص پادشاه است و هیچ ملت دیگر آنرا نمی پسند
 - اما در ایام حضرت محمد آن اشخاص از اهل یهود که ساکن مملکت
 عرب بودند همین رسم را معمول میداشتند زیرا که بسیاری از
 ایشان اولاد روحانی و جسمانی آن فرقه صحتی به فرقه پان
 بودند که ذکر ایشان اکثر اوقات در اناجیل اربعه یافت میشود و
 ظاهر است که آن فرقه در ایام قدیم آن عادت را برای خود ایجاد کرد
 بودند چونکه در انجیل مکتوب است که آن را با کادان -
 ἐν ταῖς συναγωγαῖς καὶ ἐν ταῖς γυνάκεις τῶν πλῃστον

ἐν ἐστῶτες προσεύχονται ὅπως οὖν φανῶσιν τοῖς ἐν θρώοις

(انجیل متی باب ۵ آیه ۵) - ترجمه - خوش دارند که در
 کنایه و گوشه های کوچه ها ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشانرا
 ببینند - و میتوان گفت که اصحاب حضرت محمد چون از وی
 شنیده بودند که یهود اهل کتاب و رسول ابراهیم خلیل می باشند
 خیال کردند که الهیه ایشان هم از آن حضرت ابراهیم بوده است

و از آنجه بدیشان افتد کردن گرفتند

و عجب این است که اگر چه قرآن بارها کتب
مقدسّه یهود و انصاری میسند اما فقط در باب موضع آیه از آیات
اتحاد اصراً بمقامت باس کرده است و آن آیه در سوره انبیا (یعنی سوره
۲۱ آیه ۱۰۵) یافت میشود - و هی هذه - وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ
بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرْنُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - **ترجمه**
و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که زمین بمهراش می برند آنرا
بندگان شایسته کار من - و اشاره بزبور سی و هفتم آیه یازدهم است
که در آنجا چنین مرقوم گشته - **ترجمه** - و اما حلیمان و ارث رومین خواهند شد

و در اینها مناسب است که دو امر دیگر نیز بیا
کنیم که اهل اسلام آنها را از یهود اخذ کرده اند - الله هر مسلمان
بر آنست که قرآن بر لوح محفوظ قبل از آفرینش عالم مرقوم گشت
و ذکر آن لوح محفوظ چنانکه در فوق گفته شد در سوره بروج
(یعنی سوره ۸۵ آیه ۲۱ و ۲۲) باین الفاظ یافت میشود - بَلْ هُوَ
قُرْآنٌ مجیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ - **ترجمه** - بلکه او قرآن است
بزرگوار و در لوح نگاهداشته - و قبل از اینکه چیزی بنسبت یان
لوح محفوظ بگوئیم باید بپرسم که آیا کتاب زبور نیز قبل از قرآن

موجود بود پانه بود زیرا در آن آیه که از سوره انبیاء پیش آورده
 نوشته شده است که آنچه نسبت به مرثیه بندها شایسته کار
 خدا در آن آیه مندرج است من قبل در زبور بامر الهی مرقوم گشته
 بود - و علاوه بر اینهمه چون مثلاً در مثنوی مولانا ی روم بینی که
 از کتابی دیگر کوبا از شاه نامه با از فرآن انبیا شده است در
 یافت کنیم می فهمیم که پیشک و شبهه شاه نامه با فرآن قبل از تصنیف
 شدن مثنوی صورت پذیرفته شده بود و بهین طور و فیه که در
 فرآن آیه از آیات زبور حضرت داود عوامی بابیم فی الفور هویدا
 میگردد که فرآن قبل از آیات مصنف آن زبور وجود نیافته بود -
 و اما اگر استفسار کنیم که اهل اسلام درباره آن لوح محفوظ چه چیز
 از احادیث خود آموخته اند جواب این سؤال را در فصوص الانبیا
 صفحه ۳ و ۴ میابیم و آن این است - آنکه در زبور عرش دانه مرآت
 بیافرید و از آن مراد لوح محفوظ را بیافرید ببلندی وی هفتصد
 ساله راه و پهنای وی سه صد ساله راه گرداگرد وی همه بیافرو
 سرخ آراسته شد بقدرت خدا بعالی آنکه ظم و فرمان آمد -
 که اکب علی فخلق و ما هو کائن الی یوم القیمه فرمود که بنویس
 علم من در خلق من نادر و زیادت اول نوشت بر لوح محفوظ
 بسم الله الرحمن الرحیم انا الله لا اله الا انا من اسلم بفضائی و بصیر

علی بلائی و بشکر علی نعمائی کثبت و بعثته مع الصّدّیقین و مزی
 لم یرض یفضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فَلْیُطْلَبْ
 رَبُّ السَّوَاءِ و یُخْرَجَ مِنْ تَحْتِ سَمَائِیْ چس فلم ینوشت علم خداداد و خالق
 خدا بنوعالی هر چه خواسته بود نادر و زنیاست مقدار برك در حق
 یجسّد با ضرر داند یا برآید و مثل این همه نوشته بقدرت خدای تع
 - و اصل این حکایت در کتابهای محمود یافت میشود اما اهل
 اسلام هر آنچه ایشان میگویند بدیهات در آن مبالغه کرده اند -
 واضح باد که در توراّه حضرت موسی مکتوب است که چون خدا میخوا
 آن ده حکم که در کتاب خروج باب ۲۰ مندرج است باهل اسرائیل
 بدهد آنها را بدینمقال که در ذیل بیان میشود بحضرت موسی عطا
 فرمود چونکه خود حضرت موسی کلم الله در کتاب نشین (باب ۱۰
 آیه اول الی ۵) چنین نوشته است و در آنوقت خدا بمن گفت دو
 لوح سنک موافق اولین برای خود بنرانش و نزد من بکوه برای
 و ثابوت از چوب برای خود بسیار و بر این لوحها کلمات را که بر لوحها
 اولین که شکستی بود خواهم نوشت و آنها را در ثابوت بگذار پس
 ثابوت از چوب سبط ساختم و دو لوح سنک موافق اولین تراشید
 و آن دو لوح را در دست داشتم بکوه برآمدم و بر آن دو لوح ^{فقط} موافق
 کتابت اولین آن ده کلمه را که خداوند دو کوه از میان آتش در رو

اجتماع بشما گفته بود نوشت و خداوند آنها را بمن داد پس برگشت
از کوه فرود آمدم و لوحها را در نابینگی ساخته بودم گذاشتم و
در آنجا هست چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود - و از کتاب اول
پادشاهان (باب ۱ آیه ۹) و نیز از رساله بعبرا نیان (باب ۹ آیه
۳ و ۴) بیان شده است که آن دو لوح (Laws) در نابین
عهدی که حضرت موسی آنرا بر حسب امر الهی ساخته بود محفوظ
گشت - و اما یهود بعد از چندی گمان بردند که تمام کتب عهد
عبری و نیز تمام تلود بر آن الواح متدرج بوده است - و چون
حضرت محمد اینرا درباره شریعت یهود شنید او نیز درباره شریعت
خود که بر آن میباشد حکما گفت که آن نیز بر یکی لوح محفوظ (فی
لوح محفوظ) مرسوم گشته بود و اهل اسلام اینرا نفی میدهند که عبارت
از کلام لوح محفوظی باشد تمام این قصه را که در فوق است اینجا
نمودند - و آنچه یهود میگویند همین است - אמר רבי שמעון
בן לקיש מאי דכתיב / ואכתוב לה את - לחות האבן והתורה
והמצוה אשר כתבתי להרוקם / לחות אלף עשרת הדברות
הזכה זה מקרא והמצוה זו משנה אשר כתבתי אלך בבית
והחובים לחורוקם זו גמרא / מלמד שכולם נכתבו למשה
ספיקו :- (برآخوت صفحه ۵ ضلع اول) - ترجمه - رבי شمعون

ابن لغزش میگوید - چیست آنچه مکتوب است که خداوند بموسی
گفت - نزد من بکوه بالابیا و انجا باش تا الوحیهای سنی و نوره
واحکامی را که نوشتم تا ایشانرا تعلیم نمائی بنودم (کتاب خرگ
باب ۲۴ آیه ۱۲) - ان الواح آن ده حکم است و نوره آن شریعت
خوانده شده می باشد و آن احکام عبارت از مشناه است و آنچه
نوشتم بمعنی انبیاء و نوشتجات مقدسی آید و تا ایشانرا
تعلیم نمائی بجوی نگار اشاره میکند - و این ماری آموزاند
که جمیع آنها از کوه سینا بموسی داده شد انهی - و هر یهودی
عاقل آن شرح باطل این آیه دارد بمنماید زیرا میداند که مشناه فریه
بنسبت دو بیت و بیت ناریج سبی و نگارای اروشلمی در سنه
۳۴ و نگارای بابی ۳۵ همان تاریخ تألیف شد - اما اهل اسلام
اینرا ندانسته آنچه را که یهود نادان درباره کتابهای خود میگویند
پذیرفته و بفرمان خویش خست داده اند - پس این قصه نیز از همان
سرچشمه مکدر جاری شده است - و شاید هیچ لزوم ندارد
که ملاحظه کنندگان کرم را درباره این چنین امور بیشتر مزاح بشویم
جز اینکه بگوئیم که اهل یهود نیز درباره آن دو لوح گمان می بردند
که بغایت قدیم بودند زیرا در پرتی آتوش باب ۵ جمله ۷ گفت
شده است که ان الواح بانه چند دیگر در زمان آخر پیش عالم درو

غروب قبل از روز ثبت آفریده شد

واصل آنچه در احادیث ثبت بکوه فاف ^{هو}
مندرج است در کتابهای یهود یافت میشود و اگر آنچه را که در
عرائس المجالس و در فصوص الانبیا نوشته شده است با آنچه یهود
میکوبند مقابل کنیم این امر مدلل میگردد و در عرائس المجالس چنین
مندرج است - **خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جِبَلًا عَظِيمًا مِنْ زَبْرَجَدٍ خَضِرٍ
خَضِرُهُ السَّمَاءُ مِنْهُ يُقَالُ لَهُ جِبَلٌ فَاَفَ فَاَحَاطَ بِهَا كُلُّهَا وَهُوَ الَّذِي
اَقْسَمَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ** (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱)
- ترجمه - خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفرید که سبز
آسمان از آنست آنرا کوه فاف میگویند پس بآن تمام آنرا (یعنی
تمام زمین را) احاطه نمود و این آنست که خدا بآن قسم خورده گفت
ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (عرائس المجالس صفحه ۸۹۷) - و در فصوص الانبیا
(صفحه ۵) گفته شده است که روزی عبد الله ابن سلام از حضرت
محمد پرسید مرا از زمین از چیست - گفت از کوه فاف - گفت کوه
فاف از چیست - گفت از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست -
گفت - صد گفت باز رسول الله - گفت بلای کوه فاف چه مقدار است
- گفت پانصد ساله راه است - گفت گرداگرد وی چند است
- گفت دوهزار ساله راه است انتهی - واصل تمام این افسانه

اینست که در یکی از کتابهای پیرو مستفی به حکیمانه (فصل ۱۱ آیه ۱)

در بیان آن اقطار قدم - ۱۷۱۶ - (نومو یعنی ٹھی) کہ در کتاب

پیدایش (باب اول آیه ۲) یافت میشود چنین مکتوب است ۱۱۱۱

קו, ירוק שם ירוק אה-כל העולם כולו שממנו יצא חשך -

ترجمہ۔ نوہو فاد (یعنی خط) سبزی است کہ بنام تمام بنما

احاطہ میکند کہ تار یکی از آن صادر میشود۔ و اصحاب حضرت محمد

این قول بهود را شنیده آن لفظ ۱۶ (یعنی فاو) را نفهمیدند و

ابزار دانسته که معنی آن لفظ خط باشد فاول است چنان کردند که

البته آنچه تمام جهان را احاطه میکند و آسمان را تارک میکند

سلسله کوههای عظیم بلندی باشد که اسم آن فار پافاف است

الفصل از آنچه در فوق گفته شد بدیدی آید

کہ کنایہ ای ہجود و خصوصاً ان سب سے پر افسانہ شاعری کہ یہ تلوود

مستحق است یکی از سرچشمه های عمده دین اسلام بوده است -

و اکنون مناسب میباشد که در پی بنایم دیگر نیز گردیده استغنا

نمائیم کہ آبادین مسیحی و خصوصاً آن کتابهای جعلی و آن افسانه

بالطی که در آیام حضرت محمد در میان بعضی از نفره های بدعتی

ضال ایشان متداول بود بر دین اسلام اثری کرده است بانه

فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بسیاری
از آنچه در قرآن مندرج است از قصه‌ها و کافیه‌های باطل بعضی
فرفیه‌های بدعتی نصاری مانع‌گشته

در ابام حضرت محمد بسیاری از مسیحیان ساکن جزیره العرب
نه فقط نادان بلکه مرتکب بدعت‌های مشوّعه گردیده بودند و اکثر
آن بدعتیان بجهت تعالیم فاسده خود از حدود سلطنت فصر
دوم رانده شده نزد اهل عرب پناه برده بودند - و آن بدعتیان
از انجیل و از صحیفه‌های او دین چندان اطلاعی نداشتند و از آن
سبب بعضی کتابهای جعلی پرافسانه باطل میان خودشان
انتشار داده آنها را میخواندند و آن حکایتها را که در آنها مندرج بود
بر زبانهای خویش می‌راندند - و قول معشر چنین اینست که حضرت
محمد چون از انجیل مجید واقفیت کامل نداشت و با انبای جفس مذکور
مراوده و معاشرت می‌داشت گمان برد که هر چه از زبان ایشان
شنید در انجیل و با در رساله‌های او دین مندرج است و

مفهوم است مذهبی ایجاد نماید که جمیع سکنه جزیره العرب آنرا
 بتوانند بپذیرند و در آن متحد گردند از اینجهت بسیاری از افسانه
 و تعالیم و تصورات متفرقه آن مضادای نادانرا قبول کرده و در آن
 خود داخل گردانند - اما هیچکس نباید این قول معترضین را بدون
 تفحص بپذیرد - لهذا مقصود ما اینست که اکنون در این فصل این امر را
 بدقت تمام بیازماییم تا بفین بدانیم که آیا فی الحقیقه آن افسانه ها
 و امثال آنها یکی از سرچشمه های قرآن میباشد یا نباشد

(۱) قصه اصحاب کهف که سه پان ایشانرا

هفت خوابنده می نامند - مخفی ننماید که آن حکایت اصحاب الکهف
 که در سوره کهف (یعنی سوره ۸ آیه ۸ الی ۲۶) مندرج است
 یکی از افسانه های یونانیان می باشد که اصل آنرا در کتاب لابن
 مستی به جلال الشهدا تصنیف گریگوریس طورسی (باب اول فصل
 ۹۵) می یابیم و اختصار آن حکایت اینست که در وقتیکه دگلس
 امپراطور (یعنی قیصر روم) بشدت تمام و بوحشت مالاکلام
 مسیحیان را تعاقب و اذیت مینمود و بوجهد تمام صرف میکرد
 تا اسم دین مسیحی را هم از صفحات حافظه مردم کلبه محو کند هفت نفر
 جوان از اهل شهر افسس (که ویرانه های آن تا بحال در نزدیکی قوه
 ایاسیلوان واقع در ولایت اناطول دیده میشود) از ظلم و تعدی او

فرار کرده خویش را در مغاره که از آن شهر دور نبود پنهان کرد
 خوابیدند و در حالت خواب آن نزد یک بد و دشت سال ماندند
 زیرا در زمان دگبوس (ما بین سنه ۲۴۵۹ و ۲۵۱۲ مسیحی) در آن
 مغاره درآمده از آنجا بیرون نشدند تا سنه ۲۴۷۷ که در آنوقت
 پیوسته و سی سال برفتن سلطان جلوس نموده بود - و چون
 بیدار شده دیدند که دین مسیحی در آن مدت چه قدر انتشار یافته
 متعجب گشتند زیرا و اینکه خوابیده بودند نشان صلیب ملک و
 عاشره می شد و اما چون بیدار شدند آنرا دیدند که بر تاج
 امپراطور و بر علمهای سلطنت مبدخشد و تقریباً تمام دعاها
 سلطنت روم دین مسیحی را قبول کرده اند و آن دین در همه روم
 مسکون بر هر مذهب دیگر غلبه یافته است و بسیار است - البته
 این قصه محض افسانه است و بعضی اما بعضی عاقلان گفته اند که شاید
 بعضی و بیفایده نیست و ممکن است که آنرا اولاً ایجاد نمو
 فخواست مردم را بفریبند بلکه آنرا از روی مثل آوردن این ادا ده که
 بیان کنند که دین مسیحی بعضی روح القدس و بسبب ریخته شدن
 خون شهدای دلیر بر محبت پی زودی جبرئیل انکیز انتشار یافته
 - و لکن هیچ شخص مسیحی هرگز کمان نمی برد که این قصه صحیح است بلکه
 همه ایشان آنرا یکی از آن افسانه ها دانستند و می شمارند که دایه های ایرانی

ساخن افعال حکایت می نمایند مثل قصهٔ موش و کرب و حین
کرده و غیره اما حضرت محمد آن قصه را داخل قرآن خود ساخته باصفا
خوشی آموزانند - و چونکه این حکایت البته هیچ اصلی نداشته و ندارد
ظاهر است که خدای قدوس علم آنرا هرگز بر لوح محفوظ ننوشت
و بر حضرت محمد فرو نفرستاد بلکه (چنانکه هویدا است) آنحضرت
آنرا از روایت های مسهبان نادان مأخوذ کرد

(۲) قصهٔ حضرت مریم - در سورهٔ مریم (یعنی

سوره ۱۹ آیه ۲۱ و ۲۹) مکتوب است که حضرت مریم چون بعد از

تولد این مقدس بنزد قوم خود آمد ایشان بوی گفتند -

يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِي شَيْئًا فَرِيًّا يَا اُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ اَبُوكِ اَمْرًا

سُوًّا وَمَا كَانَتْ اُمُّكَ بَعْثًا - ترجمه - ای مریم هر اینست بفرموده

که آورده چیزی عجیب را این خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی

و نبود مادرت بدکار - پس از این آیه ثابت میشود که نزد حضرت محمد

حضرت مریم خواهر حضرت هارون برادر حضرت موسی بود - و

این امر از آنچه در سورهٔ نهم (یعنی سوره ۹ آیه ۱۲) مرقوم گشته

بیشتر هویدا میگردد و آن اینست - وَمَرْيَمُ ابْنْتُ عِمْرَانَ - ترجمه

- و مریم دختر عمران الخ - و در سورهٔ آل عمران (یعنی سوره ۳

آیه ۳۱) همین مطلب بار دیگر بیان شده است - و نیز در سورهٔ

فرمان (یعنی سوره ۲۵ آیه ۳۷) مکتوب است - وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
 الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا - **ترجمه** - و بخشیدیم
 دادیم ماموسی را نورا و کردانیدیم با او برادرش هارون را وزیر
 - پس ثابت میشود که عمران و موسی و هارون و مریم همان اشخاصند
 که در نورا بهین اسامی مذکورند جز اینکه در عبری بعوض عمران
 (۵۶۲۶) عَمْرَام نوشته شده است - و در نورا (کتاب اعداد
 باب ۲۴ آیه ۵۹) مرفوم است و نام زن عَمْرَام یو کبید بود دختر لاوی
 که برای لاوی در مصر زائیده شد و او برای عَمْرَام هارون و موسی
 و خواهر مریم را زائید - و نیز در کتاب خروج (باب ۱۵ آیه ۲۰) نوشته
 شده است که مریم بنیته خواهر هارون بود بر حسب آنچه در تفسیر
 در سوره مریم خواندیم جائیکه مکتوب است - بِأَمْرِهِمْ بِأُخْتِ
 هَارُونَ - پس شکی نیست که حضرت محمد مینگوید که مریم خواهر هارون
 که دختر عمران نیز بود همان حضرت مریم میباشد که نهمینا بعد از
 هزار و پانصد و هفتاد سال دیگر مادر حضرت عیسی گردیده و این
 مانند حکایتی است که در شاه نامه درباره فریدون و خواهرهای
 جمید مینگوید که بعد از آنکه فریدون خنک را شکست داد و در خا
 او بسلطنت نشست آن دو خواهر جمید که از اول سلطنت خنک
 در خانه وی بودند و نا اتر زمان فریب هزار سال گذشته بود فریدون

اظهار داد و پسندید الی آخر آن حکایت - البته بعضی از مفسرین
کوشش کرده اند تا این حجت را ضعیف بفران رد نمایند اما نتوانسته
- و شاید سبب آن اشتباه این بوده است که در یکی از افسانه ها

یهود نسبت به مریم خواهر هارون چنین مندرج است - *וְהָיָה לָהּ בָּרֶכְיָהּ וְיִשְׁרָאֵל וְיִשְׁרָאֵל וְיִשְׁרָאֵל*

— ترجمه — ملك الموت بروى تسلط بنافى بلکه
او یوسه (الهی) وفات یافت و کرم و خراطین بروی مسلط نکند
انتهی - اما بجز حال این اشتباه عظیم است و نیز خود یهود هرگز
نکفته اند که وی نا اقام مسیح زنده ماند - و نسبت بحضرت مریم
حضرت عیسی بسیار چیزها در قرآن مندرج است که برخلاف
انا جیل اربعه صحیحه میباشد و از افسانه های بدعتیان مأخوذ
چنانکه در ذیل خواهد شد

الحجه نسبت بوفات حضرت مریم در قرآن مندرج است اینها
- اِذْ قَالَتْ امْرَاةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِیْ بَطْنِیْ
مُحَرَّرًا وَاقْبَلْ مِنِّیْ اِنَّکَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ
رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَیْسَ الذَّکَرُ
كَالْاُنْثٰی وَاِنِّیْ سَمَّيْتُهَا مَرْیَمَ وَاِنِّیْ اُعِیْذُهَا بِکَ وَذَرِّیَّتَهَا مِنَ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ فَاقْبَلْهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبِئْهَا نَبَا نَحْسًا

وَقَالُوا لَا تَزِرُ كَيْفَ تَأْكُلُ أَعْيُنُنَا وَقَدْ جَعَلْتَ جَنَّتَيْنَا وَمَنْ لَنَا مِنْ حَشَاكُمُ الْمُسْتَكِينُ فَاجْلِبْهُمَا فِي غَبَابٍ مِمَّنْ يَبْغُونَ قُلِ اسْمِعُوا إِسْمِعُوا رَأْسَكُمْ فَخُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ وَلَهُمْ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَوْرَةُ آلِ عِمْرَانَ (بَعْنَى سَوْرَةِ ۳ آيَةُ ۳۲)

من نذر کردم سر ترا آنچه در شکم من است آزاد پس قبول کن از من بدتر
 که نوشونده دانا پس چون بنهاد آنرا گفت پروردگار من نهادم آنرا
 زن و خدام میداند با آنچه بنهادم و نیست مذکر مانند مؤنث و بدتر
 من نامیدم آنرا مریم و من پناه میدهم آنرا بنو و فرزندان را از شیطان
 رانده شده پس بید بر آنرا پروردگار اسپد پرفتن خوب درو پاشید
 آنرا دو پاشیدن خوب و کفیل شد او را ذکر تا هر وقت درآمد بر او
 ذکر یاد در محراب یافت نزد او روزی را گفت ای مریم از کجاست این مرزا
 گفت آن از نزد خداست بد رسیده که خدای روزی میدهد آنرا که
 میخواهد بغير حساب - و علاوه بر این همه بپنجادی و مفسرین دیگر
 نوشته اند که زن عمر او پیرهنه سال و عاقر بود و روزی چون پزند
 دید که بچه های خود را فوت میدهد بپنهان آرزو مند او را د
 کشته از خدا سئلت نمود که طفلی بوی عطا فرماید و گفت - الهی
 اگر بچه بمن بدهی خواه پسر باشد خواه دختر او را بحضور نود و هیکل
 بهشت المقدس از روی نذر تقدیم خواهم نمود - و خداد عای و برا

اجابت فرمود و او حامله شده د خیزی زائید که حضرت مریم بود - و جلالت الدین نیز بر آن است که بعد از چند سال چون مادر مریم که اسمش حنا بود و پراهی بطل رسائیده بکاهنان سپرد ایشان اورا قبول کرده زکریا را گذاشتند تا او برانگاه دارد و او و پراهی اطافی جاداده نکنداشت که هیچکس دیگر نیز دوی داخل شود و لکن فرشته و پراپرورش نمود - و در همان سوره مرقوم است - وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاۤءِ الْعٰلَمِیْنَ يَا مَرْيَمُ اَنْصَبِیْ لِرَبِّكِ وَاتَّعِذِیْ وَارْكَعِیْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاۤءِ الْغَيْبِ نُوْحِیْهِ اِلَیْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْہِمۡ اِذْ یُلْقُوْنَ اَفْلَہِمۡمُ اَنْتُمْ یَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْہِمۡ اِذْ یَخْتَصِمُوْنَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْہُ السَّیِّعُ عَلِیَّ ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِہَا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِمَّنِ الْمَقَرَّبِیْنَ وَ یُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَدِیْنِ وَ كَهْلًا وَ مِمَّنِ الصَّٰلِحِیْنَ قَالَتِ رَبِّ اِنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ وَلَدٌ وَّلَمْ یَمْسَسْنِیْ بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا هَضَبْتَ اِمْرًا فَاِیْمَا یَقُوْلُ لَہٗ كُنْ فِیْکُوْنُ - سُوْرَةُ اَلْاَعْمٰرِ (یعنی سُوْرَةُ ۳۷ آیه ۳۷ الی ۴۲)

- **ترجمہ** - و چون گفت فرشتگان ای مریم بدو سپید که خدا بر تو بشارت کرد که تو را و برکتی تو را بر زنان جهانسان ای مریم بپسندی کن مر پروردگار تو را و سپیدی کن مرا و کوع کن مرا با و کوع کنندگان این

از خبرهای پنهانست که وحی میکنم بوی تو و نبودی تو نزد آنها
 چون انداختند فلهاشانرا که کدام کفیل شوند مریم را و نبودی نزد ایشان
 چون نزاع میکردند چون گفتند فرشتگان ای مریم بدو سپند که خدا
 مرده میدهد ترا بختی از او نامش مسیح عیسی پسر مریم است حتما
 جاهست درد نبأ و آخرت و از نزد بکا است و سخن میگوید مردم را در
 کهواری و کهولت و از شا بنکانست گفت پرورکار از کجا میشود
 برایم فرزندی و من نکرده مرا انسانی گفت همان میکند خدا
 میآفریند آنچه را میخواهد چون حکم میکند کار را پس جز این نیست
 میگوید مرا و اباش پس میباشد - و نسبت با آنچه درباره انداختن
 فلها مکتوب است واضح باد که بیضاوی و جلال الدین نوشته اند
 که ذکر یا و بیست و شش کاهن دیگر چون هر یکی میخواست نگاهبان
 حضرت مریم گردد بکناره مهر اردن رفته فلهای خود را در آب انداختند
 و اما همه آن فلها غرق شد جز فل زکریا و از آن سبب او معین شد
 تا حضرت مریم را نگاهبانی نماید - و در سوره مریم (یعنی سوره
 ۱۹ آیه ۱۶ الی ۳۱) چنین مرقوم است - وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ
 إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرَفِيًّا فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا
 فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ
 بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَفِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكَ

غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ اِنَّ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ
 بَغِيًّا قَالْ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلْنَجْعَلَنَّ اَبْنًا لِلنَّاسِرِ وَ
 رَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ اَمْرًا مُّضِيًّا فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا فَصِيًّا
 فَاجَاءَهَا الْخَاضِرُ اِلَى حَيْدِجٍ الظِّلِّ قَالَتْ اِلَيْسَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَ
 كُنْتُ شَيْئًا مِّنْ شَيْءٍ قَالَتْ لَا تُخْزِيْنِيْ بِهٖمَا اَلَا تُخْزِيْنِيْ فَعَدَّعِلَ رَبُّكَ
 لِقَتِكَ سَرِيًّا وَهَرَّى الْبَاكِ يَصِجُّ الظِّلُّ سَاطِطٌ عَلَيْكَ وَطَبَا
 جَنِبًا فَعَلَّ وَاشْرَبِ وَفَرَّيْ عَنَّا فَاَمَّا ثَرْيٌّ مِّنَ الْبَشَرِ اَحَدٌ اَقْبُولُ
 اِنَّ نَّذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا فَاَنْتَ بِهٖ قَوْمُهَا
 قَحْلٌ قَالُوْا بِاَمْرٍ لِّمَ لَفَدْ جُنُوبُ شَيْءًا مَّرِيًّا يَا اُنْحَ هَرُونَ مَا كَانَ اَبُوْكَ
 اَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ اُمَّكَ بَغِيًّا مَا شَارَتْ اِلَيْهِ فَاَلُوْا كَيْفَ نَعْلَمُ
 مَنْ كَانَ فِي الْمُهْدِ صَبِيًّا قَالِ اِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ اِنَّا فِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي
 نَبِيًّا سُوْرَةُ مَرْيَمَ (بَعْنِ سُوْرَةِ ١٩ اَيَّهٖ ١٦ اِلَى ٣١) - **ترجمہ** - وباد
 کن در کتاب مریم و اهنکامی که کناره کزید از اهلش در جای شرف
 از بیت المقدس پس گرفت از پیش ایشان پرده پس فرستادیم جو
 و روح خود را پس بمثل شد مرا و انا فی دست اندام گفتند
 که من پناه میبرم بخدای بخشنده از تو اگر هستی پرهنز کار گفت نبستم
 من بجز فرستاده پروردگار تا ببستم مرا پسری پاکیزه گفت از کجا
 میشود مرا پسری و حال آنکه من نکرده مرا انسانی و نبوده ام بدکار

گفت همچنین گفت پروردگار است که آن بر من آساخت و ناکرد اینم
 آنرا اعلامی برای مردمان و دشمنی از ما و باشد امری فرار داده شده
 پس باز گفتم بآن پس کناره کنزد با او از جائی دور پس آوردش در د
 زانیدن بوی شنه خرمابین گفت ای کاش که مرده بودم پیش از این
 و بودم فراموش شده از یاد رفته پس ندا آمد او را از زیرش که اندوه
 مدار بجهشت گردانید پروردگار و در زیرت خری و بکش بوی
 خودت شنه درخت خرمارا که فرو میریزاند بر تو و طبع نازه چیده
 پس بخور و بپاشام و بیارام از راه چشم پس اگر بینی از افسان احدی را
 پس بگو که من نذر کردم برای خدا روزه و این سخن نکویم امروز آد جوی را
 پس آمدند با و فومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم هر آینه بخفتی
 که آورده چیزی عجیب انجوا هر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود
 مادرش بدکار پس اشاره کرد بوی او گفتند چگونه سخن گوئیم با
 آنکه باشد در کوهواره کودکی - اینها قصه حضرت مریم است که در
 قرآن و در تفاسیر قدیمین یافت میشود

الآن تکلیف ما اینست که پرسیم که اصل و
 سرچشمه این حکایت کدام است - و معترضین مدقّق در جواب
 این سؤال میگویند که تقریباً تمام این اموره از اناجیل صحیفه
 از بعضی کتابهای پرافسانه که در ایام قدیم در دست بدعشیان

و نادانان منداول بود مأخوذ گشته است - و چونکه مناسب نیست
 که این قول ایشان را بدون دلایل کافی قبول کنیم می باید آن ادله را که
 ایشان پیش می آورند بدقت تمام اصفا نمائیم - و هی هذه در
 پُر و نَوْنِیْلُیُونِ بِعُتُوبِضِعْبِ (فصل ۳ و ۴ و ۵) چنین مندرج
 است

Καὶ ἀτερίσασα Ἄννα εἰς τὸν οὐρανὸν
 εἶδε καλὴν στρουθίον ἐν τῇ δάφνῃ, καὶ
 ἐποίησε θρήνον ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα.
 Οἶμοι, οἶμος, τίς με ἐγέννησε;
 οἶμοι, τίς ἐμωώθη ἐγώ; οὐχ ὦμοι
 -ώθη ἐγὼ τοῖς πετεινοῖς τοῦ οὐρανοῦ
 ὅτι καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐρανοῦ γονι-
 μα εἰσιν ἐνώπιόν σου, Κύριε

Καὶ ἰδοὺ ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη λέγ-
 ων αὐτῇ, Ἄννα Ἄννα, ἐπήκουσε Κύριος
 ὁ Θεὸς τῆς δεήσεώς σου, συλλήψη καὶ
 γεννήσῃ, καὶ λαληθήσεται τὸ σπέρμα
 σου ἐν ὅλῃ τῇ οἰκουμένῃ. Εἶπε δὲ Ἄν-
 να, Ζῇ Κύριος ὁ Θεός μου, ἐὰν γεν-

νήσω εἴτε ἄρρεν εἴτε θῆλυ, προσάξω αὐ-
τὸ δῶρον Κυρίῳ τῷ Θεῷ μου, καὶ ἔσται
λειτουργοῦν αὐτῷ πάσας τὰς ἡμέρ-
ας τῆς ζωῆς αὐτοῦ... Ἐκπληρώθησ-
αν δὲ οἱ μήνες αὐτῆς, ἐν δὲ τῷ ἑν-
νάτῳ μῆτι ἐγέννησεν Ἄννα καὶ
ἔδωκε μασθὸν τῇ παιδί, ἐκάλεσε δὲ

Μαριάμ. — ترجمه — و حنابوی آسمان نکرینہ

اش پانہ کفشکارا در درخت فار دبد و در خود فریاد کرده گفت
وای بر من وای بر من کبشت که مرا زائید وای بر من بچپن
مشاجت دارم من مثل پرندگان هوا بنسم ز پر پرندگان هوا هم
در حضور ثواب رود هستند خداوند و اینک فرشته خداوند
بر سرش ایستاده بوی گفت - ای حنا ای حنا خداوند خدا منک
ترا اجابت فرمود ثواب مله شده خواهی زائید و نسل شود در تمام
ربع مسکون مذکور خواهد کرد بد - و حنا گفت - بخداوند خدا
من که حتی است قسم که اگر خواه نر خواه ماده بیاورم او را بخداوند
خدا هم هدیه خواهم گذرانید و در تمام ایام عمر خود و پرا خدمت خوا
نمود و چون ماههای او با آخر رسید حنا در ماه نهم زائید

و پس آنرا بآن قیمه داد و اسمش را مریم خواند انتهى

و در کتاب عربی باطل مستوی فتنه منبأه

اَیْنَا الْقَدِیْسِ الشَّیْخِ الْبَخَّارِ (فصل ۳) درباره حضرت مریم چنین نوشته شده است - اَبَیْنَا اَنْهَا فَاذْمُوَهَا اِلَى الْهَبْکَلِ وَهِيَ ابْنَةُ ثَلَاثِ

سَنَیْنِ وَاقَامَتْ فِیْ هَبْکَلِ الرَّبِّ ثَلَاثَ سَنَیْنِ حَتّٰی ذَلَمَا رَا اِلٰی الْکَهَنَةِ الْعِذْرَاءَ الْقَدِیْسَةَ الْخَائِفَةَ مِنَ الرَّبِّ فَذَخَّتْ خَاطِبًا وَبَعْضُهُمْ

قَائِلَیْنِ سَلْ عَنْ رَجُلٍ صَدِیْقٍ یَخَافُ مِنْ اِلَهِهِ فَوَدَّ عَوَامِدَهُ مَرِیْمَ اِلَى زَمَانِ الْعَرِیْسِ لثَلَاثَ سَنَیْنٍ فِی الْهَبْکَلِ - ترجمه - والدیش و پرا

بهبکل تقدیم نمودند چون سه ساله بود و در هبکل خداوند نه سال ماند - انگاه چون کاهنان دیدند که آن باکره مقدس نرسان

از خداوند نمو کرده است یکدیگر را مخاطب ساخته گفتند - مردی عادل که از خدا بترسد چشمو نما که مریم نابوفت عروسی نزد وی

گذاوده شود مبادا در هبکل بماند - اما قبل از آن هنگامیکه والدین حضرت مریم و پرا بهبکل رسانیدند امور دیگر واقع شد چنانکه در

پُرُوْتُوْمَیْلِیُون فصل ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ نوشته شده است -

Καὶ ἑδέξατο αὐτὴν ὁ ἱερεὺς καὶ κατα-
φλήσας εὐλόγησε καὶ εἶπεν, Ἐμεγάλυ-

νε Κύριος ὁ Θεὸς τὸ ὄνομα σου ἐν πάσ-

αἰς ταῖς γενεαῖς τῆς γῆς· ἐπί σοι ἐπ' ἔσ-
-χάτου τῶν ἡμερῶν φανερώσει Κύριος
ὁ Θεὸς τὸ λύτρον τῶν υἱῶν Ἰσραὴλ....

ΣΗ.Υ δὲ Μαριὰμ ὥσεί περιστρεφάμενη
μένῃ ἐν τῷ ναῷ Κυρίου, καὶ ἐλάμ-
βανε τροφήν ἐκ χειρὸς ἁγγέλου. Τετο-
μένης δὲ αὐτῆς δωδεκαετοῦς συμβού-
λιον ἐγένετο τῶν ἱερέων λεγόντων, Ἰδ-
οὐ Μαριὰμ γέγονε δωδεταετῆς ἐν τῷ
ναῷ Κυρίου, τί οὖν ποιήσωμεν αὐτήν;
..... Καὶ ἰδοὺ ἄγγελος Κυρίου ἐπέσ-
τη αὐτῇ λέγων. Ζαχαρία, Ζαχαρία,
ἐξέλθε καὶ ἐκκλησιάσον τοὺς χηρέα-
οντας τοῦ λαοῦ, καὶ ἐνεγκάτωσαν ἀνά-
ράβδον, καὶ εἰς ὃν ἱστῶν δείξῃ Κύριος
ὁ Θεὸς σημεῖον, τούτου ἔσται γυνή. Καὶ
ἐξῆλθον οἱ κήρυκες καθ' ὅλης τῆς πε-
ριχώρου τῆς Ἰουδαίας, καὶ ἤχησεν

ἡ σάλπιγξ Κυρίου, καὶ ἔδραμον πάντες.
 Ἰωσήφ δὲ ῥύψας τὸ σκέπαρτον ἔδραμε
 καὶ αὐτὸς εἰς τὴν συναγωγὴν· καὶ συν-
 αχθέντες ἀπῆλθον πρὸς τὸν ἱερέα. Ἐ-
 λαβε δὲ πάντων τὰς ῥάβδους ὁ ἱερ-
 εὺς καὶ εἰσῆλθεν εἰς τὸ ἱερὸν καὶ
 ἤψατο. Τελέσας δὲ τὴν εὐχὴν ἐξῆλ-
 -θε καὶ ἐπέδωκεν ἐνὶ ἑκάστῳ τῇ αὐ-
 τοῦ ῥάβδου, καὶ σημεῖον οὐκ ἦν ἐν αὐ-
 τοῖς· τὴν δὲ ἐσχάτην ῥάβδον ἔλαβεν
 ὁ Ἰωσήφ. Καὶ ἰδοὺ περιστερά ἐξῆλ-
 -θεν ἐκ τῆς ῥάβδου καὶ ἐπέταυν ἐπὶ
 τὴν κεφαλὴν Ἰωσήφ. Καὶ εἶπεν αὐ-
 τῷ ὁ ἱερεὺς, Σὺ κεκλήρωσαι τὴν παρ-
 -θένον Κυρίου παραλαβεῖν· παράλα-
 -βε αὐτὴν εἰς τήρησιν σεαυτῷ.....
 Καὶ φοβηθεὶς Ἰωσήφ παρέλαβεν αὐτήν
 εἰς τὴν τήρησιν.....Μαριὰμ δὲ.....

λαβοῦσα κάλπην ἔβηλθε γεμίσαι ὕδωρ·
καὶ ἰδοὺ φωνὴ λέγουσα, Χαῖρε κεχαρι-
τωμένη, ὁ Κύριος μετὰ σου, εὐλογη-
μένη σὺ ἐν γυναιξί. Καὶ περιεβλέ-
πετο δεξιὰ καὶ ἀριστερά, πόθεν αὐ-
τῇ ἡ φωνὴ ὑπάρχει. Καὶ ἔντρομος γεν-
ομένη ἀπῆλθεν εἰς τὸν οἶκον αὐτῆς·
καὶ ἀναπαύσασα τὴν κάλπην... ἐκάθ-
ισεν ἐπὶ τὸν θρόνον... Καὶ ἰδοὺ ἄγ-
γελος Κυρίου ἐπέστη, λέγων αὐτῇ,
Μὴ φοβοῦ, Μαριάμ, εὗρες γὰρ χάριν
ἐνώπιον τοῦ Θεοῦ, καὶ συλλήψῃ ἐκ
λόγου αὐτοῦ. Ἀκούσασα δὲ Μαριάμ
ἠαυκρίθη ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα, Εἰ ἐγὼ
συλλήψωμαι ὥς πᾶσα γυνὴ γεννηῖ;
Καὶ λέγει πρὸς αὐτὴν ὁ ἄγγελος
Οὐχ οὕτως, Μαριάμ, δύναμις γὰρ
Τριῆτου ἐπισκιάσει σοι, διὸ καὶ

τὸ γεννώμενον ἅγιον υἱὸς ὑψίστου κλη-
θήσεται· καὶ καλέσεις τὸ ὄνομα αὐ-

τοῦ Ἰησοῦ.

ترجمہ

کاهن و پراپز پرفٹ و بوسید

برکت داد و گفت - خداوند خدا اسم ترا در میان جمیع طوائف رؤ
زمین بخشد نمود خداوند خدا بر تو در آخر ایام فدیه بنی اسرائیل
ظاهر خواهد کرد..... و مریم مثل کبوتری در هیکل خداوند

اقامت می نمود و غذا از دست فرشته می گرفت - و چون او
دوازده ساله گردید مجلس گهنة منعقد شده گفتند - اینک

مریم در هیکل خداوند دوازده ساله گشته است پس باو چه بکنیم
..... و اینک فرشته خداوند بر سر وی ایستاده گفت - ای

زکریا ای زکریا بیرون شده زن مردگان قوم را جمع کن و باید هر یک
از ایشان قلمه بیاورند و بر هر کس که خداوند خدا نشان ظاهر

خواهد کرد زن وی خواهد بود - و مساد بان در ثنای نوا
یهودیه بیرون شدند و زکریا ای خداوند صدا داد و همه بمیدان

و خود یوسف نیز پیشه اش را انداخته در کنپیه دوید و چون
هم جمع شدند بنزد کاهن رفتند - و کاهن قلمه های همه را گرفته

داخل هیکل شد و دعا کرد و چون دعا را با انجام رسانید بیرون
آمد و بجهت شخص قلمه و پراپز داد و در آنها هیچ نشان نبود - اما یوسف

فَلَمَّا أَخْرَجَتْ وَابْنُكَ كَبُوْنِي اِذَا اَنْ فَلَمَّ بِهٖ وَاَمَدَ بِرِسْرِهٖ
 فَرَارَ كَرَفَتْ - وَكَاهَنُ بَدُو كَفَتْ - نُوْبِقَرَعَهٗ بَاكَرُهُ خَدَاوَنْدَرَا بَاغَتْ
 نَا اَوْرَا نَكَاهْدَارِي اَوْرَا بِطُوْرَا مَانَتْ بِرَايِ خُوْدِي بِدَرْ
 وَبُوسَفْ نَرْ سَبَدَهٗ اَوْرَا بِطُوْرَا مَانَتْ بِدَرْ پَرَفَتْ وَ مَرْهَمُ اَفْتَا
 كَرَفَتْ بِهٖ رَدَفَتْ نَا اِنْرَا اَزْ آبِ پُرْ سَاَزَد - وَابْنُكَ اَوَا زِي كَهْمَكُوْد
 - سَلَامُ بِرِنُوَايِ نَعْمَتْ رَسَبَدَهٗ خَدَاوَنْدَرَا نُوَا سَت وَ نُوْدَرْ مَبَانِ
 زَنَانِ مَبَارَكْ هَسْتِي - وَبُوِي رَا سَت وَبُوِي چَپْ نَظَرْ مَبَا فَنَكُنْد
 كَه اِهِنْ اَوَا زِي كَجَا مَبَا شَد - وَلَرْ زَانِ شَدَهٗ بِجَانَهٗ خُوْدَرْ فَرَفَتْ وَ اَمَّا بَا
 مَخَادَهٗ بِرْ كَرَسِي بِنَشَسْت وَابْنُكَ فَرَشَسْتَهٗ خَدَاوَنْد
 بِرْ سَرَشِ اِبْنَادَهٗ بُوِي كَفَتْ - اِي مَرْهَمُ نَرْ سَانِ مَبَا شَ زِبْرَا كَدُو
 حُضُوْرُ خَدَا نَعْمَتْ بِاَفْتِي وَ اَزْ كَلَامِ وِي حَامَلَهٗ خَوَاهِي شَد - وَ مَرْهَمُ
 شَبَبَدَهٗ دَرْ خُوْدِ مَنْفَكْرْ شَدَهٗ كَفَتْ - اِي اَمِنْ حَامَلَهٗ خَوَاهِي شَد جَنَابِ
 هَرْ زَنْ مَبْرَا بِد - وَ فَرَشَسْتَهٗ بُوِي كَفَتْ - اِي مَرْهَمُ نَهٗ بِهَمَا نَظُوْرْ زِبْرَا
 قُوْتْ حَضْرَتِ اَعْلٰی بِرْ نُوَسَا بِهٗ خَوَاهِي اَفَنَكُنْد اَزْ اِبْنَهٗ اَنْ مَوْلُو د
 مَقْدَسِ پِرْ حَضْرَتِ اَعْلٰی خَوَانْدَهٗ خَوَاهِي شَد وَ اِسْمُ وِ بِرَا عِلْمِي
 خَوَاهِي خَوَانْدَهٗ اَنْتَهِي

مَعْنٰی نَا دَكَهٗ اِهِنْ حَكَایَتِ بِرْ بِرُوْنِ حَضْرَتِ مَرْ
 دَرْ مَبَكْلِ خَدَا دَرْ كَشَا بِهَائِي دَبَكْرِنْزِ وَ خُصُوْصًا دَرْ جُزْیِ طُغْفِ فُلُو

مندرج است - مثلاً در کتاب مستی به سیرت باکره چنین
مکتوب است که چون حنا حضرت مریم را داخل هیکل ساخت -

НЕСМОУНΕ ΩΜ ΠΡΠΕ ΝΘΕ ΝΝΕΩΡΟΩΜΠΕ . ΕΤΕΙΝΕ
ΝΑΣ ΠΤΕΣΤΡΟΦΗ ΕΒΟΛ ΩΗ ΜΠΗΤΕ . ΩΙΤΗ ΝΑΓ-
ΓΕΛΟΣ ΝΤΕ ΠΝΟΤΕ . ΩΩΩ ΕΝΕΣΛΙΤΟΥΡΓΕΙ ΩΜ ΠΡ-
ΠΕ . ΕΡΕ ΝΑΤΤΕΛΟΣ ΜΠΝΟΤΕ ΔΙΔΚΟΝΕΣ ΝΑΣ . ΩΔΩ
ΔΕ ΟΝ ΠСОП . ΕΨΑΤΕΙΝΕ ΝΑΣ ΗΝΚΑΡΠΟΣ . ΕΒΟΛ ΩΜ
ΠΨΗΗ ΜΠΩΩ ΝСОУМ ΕΒΟΛ ΠΩΗΤΟΥΩ ΟΨΟΥΡΟΤ .

ترجمه - او در هیکل مثل کبوتران پرورش می یافت و غذا
برای وی از آسمانها بوسیله فرشتگان خدای آوردند -
و اگر در هیکل پرستش میکرد فرشتگان خدا او را حرمت مینمودند
- و نیز اکثر اوقات میوه ها از درخت جاث برای وی میاوردند
تا از آنها بشادمانی بخورد انهمی - و در کتاب قطعی مستی به حکایت
رحلت یوسف چنین مندرج است - مریم در هیکل میر
میبرد و در آنجا پیاپی پرستش مینمود و نموس میکرد ناد و از دمساله
کرد بد - در خانه والدین خود سه سال و در هیکل خداوند نه سال
دیگر بماند نگاه کاهنان چونند بدند که آن باکره پرهیزگاری
بسیر میرد و در ترس خداوندی ماند با یکدیگر حرمت زده گفتند

- ما مردی بنکوحینه اورا تا مرد روی تابوشت بزم عروسی
 بسازیم..... و فوراً سیط بسودارا الحیده از آن دوازده نفر
 بر حسب اسم دوازده سیط اسرائیل اختیار کردند - فریحه بر آن
 پیر بنکوحینه یوسف برآمد - انتهی -

پس چون حضرت مریم حامله شد و بر ابا
 یوسف بخود کاهن آورده شکایت نمودند - و در پرتو نور تجلی
 (فصل ۱۵) چنین مندرج است -
 Καὶ εἶπεν ὁ ἱερεὺς, Μαριάμ, τί τοῦτο ἐποίησας,
 καὶ ἐταπείνωσας τὴν ψυχὴν σου; Ἐπ-
 -ελάθου Κυρίου τοῦ Θεοῦ σου, ἣ ἀν-
 ατραφεῖσα εἰς τὰ ἅγια τῶν ἁγίων,
 καὶ λαβοῦσα τροφήν ἐκ χειρὸς ἀγ-
 γέλου, καὶ ἀκούσασα τῶν ὕμνων.
 Τί τοῦτο ἐποίησας; Ἡ δὲ ἐ-
 κλαυσε πικρῶς, λέγουσα, Ζῆ Κύρ-
 ιος ὁ Θεός, καθότι καθαρά εἰμι ἐγὼ
 ἐνώπιον αὐτοῦ, καὶ ἄνδρα οὐ γιν-
 ῶσκω. - ترجمه - و کاهن گفت - ای مریم این

چیست که نکرده و روح خود را پشت کردانیده - نوکدر
 قدس الالهاس پرورش یافته و غذا از دست فرشته پذیرفته
 سروده های روحانی شنیده بودی خداوند خدای خود را
 فراموش کردی این چیست که نکرده - و او بدت
 کرپان شده گفت - بخداوند خدای حق که من در حضور وی
 پاک و هیچ مرد را نمی شناسم انتہی -

پس نوشته شده است که یوسف و مریم
 از ناصره به بیت لحم رفته جادوکار و افسران یافتند و لزان سبب
 در مغاره منزل کردند که در آنجا حضرت عیسی تولد یافت چنانکه
 در فصل ۱ چنین مرقوم است - Καὶ εὗρε σπή-
 λαιον, καὶ εἰσῆγαγεν αὐτήν.
 Ἐγὼ δὲ Ἰωσήφ. ἀνέβλεψα εἰς τὸν
 οὐρανὸν καὶ εἶδον τὸν πόλον τοῦ οὐ-
 ρανοῦ ἐστῶτα καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐ-
 ρανοῦ τρέμοντα· καὶ ἐνέβλεψα ἐπὶ
 τὴν γῆν καὶ εἶδον σκάφην κειμένην
 καὶ ἐργάτας ἀνακειμένους, καὶ ᾗσαν
 αἱ χεῖρες αὐτῶν ἐν τῇ σκάφῃ, καὶ

οἱ αἵροντες οὐκ ἀνέφερον καὶ οἱ προσ-
 φέροντες εἰς τὸ στόμα οὐ προσέφερον, ἀλ-
 -λὰ πάντων αὐτῶν ἦσαν τὰ πρόσωπα
 ἄνω βλέποντα· καὶ εἶδον πρόβατα
 ἐλάνυόμενα, καὶ τὰ πρόβατα εἰσ-
 τήκει· ἐπῆρε δὲ ὁ ποιμήν τοῦ πατ-
 -άξαι αὐτὰ καὶ ἡ χεὶρ αὐτοῦ ἔσ-
 τη ἄνω· καὶ ἀνέβλεψα εἰς τὸν χεῖμ-
 -αρρον καὶ εἶδον ἐρίφους, καὶ τὰ στό-
 ματα αὐτῶν ἐπικείμενα τῷ ὕδατι καὶ
 μὴ πίνοντα, καὶ πάντα ὑπὸ ἐκπληξιν
 ὄντα. — ترجمہ — و (یوسف) مغادرۂ یافتہ و پرا

(یعنی مریم را) در آن داخل ساخت و من یوسف
 در آسمان بالا نگریشته دیدم که قطب فلک ایشان را و پرندگان
 هو الرزانشد و بر زمین افکنده دیدم که ظرفی نهاده شده
 و علمه ها خوابیده اند و دستهای ایشان در ظرف می باشد
 و آنانکه بر میپا دارند بر نمی دارند و آنانکه بدهان می اندازند
 نمی اندازند بلکه چهره همه ایشان بوی بالای نکرد و دیدم

کوسفندان رانده میشوند و افسانه اند و شبان برپا شد
 ناآنها را بزند و دستش بالا ماند - و دیوی رودخانه نظر افکنده
 بزغالها دیدم و دهانهای آنها بر بالای آب او چینه او نمی نوشتند
 و همه چیز در جرث افشاده است انتهای

(واضح باد که این افسانه اصل آن حکایتی است
 که در روضه اشعاب نسبت بولادت حضرت محمد و آن عجایب که
 در آن وقت بوقوع پیوسته باشد مندرج است)

و آنچه در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۳)

(الی ۲۴) درباره درخت شریما که میوه خود را بحضرت مریم بخشید
 و غیره از کتابی جعلی مستقر به حکایت تولد مریم و طفولیت و فی
 ماخوذ است زیرا در آن کتاب (فصل ۲) چنین مندرج است
 - اما در روز سوم بعد از حرکت کردنش واقع شد که مریم در
 بیابان از زبادت شدت آفتاب خسته گردید پس چون درختی
 دید به یوسف گفت - اندک زمانی زهر سابه این درخت آرام
 کنیم - و یوسف شنافه و برابری نزد آن فخر رسانیده از مرکب پائیز
 آورد - و چون مریم خسته بود دیوی آن فخر نظر افکنده و آنرا
 از میوه ملویده به یوسف گفت - آرزو دارم که اگر ممکن باشد
 چیزی از میوه این فخر بگیرم - و یوسف و برادر گفت - نعت میکنم

که توان بر امپکوئی چونکه می بینی که شاخه های این نخل چیده در بلند
وامان در باره آب پنهان است اندیشناکم زیرا الان در مشکهای ما
تمام شد و جانی نداریم که از آن بتوانیم آنها را پر ساختن فشنک
خود را فروشانیم - انگاه عیسی طفل با چهره شادمان در اخوشر
مادر خود مریم باکره بوده به نخل گفت - ای درخت شاخه های
خود را پائین آورده از سبزه خوش مادر مرا نازده بساز - فی الفور
نخل عجب و این قول سر خود را ناب کف پاهای مریم پائین آورد و همه
ایشان آن میوه ها پراکده داشت از آن چیده نازده کشند - و بعد
از آن چون جمع میوه اش چیده شده بود درخت هنوز هم میبرد
چونکه منتظر این بود که بکند آن شخصیکه از حاکم پائین آمده بود
برخیزد - انگاه عیسی بدان گفت - ای نخل برخیز و خاطر جمع دار
و همدرد درختان من باش که در بهشت پدرم است اما از درختها
خود چشمه که در زمین پنهان است بکشاویکند از که آب برای شکری
ما از آن سر چشمه جاری گردد - و نخل فی الفور راست شد و
جویبارهای آب بسیار شفاف خنک پنهان است شیرین از میان
ریشه هایش صادر شدن آغاز نمود - و چون آن جویبارهای
آبرافدند بفرج عظیم شادمان کشند و ایشان با همه چهار پادشاه
و ملازمان خود سیراب شده خدا را شکر نمودند انتهای -

و ما بین این افسانه و آنچه در قرآن مندرج است فقط این تفاوت
 کمی است که بر حسب قرآن این چیز عجیب در وقت تولد مسیح
 واقع شد اما بر حسب آن حکایت قدیم آن امر در جنبه که بود
 و سرای قدیمی بعد از آن بسوی مصر سفر میکردند و فوج پیوسته

(۳) قصه طفولیت حضرت عیسی - در

سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۱ و ۴۳) مرقوم است که

فرشته قبل از ولادت حضرت عیسی گفت - رَبِّکُمُ النَّاسَ

فِي الْمَدَدِ ... اِنَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اِنَّیْ اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ

الطَّیْنِ کَهَشَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفِخُوْا فِیْهَا فَيَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ -

ترجمه - و سخن میگوید مردم را در کهوآره ... من بخفم

آدم شما را به نشانه از پروردگار آن که من آفرینم برای شما

از گل مانند هشتک پرند پس بدم در آن پس میشود مرغی باذن

خدا - و همین در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱ و ۱۱۱)

مکتوب است - اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِیْسٰی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْکَ

وَعَلٰی وَالِدَیْکَ اِذْ اَنْدَلْتُ بِرُوحِ الْمُدِّیْسِ کَلِمَ النَّاسِ فِی الْمَدَدِ

و کلاماً و اِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْرٰهَ وَ الْاِنْجِیْلَ

وَ اِذْ خَلَقُ مِنْ الطَّیْنِ کَهَشَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِیْ فَتَنْفِخُ فِیْهَا فَتَکُوْنُ طَیْرًا

اِذْنِیْ وَ یُبْرِئُ الْاَلْمَکَہَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِیْ وَ اِذْ تُخْرِجُ

الْمَوْتُ يَأْذِنُ وَإِذْ كَفَنْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِزْجِنَهُمْ
بِالْبَيْتَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْصَارُ مُبِينٍ -

ترجمه - چون گفت خدای عیسی پیر مریم یاد کن نعمت مرا
بر خودت و بر مادرت و فیکه مدد کردم ترا بروح پاکی سخن
میکردی مردم ما نژاد رکھواره و در موی و هنکا مکه تعلیم داد
ترا کتاب و حکمت و نور اده و انجیل و هنکا مکه مپساختی از
کل مانند شکل مرغ باذن من پس مپد مپدی در آن پس مپشد
مرغی بفرمان من و به مپکودا مپدی کور مادر زاد و پپس را بفرما
من و هنکا مکه بیرون آوردی مردم کا ترا بفرمان من و هنکا می
که باز داشتم بنی اسرائیل را از تو و فیکه آمدی ایشان را با معجزات
پس گفتند انا که کافر شدند از ایشان نیست این مکر جادوی
اشکار - واضح باد که همه این چیزها نه از انجیل بلکه از بعضی کتب
جعلی منتخب گردیده است زیرا در آنچه قبل مذکور شد دیدیم
که ذکر آن خطاب موهوم عیسی طفل بد رخت خرما اصل این
کاست که دی در رکھواره نطق نمود - و درباره آن مجرّه زند
ساختن پرند از کل معنی نمائاد که آن چیز از کتاب یونانی جعلی
مستی به بشارت نومای اسرائیلی اخذ شده است زیرا در آن
کتاب باطل فصل ۲ چنین مندرج است - ۲۵ ۲۵۵۲۵

παιδίον, ὁ Ἰησοῦς, πενταετὴς γενόμενος,
 οὐ, παίζων ἦν ἐν διαβάσει ῥύακος, καὶ
 τὰ ῥέοντα ὕδατα συνήγαγεν εἰς λάκ-
 κους, καὶ ἐποίει αὐτὰ εὐθέως καθαρὰ,
 καὶ λόγῳ μόνῳ ἐπέταξεν αὐτά. Καὶ
 ποιήσας πηλὸν τρυφερὸν ἐπλάσεν ἐξ
 αὐτοῦ στρουθία ιβ'· καὶ ἦν σάββατον
 ὅτε ταῦτα ἐποίησεν. Ἦσαν δὲ καὶ ἄλ-
 -λα παιδιά πολλὰ παίζοντα τὴν αὐ-
 -τῷ. Ἰδὼν δέ τις Ἰουδαῖος αἱ ἐποίει
 ὁ Ἰησοῦς, ὅτι ἐν ταββάτῳ παίζων, ἀπ-
 -ῆλθε παραχρήμα καὶ ἀνῆγγειλε
 τῷ πατρὶ αὐτοῦ Ἰωσήφ, Ἰδοὺ τὸ
 παιδίον σου ἐστὶν ἐπὶ τὸ ῥύακος,
 καὶ λαβὼν πηλὸν ἐπλάσε πουλῖα
 ιβ', καὶ ἐβεβήλωσε τὸ σάββατον. Καὶ
 ἐλθὼν ὁ Ἰωσήφ ἐπὶ τὸν τόπον, καὶ ἰδ-
 ῶν, ἀνέκραγεν αὐτῷ λέγων, Δις

τί ταῦτα ποιεῖς ἐν σαββάτῳ. ὁ οὐκ ἔξε-
 εστι ποιεῖν; Ὁ δὲ Ἰησοῦς συγκρατήσας
 τὰς χεῖρας αὐτοῦ ἀνέκραξε τοῖς
 στρονθίοις καὶ εἶπεν αὐτοῖς, Ὑπάγετε.
 Καὶ πετασθέντα τὸ στρονθία ὑψήσαν
 κρούοντο. Ἰδόντες δὲ οἱ Ἰουδαῖοι
 ἐθαμβήθησαν, καὶ ἀπελθόντες δια-
 γησονται τοῖς πρῶτοις αὐτῶν ὅπερ
 εἶδον πεποιημένα τὸν Ἰησοῦν.

ترجمہ۔ ابن طفیل عیسیٰ نجیساہ بوده دورہ کھنڈر جو بیاری
 بازی میگرد و آجہای جابر پدر کو دالها جمع کرده فی النور انھار
 بک میگردانید و بعضی سختی انھار امر فرمود۔ و قدری خاک
 نر ساخته دوازده کفش از آن درست نمود و سبت بو د
 و فیکہ این چیز ہار اگرد۔ و بسیار الحفال دیگر نیز باوی بازی
 میگردند و شخص یہودی چون آنچہ را کہ عیسی کرد دید کہ در
 سبت بازی می کند فوراً روان شد بہ پدرش یوسف گفت
 ۔ اینک پسر تو بر سر جو بیار میباشد و کل کمرشہ دوازده پرنده
 ساحلہ است و سبت را آلودہ گردانیدہ۔ و یوسف بدانجا

آمد و دیده بوی بانگ زده گفت - چرا در سبب این کارها را
 که کردن آنها جایز نیست میکنی - و عیسی دستهای خود را
 بهم زده و به کفشک ها اندارد داده بد آنها گفت - بروید - و
 کفشکها پرواز نمودند و بیک جبهه کنار روانه شدند و چون
 بهود اینرا دیدند متعجب گشتند و در فتنه آن اعمال را که دیده بودند
 که عیسی کرده است بمقتضای خویش بیان کردند انهمی - و
 تمام این افسانه در کتاب باطل عربی مستطیبه انجیل الطفولیه
 فصل ۳ و بطور دیگر در فصل ۴ عم نیز یافت میشود زیرا که آن
 جزء آن کتاب از بشارت نوهای اسرائیلی مأخوذ است -
 و اما درباره آنکه حضرت عیسی در کھواره مشکلمه شده باشد در
 سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۹ الی ۳۱) مکتوب است که چون
 قوم حضرت مریم و برادرانم می نمودند آنگاه او اشاره کرد و
 حضرت عیسی نا از وی جوابی بیابند و چون ایشان پرسیدند
 - كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (یعنی - چگونه سخن
 گوئیم با آنکه باشد در کھواره کودکی) پس حضرت عیسی جواب داده
 بدیشان گفت - اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اِنِّیْ الْكِتَابُ وَجَعَلَنی نَبِیًّا
 - **ترجمه** - بدرستی که منم بنده خدا آمد مرا کتاب و کرد
 مرا پیغمبر - و در انجیل الطفولیه فصل اول چنین مندرج است

قد وجدنا في كتاب يوسف فوس رئيس الكهنة الذي كان على
 عهد المسيح وقد قال اناس انه فابا فاما قال هذا ان يسوع تكلم وهو
 حين كان في المهد وقال للمريم امه انت انا هو يسوع ابن الله الكلام
 الذي ولدني كما بشرك جبرائيل الملاك وابي ارسلني لخلاص العالم
ترجمه - در كتاب يوسف فوس رئيس كهنة كه در زمان مسيح
 بود و مردم ميگويند كه او فابا فامى باشد فافته ايم كه او گفت كه عيسى
 هنگاميكه در كهواره بود تكلم نموده به مادر خود مريم گفت - بدرستي
 من عيسى پسر خدا و آن كلمه هستم كه تو مرا زاييده چنانكه جبرائيل
 فرشته تو مرده داد و پدر من مرا براى نجات جهان فرستاده است
 و اگر اينرا با فرائد مغايله كنيم ظاهر ميشود كه
 حضرت محمد در اينجا آن الفاظ و هي را كه بحضرت عيسى نسبت داده
 بر حسب اعتقاد و تعليم خود بنيد بل کرده است - اما پشتك و
 شبهه حضرت محمد اين حكايه را از آن كتاب جعلي اخذ نموده -
 و اگر شخصي پرسد كه - آن امر بچه طور ممكن بوده در جوايش ميخوا
 گفت كه اين كتاب از قطبي بعرب ترجمه شده است و چون مادريه
 قطبيه در همان كنيزكهاى حضرت محمد بود البته حضرت محمد اين
 افسانه را از آن زن نادان شنیده كان برد كه اين داستان در انجيل
 اصلى خفي مرقوم است پس از آن سبب آنرا فادري بنيد بل داده .

داخل مژان گردانید - و اما ممکن نیست که این ششم حکایتها را
 باشد زیرا از انجیل یوحنا (باب ۲ آیه ۱۱) ثابت میشود که حضرت
 عیسی در وقت طفولیت هیچ معجزه بجا نیاورد زیرا در باره معجزه
 که چون پیشتر از سی ساله بود بعمل آورد مکتوب است که آن کار عجیب
 شروع و ابتدای معجزاتش بود پس ظاهر است که قبل از آنوقت هیچ
 معجزه از وی بوقوع نرسیده بود - اما سایر معجزات حضرت عیسی
 که در مژان مسند برج است جز آنکه گفته شد و آنچه در ذیل نسبت
 به مائده مذکور است البته راست و برحق میباشد چونکه مطابق
 دارد با آنچه در اناجیل اربعه مرقوم است

و آنچه در باره مائده در مژان یافت میشود این است

اَوْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ هَلْ بِيْطَ جُوعٍ رَّبُّكَ اَنْ يُزِيلَ
 عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اَتَقْوُوا اللَّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ فَاَلَا
 تُرِيْدُوْنَ اَنْ نَّآْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُوْنَ
 عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِيْنَ قَالَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا
 مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ نَكُوْنُ لَهَا عِيْدًا اَوَّلًا وَاٰخِرًا وَاٰبَةً مِنْكَ
 وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ قَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مُّرِيْدُهَا عَلَيْكُمْ

سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۲ الی ۱۱۵) - ترجمه -

چون گفتند حواریان ای عیسی پیر مریم آیا میتوانی پروردگار تو که

فرو فرسند بر ما خوان طعام آراسته از آسمان گفت پیر هیند
از خدا اگر هیند از گردندگان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و
بیاد آمد دل‌های ما و میدانیم که به تحقیق راست گفتی بیا و باشیم
بر آن از شاه‌دان گفت عیسی پیر مریم با خدا پاپروردگار ما
فرو فرست بر ما خوانی طعام از آسمان که باشد ما را عهدی از
برای اول ما و آخر ما و معجزه از نو در روزی ده ما را و ثوابی بجزین
روزی دهندگان گفت خدا بدرسنه که من فرو فرستنده ام انرا
بر شما - البتہ ذکر این معجزه در هیچ کتاب مسیحی یافت نمیشود و
همانا این امر عجیب هرگز بوقوع نرسیده است اما اصل این
حکایت را در عهد جدید می‌یابیم زیرا در انجیل متی (باب ۲۴ آیه
۲ الی ۲۹) و در انجیل مرقس (باب ۱۴ آیه ۱۷ الی ۲۵) و در انجیل
لوقا (باب ۲۲ آیه ۱۴ الی ۳۰) و در انجیل یوحنا (باب ۱۳ آیه
۱ الی ۳) ذکر آن عشاء و شبانی است که حضرت عیسی با حواریان
خود در شب آخری زندگانی دنیوی خویش مشاغل فرمود و
مسیحیان حقیقی از آن ایام تا بر زمان ما برای یادگاری آنوقت
عادی هستند که بر حسب حکم وی عشاء و شبانی را اکثر اوقات
معمول دارند - و ذکر مائده یعنی خوان حضرت عیسی در انجیل لوقا
(باب ۲۲ آیه ۳۰) باین الفاظ یافت میشود - نادر ملکوت من از

خوان من بخورد و بنوشید و بر کرسیها نشسته برد و ازد
 سبط اسرائیل داوری کنید - و اگر استنصار کرده شود که اصل
 اسلام چرا میگویند که آن مائده از آسمان نازل شد جواب این است
 که شاید ایشان در فکر آن رؤیائی میباشند که در کتاب اعمال
 رسولان مندرج است که در آنجا (باب ۱۰ آیه ۱ الی ۱۶) چنین
 مکتوب است پطرس پیام خانه برآمد نادعا کند و واقع شد که کرسنه
 شده خواست چیزی بخورد اما چون برای او حاضر میکردند بچود
 او رازخ نمود پس آسمان را گشاده دید و طرفی را چون چادری بزرگ
 بچهار گوشه بسته بوی زمین او بچشمه بر او نازل میشود که در آن
 هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند
 و خطاب بوی رسید که - ای پطرس برخاسته ذیچ کن و بخور -
 پطرس گفت - حاشا خداوند از هر چیزی ناپاک با حرام هرگز نخورده
 - بارد بکر خطاب بوی رسید که - آنچه خدا پاک کرده است نو
 حرام بخوان و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف با آسمان
 بالا برده شد - ولی این فقط رؤیا بود و نبی - پس اصل انحراف است
 مائده باید همین اشیاء باشد

الآن لازم است بعضی چیزهای دیگر را
 بنزد که در قرآن درباره حضرت عیسی و مادرش حضرت مریم مندرج است

بیان کنیم تا اصل و سرچشمه آنها را بفهمیم - و از انجمله این است

که در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۷) مکتوب است -

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ تُلِكُ لِلنَّاسِ التَّحْذِيفَ وَ

أُنْحِي إِلَهُيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَ - **ترجمه** - و چون گفت خدا

ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مریدمان را که فزاکه بد من و مادر من

دو خدا غیر از خدا إلّٰه - و مثل این نیز در سوره نساء (یعنی سوره

۴ آیه ۱۶۹) مکتوب است - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ

وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ

وَكَلَّمْنَاهُ الْبَنِيَّاءَ إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

ثَلَاثَةً إِنَّهُمْ أَخْبَرُوكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ

وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا -

ترجمه - ای اهل کتاب غلو مکنید در دینتان و مگوئید

بر خدا مکر را سنی جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم فرستاده

خداست و کلامش انداخت آنرا بوی مریم و روحی از آن دین بگرفت

بجدا و پیغمبرانش و مگوئید سه اند باز ابدید که بهر است برای

شما جز این نیست خدا خدا نیست بکنان من نیست او که باشد

مرا و در زندگی مرا و راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است

و بیست خدا و کمال - و نیز در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۷۷)

چنین مرفوم گشته است - لَعَذَابُ الَّذِينَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ثَالِكُ
 ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ - **ترجمه** - هر آینه بخشود کافر
 شدند آنانکه گفتند که خداست و نیست هیچ خدائی
 مگر خدای یگانه و اگر باز نه اینستند از آنچه میگویند هر آینه مس
 خواهد کرد آنانکه کافر شدند از ایشان عذاب دردناک - و از این
 آیه ها هویدا است که حضرت محمد چنانکه جلال الدین و محیی گفته اند
 از بعضی مسیحیان بدعتی شنیده بود که بر حسب گمان ایشان سه
 هست یعنی خدا یغالی و حضرت مریم و حضرت عیسی - و در رد
 آن تعلیم کفرانه در قرآن بارها مکتوب است که خدا واحد است و هر
 هم از نوره و هم از انجیل اطلاع دارد میداند که عقیده وحدانیت
 ذات پاک الهی اصل و بنیاد دین مسیحی میباشد چونکه در تورا
 (کتاب نشئه باب ۱۲) مرفوم است - ای اسرائیل بشنو
 یهوه خدای ما یهوه واحد است - و در انجیل مرقس (باب ۱۰ آیه
 ۲۴) خود حضرت عیسی این آیه را اثبات کرده آنرا یکدنام
 تصدیق میفرماید - و هیچ مسیحی حقیقی هرگز مفر الوهیت حضرت
 مریم نبوده است اما حقیقت است که در بعضی اجزاء کلیسا مسیحی
 عبادت حضرت مریم و دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد

و اگر چه آن عبادت بالکل برخلاف احکام الهی و بضد تعلیم کتاب
مقدس است اما مطابقت کلی دارد با آنچه درباره حضرت مریم در
بعضی از آن کتابهای جعلی که حضرت محمد آنحکامتها پراکند کرد
از آنها اقتباس کرده است

در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۷)

در باره یهود مکتوب است که ایشان گفتند - اِنَا مَثَلْنَا الْمَسِيحَ
عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا مَثَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ
لَهُمْ وَمَا مَثَلُوهُ بِعَيْنٍ اَبْلَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
حَكِيمًا - **ترجمه** - ما گفتم مسیح عیسی پسر مریم را پیغمبر خدا
و نکشتند او را و بدار نکشیدند او را ولیکن شبیه کرده شد
مر آنهارا و نکشتند او را پیغمبر بلکه بکشیدند او را و خدا بخواه
او و باشد خدا غالب درست کردار - و در اینجا تعلیم قرآن بضد
تمام کتب انبیا و حواریین است اما با تعلیم بعضی از بدعتیان
مطابقت کلی دارد زیرا یکی از علمای قدیم مسیحی ایرینیوس نام مارا
مطلع میسازد که بیلیدپس که یکی از رؤسای بدعتیان قدیم بود
همین اعتقاد را بشاکردن خودی آموزانید - و ایرینیوس در
بارۀ بیلیدپس میگوید که آن شخص در خصوص حضرت عیسی چنین
تعلیم میداد - Neque passum eum; et Simonem

quendam Cyrenæum angariatum portasse crucem eius pro eo; et hunc secundum ignorantiam et errorem crucifixum, transfiguratum ab eo, uti putaret

ur ipse esse Iesus. — ترجمہ — واودردند بد و شخصو

فتر وانی شمعون نام مجبور شده صلیبش را برای وی حمل نمود
و این شخص چون از وی صورتش تبدیل نموده شده بود نامردم
کمان برند که او عیسی میباشد بر حسب این نادانی و غلط مصلو
کشت انتہی — پس هویدا است که حضرت محمد این عقیده را از
مردمان آن بکشد پس بدعتی آموخته است اگر چه هر که منکر
مصلوب شدن مسیح میباشد با همه انبیاء و حواریین مقاومت
میفماید چونکه انبیاء از قبل نبوت کرده کشتند که مسیح موعود
می باید بداند و جان عزیز خود را فدا کرده کفاره کامل کافی برای
گناهان جمیع بنی نوع بشر بگذراند و حواریین نیز شهادت داد
گفته اند که ما حاضر بوده ایم و خود دیدیم که نجات دهند
ما بر صلیب کشیده شد — اما حضرت محمد این را ملتفت نشد
که آن قول باطل آن شخص بدعتی با کمان دیگر وی مرتبط شده است
و آن این میباشد که حضرت عیسی لباس بشریت را فی الحقیقه بر

نکرده بلکه فقط شبیه بدنی که وجود حقیقی نداشت پذیرفته بود
 و از آنجهت ممکن نبود که او تولد یابد یا درد بیند یا مصلوب شود
 بلکه مردم را فریفت تا ایشان گمان برند که وی مثیل این اموی ^{است} کرده
 - و لکن این تعلیم فاسد بالکل ضد قرآن و انجیل است - لهذا
 قبول کردن جزئی از او همام بسکید پس ورد کردن اصول حکمت
 باطله کفرانه وی برای حضرت محمد مناسب نبود چونکه اگر اصول
 هر تعلیم رد شود البته تمام آن عبادت منهدم میگردد و اگر اصول
 باطل باشد پس فرو عایش بچه طور ثابت میماند و اما ظاهر است
 که حضرت محمد چنین کرده این آیه را داخل قرآن خود ساخت
 اهل اسلام بر آنند که حضرت عیسی شاگردان
 خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگرستی به احمد باشند و
 در اثبات آن گمان آیه از قرآن پیش می آورند که در سوره صف
 (یعنی سوره اء آیه ۷) یافت میشود و آن این است - وَ اِذْ قَالَ
 عِيسٰی بَنُ مَرْیَمَ يَا بَنِي اِسْرَآئِیْلَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ الْبَکْرُ مُصَدِّقًا لِّمَا
 بَیْنَ يَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مَبْشَرًا بِرَسُوْلٍ مِّنْ بَعْدِي اَسْمِعُوْا اَحَدُ
ترجمه - و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل
 بدرستی که من فرستاده خدا بوی شما تصدیق کننده مرا آنچه را
 میبانه در دو سعت من است از تورا و بشارت دهنده بر سولی

که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است - و البته این آیه
 اشاره می نماید بجوی آنچه درباره فارقلیط (Παρακλητος)
 در انجیل یوحنا (باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب
 ۱۶ آیه ۷) مکتوب است اما هر که آن با بهار ابادقت تمام بخواند
 می بیند که ذکر هیچ نبی آینده در انجا یافت نمی شود بلکه آنچه را که حضرت
 عیسی فرمود درباره روح القدس گفت چنانکه در آیه های مذکور
 بیان شده است و آن وعده مسیح روزی چند بعد از صعودش
 با تمام رسیده که بیان شکستش و نزول روح القدس بر حواریین در
 کتاب اعمال رسولان (باب ۲ آیه اول الی ۱۱) مندرج است -
 و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت میشود این است که اهل عرب
 معنی این لفظ Παρακλητος (یعنی فارقلیط) را ندانسته گمان
 بردند که ترجمه آن احمد میباشد اگر چه هر آینه معنی آن لفظ یونانی
 شکلی دهنده است - اما لفظی دیگر در زبان یونانی هست که بمثل
 اجنبیان صدایش از صدای Παρακλητος (پارا کلپتوس)
 چندان تفاوت ندارد یعنی Περικλυτος (پری کلپتوس) که معنی
 آن لفظ پنهان نامدار و با بسیار ستوده می باشد و میتوان
 گفت که شخصی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن
 سبب اشتباه کرده گمان برد که معنی پارا کلپتوس (پارا فارقلیط) احمد
 است

و حال آنکه این اشنباه مثل آنست که شخص عجمی گمان برد که در عزت
 ما بین خریب و قریب هیچ تفاوت نیست زیرا اهل ایران عموماً
 تلفظ حرف غین را مشکل شمرده اند مثل ق میگویند - و معلوم است
 که مانع نقاش در ایام مذکور در ایران برپا شده و ادعای نبوت کرده
 گفت - من آثار فلان هستم که مسیح بروی شهادت داد - اما
 مسیحیان ادعای او را قبول نکردند زیرا ایشان از تعلیم انبیل
 خود واقفیت تمام داشتند و بخوبی میدانستند که مسیح وعده
 آمدن هیچ نبی صادق و انداده است

در احادیث مندرج است که حضرت محمد گفت
 که چون عیسی از آسمان نزول خواهد فرمود بر روی زمین تا
 چهل سال زیست خواهد نمود وَ تَزَوَّجُ یعنی عروسی خواهد کرد
 (عرائس المجالس صفحه ۵۵۴) و هر که از کتاب مقدس واقف
 باشد اصل این غلط را می فهمد و آن اینست که در کتاب مکاشفه
 (باب ۱۹ آیه ۷ الی ۹) مکتوب است - شادی و وجد نمایم و او را
 نمیدانیم زیرا که نکاح برده رسیده است و عروس او خود را
 حاضر ساخته و با و داده شد که بکشان پاک و روشن خود را بپوشاند
 زیرا که آن گمان عدالتهای مقدسین است و مرا گفت - بنویس
 خوشحال آنانکه بیزم نکاح برده دعوت شده اند انتهی -

ولکن اگر استفسار کنیم که آن عروس کبشت جواب این سؤال را در باب ۲۲ آیه ۲ می یابیم چنانکه چنین مکتوب است - شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود آراسته است - پس می بینیم که آن عروس مذکوره عبارت از کلیسای مقدس است یعنی جماعت مسیحیان حقیقی میباشد که در دهان وقت بزمن بر می گردند و آن نکاح مراد از آن دوستی و اتحاد کامل است که ما بین مبنی و ناجی پذیر خواهد بود - پس اصل آن حدیث محض استنباط می باشد

و چون در احادیث و تفاسیر بر حسب سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۸) - يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (یعنی ای عیسی پدر سبک من مبراشده نوام) گفته میشود که حضرت عیسی بعد از مراجعت خود و وفات خواهد یافت البته این امر برخلاف تعلیم کتاب مقدس است زیرا در کتاب مکاشفه (باب اول آیه ۱۷ و ۱۸) خود حضرت عیسی فرموده است - من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابد آباد زنده ام و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است - اما اصل آنچه در احادیث یافت میشود این الفاظ ذیل می باشد که در فِقْه مُتَبَع

آيِنَا الْقَدِيْمِ النَّبِيِّ يُوسُفَ النَّجَّارِ (باب ۳۱) درباره خنوخ و
 الیاس گفته شده است که هر دو بدون مردن بآسمان صعود
 نمودند - بِذَیْقِ الْأُولَئِكَ بَأْتُوا إِلَى الْعَالَمِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فِي يَوْمِ
 الْقَلَقِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَةِ وَالْفَيْفِ وَبُهِتُوا - **ترجمه** -

لازم است برای ایشان که بجهان در آخر زمان در روز رحمت
 ترس و هفتی و تنگی بپایند و بجهند - و نیز در کتاب جعلی فطی
 مستقی حکایت خفتن حضرت مریم درباره خنوخ و الیاس چنین
 مرقوم است $\Delta \Delta \Delta \Delta \text{ } \mu \alpha \iota \kappa \epsilon \chi \omega \sigma \tau \eta \iota \text{ } \epsilon \rho \omega \sigma \tau$
 $\epsilon \rho \omega \sigma \tau \text{ } \mu \epsilon \epsilon \chi \epsilon \mu \tau \text{ } \mu \epsilon \epsilon \chi \epsilon \mu \tau$
 $\epsilon \pi \delta \epsilon \epsilon$ - **ترجمه** -

اما این دیگران بر ایشان هم واجب است که آخر الامر ذائقه موت را
 بچشند - انتمی - و چون اصحاب حضرت محمد این چیز را از خواستگان
 این کتابهای باطل شنیده بودند البته گفتند که حضرت عیسی
 نیز مثل خنوخ و الیاس باید ذائقه موت را بچشد و چون گمان
 بردند که او بدون مردن بآسمان صعود نموده است پس گفتند
 که البته چون مراجعت میفرماید بعد از اندکی وفات خواهد
 یافت پس آن سوره را بر حسب این گمانشان تفسیر نمودند و نیز
 در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹ آیه ۵۷) مکتوب است **كُلُّ**
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ که این نیز در اثبات قول خود پیش میآورند

و همین الفاظ در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۱۸۳) نیز یافت
میشود

(۴) ذکر چند مطلب مختصر دیگر که از کتبهای مسیحیان
بازرئیسینفات بدعنوان اخذ شده است - و از آنجمله این است
که در احادیث مسیحیت که چون خداوند تعالی خواست حضرت آدم
بپا فرزند یکی بعد از دیگری از فرشتگان مقرر برافروشد تا
قبضه از خاک زمین بگیرد و آخر الامر عزرائیل پائین آمده - دست
خود را فر از کرد و از همه روی زمین قبضه خاک برگرفت و بپاورد
و گفت خدا پائیندانی اینک آوردم (مخص الانبیاء صفحہ ۱۱) - و ابو
الغدا از کامل ابن اثیر میگوید - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّيْ عَلَىَّ اِنَّ اللَّهَ تَعَالٰى
خَلَقَ اَدَمَ عَمَّ مِنْ قُبْضَةٍ قَبْضَتِهَا مِنْ جَمِيعِ الْاَرْضِ وَ اَتَمَّاسُو
اَدَمَ لِاَنَّهُ خُلِقَ مِنْ اَدَمِ الْاَرْضِ - ترجمه - پیغمبر صلعم
گفت بدرستی که خداوند تعالی آدم ع را از مثنی که آنرا از تمام زمین
گرفت بپا فرید و جز این نیست که او مستحق پادشاهی بوده است
زیرا که از آدم زمین آفریده شد - و اینکه فرشته از آسمان برای
گرفتن خاک پائین آمد و (چنانکه در احادیث است) آن مشت
خاک را از زمین خواست اینهمه از نوشتهجات شخص یونانی بدعنوان
که مستحق بر مرقیون بود ملخوذ گشته است زیرا یکی از مصنفین

مَدِیْنَتِیْنِ اَرَامْنَه بَرَزْنِیْنِ نَامِ اِبْنِ الْفَاظِ فَبِلْدَا اَزْ کِتَابِ هَمَانِ شَخْصِ

بَدْعِیْنِ اَقْبَاسِ کَرْدَه اسْت - Եւ տեսեալ օրինացն

աստուծոյ Բէ գեղեցիկ Ե աշխարհս, խորհեցաւ

առնել 'ի սմ արդ: Եւ իջեալ առ Գիւղն

երկիր, ասէ. տուր ինձ 'ի կաւոյդ քուհէ,

Եւ յինէն տա՛մ ոգի: Տուեալ նահ Գի

ւղետն արկրէ իւրէ, ստեղծ զնա փշե

աց ի նա ոգի: Ե վասն արնորիկ աւ-

ռաւնեցաւ Խղահ, զի 'ի կաւոյն արարաւ:

(کتابت‌شده در باب ۴) - ترجمه - و خدای ثوراه

چوندید که اینهمان خوب صورت است مصمم شد که انسان را

از آن بسازد و نزد ماده در زمین نازل شده گفت چیزی از

خال خود را بمن بده و از خودم روح خواهم داد..... و چون ماده

چیزی از زمین خود را بوی داد او را آفرید و روح را در وی

دمید..... و از این سبب بآدم مصمم شد که از خال ساخته

گردیده بود انتهی - و بر حسب کمان فاسد مرفیون اشخص که

او را خدای ثوراه مینامند که او را کرا برای آفرینش انسان

از زمین برداشت فرشته است و من زیرا میگویند که ثوراه از

جانب یکی از فرشتگان که دشمن خداست نازل کردید
 - و آن فرشته رایت العالمین و خالق مخلوقات و رئیس اینها
 می نامیدند که آخرین این القاب را (یعنی رئیس این جهان) از انجیل
 گرفته بودند چنانکه شیطان ملقب با این لقب است (ببین انجیل
 یوحنا باب ۴، آیه ۴) و اهل اسلام آن آیه را در باره حضرت محمد
 بیان میکنند و معنی صحیح آنرا نمیدانند - و مرفیون میگویند
 که آن فرشته ساکن آسمان دوم بود و در اول ندانست که خداست
هست اما چون از وجود واجب الوجود اطلاع یافت دشمن آن
خدای غیر معروف کرده بنا نمود بکوشیدن تا مردم خدای
 حق را شناسند و او را حرمت و عبادت نمایند - و این
 خیال با الله اهل اسلام در خصوص عزرازل میگویند مشایخ
 کلی دارد که او نیز ساکن آسمان دوم شد - اما تمام مابقی حکا
 عزرازل را باید در کتابهای زردشیمان ببینیم چنانکه در فصل
 پنجم این کتاب مفصلاً بیان خواهیم نمود

در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۶۹)

ال۷۳) چنین مرفوم گشته است - قَدْ رَأَيْكَ لَقَدْ رَأَيْتُمْ وَ
 الشَّيَاطِينُ ثُمَّ لَقَضْتُمْ هَوْلَ جَهَنَّمَ جِثَاءً ثُمَّ لَنْزِعَ عَنْ كُلِّ
 شَيْعَةٍ إِيَّاهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَذَابًا ثُمَّ لَقَضَ أَكْثَرَ الْإِنِّسِ

اَوَّلِيْهَا صِلَاتُ وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاوَدُّهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَقًّا
 مَقْضِيًّا ثُمَّ يَنْفِي الَّذِيْنَ اَتَوْا وَنَذَرُ الطَّالِبِيْنَ فِيْهَا جِسْمًا **ترجمه**
 پس پیرو ردگار نو که حشر میکنیم ایشان را بدو ان پس هر آینه حاضرش
 خواهیم کرد پیروان جهنم بزانود را آمدگان پس پیروان میآوریم از
 هر گروهی هر کدامشان سخت نژند بر خدا از آن فرمائی پس ما اینم و انا
 نر با نآنکه ایشان سزاوارند بآن از راه انداختن و نیست از شما مگر
 که وارد شوند است آنرا باشد بر پیرو ردگار و اجبی حکم کرده شد
 پس مهربانیم آنرا که پرهیزگارشند و واکذاریم سنگسار آنرا در آن
 بزانود را آمده - و در بیان این آیه ها مفسرین مختلف الرأی هستند
 چونکه بعضی میگویند که جمیع مؤمنین هم باید از جهنم عبور کنند
 و اما شعله ها پیش ایشان را ضرر نمیرساند و دیگران بر آنند که آن
 عبادت از پل صراط است که جمیع مردم از آن بر بالای جهنم باید
 عبور کنند - و درباره آن پل چیزی داریم که در فضل یقیم بیات
 نمائیم و اما در اینجا میگوئیم که شاید این الفاظ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاوَدُّهَا
 راجع است بآنچه بعضی از مسیحیان نادان در بیان آیه از انجیل
 مرقس (باب ۹ آیه ۴۹) و آیه دیگر از رساله اول بفریشتیان
 (باب ۳ آیه ۱۳) گفته اند چون گمان برده اند که جائی هست که در آن
 مسیحیان کناهکار با آتش از کناه ها نشان پاک کرده میشوند -

اما اگر این الفاظ قرآن فنی بی پل صراط داشته باشد البته
این خیال نه از مسلمان بلکه از زردشتیان اخذ شده است
چنانکه در موضع خود بیان خواهد شد

و ذکر میزان در سوره شوری (یعنی سوره ۴۲)

و نیز در سوره قارعه (یعنی سوره ۱۰۱) یافت میشود چنانچه
مکتوب است - اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا
يُؤْتِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (سوره شوری آیه ۱) -

ترجمه - اوست خدايکے فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان

و چه چیز دانا کرد ترا شاید قیامت نزدیک باشد - و نیز
مکتوب است - فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ مُعَصِّبٌ رَاضِيٌ
وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (سوره قارعه آیه ۵ و ۶)

ترجمه - پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش پس اوست

در عیش پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس
مادایش دوزخ است - لازم نیست که در اینجا تمام آنچه را که در

احادیث فنیست بان میزان عظیم مندرج است بیان نمائیم
زیرا هر شخص آن امور را میداند اما باید استفسار کنیم که اصل

این تعلیم از کجا بوده است - واضح باد که در کتاب جعلی است
مستحبه وصفت نامه ابراهیم که اولاد مصر تصنیف شد و بنویس

یونانی و عربی ترجمه شده است و در آن کتاب چیزی نیست
که باید آنرا با آنچه در قرآن درباره سنجیدن حسنات و سیئات
گفته شده است مقابل کنیم - در آن کتاب چنین مندرج است
که چون ملک الموت بامر الهی خواست روح حضرت ابراهیم را بفر
نماید آن خلیل در خواست کرد که قبل از وفاتش اذن یابد که بحاجه
آسمان و زمین را مشاهده کند و چون اجازت یافت عروج
کرده هر چیز را تماشا نمود و چون بعد از چندی داخل آسمان دوم
گشت آن مبرا را دید که فرشته اعمال سردم را بآن می سجد زیرا در

آن کتاب مذکور چنین مندرج است - *Εν μέσῳ τῶν*
δύο πυλῶν ἑστῆκε θρόνος . . . καὶ ἐπ' αὐτῷ ἐκάθ
ητο ὁ ἀνὴρ θαύματος, . . . ἔμπροσθεν δὲ αὐ
τοῦ ἵστατο πρᾶπεζα κρυσταλλοειδῆς ὅλος
διὰ χρυσοῦ καὶ βύσσου . ἐπάνω δὲ τῆς τρα
πέζης ἦν βιβλίον κείμενον, τὸ πάχος αὐ
τοῦ πηχέων ἑξ, τὸ δὲ πλάτος αὐτοῦ πη
χέων δεκά . ἐκ δεξιῶν δὲ αὐτῆς καὶ ἐξ ἀρ
ιστερῶν ἵσταντο δύο ἄγγελοι κρατοῦντες χάρ

-την καὶ μέλανα καὶ κάλαμον. τὸ πρῶ-
 -τον δὲ τῆς τραπέζης ἐκάθητο ἄγγελος το-
 -τοφόρος, κρατῶν ἐν τῇ χειρὶ αὐτοῦ θυγόν·
 ἐξ ἀριστερῶν δὲ ἐκάθητο ἄγγελος πύρινος,
 ὅλος ἀνιλέως καὶ ἀπότομος, ἐν τῇ χειρὶ
 αὐτοῦ κρατῶν σάλπιγγα ὕδρον αὐτῆς κατ-
 -έχων πῦρ πυρφάγον δοκιμαστήριον τῶν
 ἁμαρτωλῶν, καὶ ὁ μὲν ἀνὴρ ὁ θαυμασιος
 ὁ καθήμενος ἐπὶ τοῦ θρόνου, αὐτὸς ἐκριν-
 -εν καὶ ἀπεφῆνατο τὰς ψυχάς· οὐ δὲ δύο
 ἄγγελοι οἱ ἐκ δεξιῶν καὶ ἀριστερῶν
 ἀπεγράφοντο· ὁ μὲν ἐκ δεξιῶν ἀπεγράφ-
 -ετο τὰς δικαιοσύνας, ὁ δὲ ἐξ ἀριστερῶν
 τὰς ἁμαρτίας· καὶ ὁ μὲν πρὸ προσώπου
 τῆς τραπέζης, ὁ τὸν θυγόν κατέχων, ἐ-
 -θυγίασεν τὰς ψυχάς, καὶ ὁ πύρινος
 ἄγγελος, ὁ τὸ πῦρ κατέχων, ἐδοκίμασεν
 τὰς ψυχάς· καὶ ἠρώτησεν Ἀβραάμ τὸν

ἀρχιστράτηγον Μιχαήλ· τί ἐστὶν ταῦ-
τα ἃ θεωροῦμεν ἡμεῖς; καὶ εἶπεν ὁ ἀρ-
χιστράτηγος· Ταῦτα ἅπερ βλέπεις, ὅς-
τι ἐστὶν ἡ κρίσις καὶ ἅντα
ποδοῖς. — (وصفت نامۀ ابراهیم صورت اوّل فصل ۲)

ترجمہ۔ درمیان آن دو در تختی قائم بود..... و مردی عجیب
بر آن نشسته بود و میزی که شباهت بلور داشت تماماً از
طلا و کتان نازک (بَرّ) قائم و بر روی آن مینگینایی نهاده شد
که مظهر آن شش ذراع و عرض آن ده ذراع و بر طرف راست و چپ
دو فرشته ایستاده بودند که کاغذ و مرکب و قلم میداشتند و
پیش روی مین فرشته نورانی نشسته بود که در دست خود مین
میداشت و بر طرف چپ فرشته تماماً آتشین و بی رحم و متعبد
نشسته بود که در دست خود کمر نامیداشت و در آن کمر آتش
سوزنده که معیار کناهکاران میباشد میداشت. و خود آن
مرد عجیب که بر آن تخت نشسته بود ارواح را دآوردی میکرد و
بر ایشان فتوی میداد و آن دو فرشته که بر دست راست و چپ
میبودند در دفری مینوشند آنکه بر دست راست بود اعمال
عادلان را و آنکه بر طرف چپ بود کناهان را مینوشت و آنکه پیش
مین بود و آن مین را مینداشت ارواح را می سفید و آن فرشته

آتشین (او که آتش می داشت) ارواح را می آزمود - و ابراهیم از
 صبا بابل سپه سالار پرسید - این چیزهایی که ما آنجا را می بینیم
 چیست - و آن - سپه سالار گفت - ای ابراهیم مقدس این چیزها
 کی بینی دآوری و جزاست انتهی - (وصیت نامه ابراهیم ص ۱۲)
 اول باب ۱۲ - و بعد از آن نوشته شده است که حضرت ابراهیم
 دید که هر روحی که اعمال حسنه و افعال رذیله او برابر است نه
 در زمره ناجیان و نه در عدت هلاک شدگان شمرده میشود
 بلکه در جایگاه مابین هر دو باشد قرار میگیرد - و این امر مثل
 آنست که در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) مکتوب است -
 وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ

از آنچه گفته شد آشکار میشود که حضرت

محمد آن ذکر مہر انرا که در فرشت از این کتاب جعلی که نهمینا چہا
 صد سال قبل از هجرت در مصر تصنیف شده بود اخذ نمود و
 میتوان گفت که آن اطلاعی را که از آن کتاب بهم رسانید از ما را
 قطعی که کثیر کش بود حاصل کرد - و اما اصل آن تعلیمی که نسبت
 بآن میزان در وصیت نامه ابراهیم مندرج است نزد کتاب
 مقدس بلکه در کتابی بسیار قدیمیستی به کتاب الأموات یافت
 میشود - مخفی نمائاد که بسیار دفعه های این کتاب الأموات

از بود مذهب مصریان بت پرست گرفته شده است زیرا ایشان
 گمان برده بودند که آن کتاب تصنیف یکی از نبیهاست که اسم او
 تھوت بودی باشد و از آن سبب آنرا با نغمه های مردگان در مقبره
 می خواندند تا اموات از آن کتاب در آخرت هم تعلیم یابند - و در
 کتاب بر سر فصل ۲۵ تصویر پیت که آنرا در اینجا نقل کردیم - و هر
 کس بر این تصویر نظر افکند می بیند که دو بت مستقیم حور و آنیو قلب
 شخص عادل مرده را در برابر او نهاده می بیند و در برابر وی دیگر
 نشان بتی دیگر است که اورامئات یعنی راستی می نامیدند - و
 خدائی دیگر که تھوت مذکور باشد حساب آن بت را در طولومار
 می نویسند و آن ارقامی که در این صفحه بر بالای میزان مندرج است
 به حروف مصری مذهب مکتوب است و هی هده - آسر - اوف -
 عانج - ماخرؤ - ر - طاف - ماخبت - نج - م - خنت - سح
 - زطف - آب - آف - نف - آیف - ر - اسنف - ن -
 آسر - ماخرؤ - نرؤ - آعا - خنت - حسرت ائما - زط - ان
 - تھوت - نب - ان - نو - پا - پ - تھوت - زطو -
ترجمه - آسر عادل شمرده شده است -
 میزان در مقام خود برابر است در وسط دیوانخانه الهی - میگوید
 - دل برای وی دلش بجای خوش در آسر عادل شمرده شده داخل

بشود - باشد که هُوتِ خدای بزرگ در شهرِ حَسْرَتِ مالک شهر
 هَرُ مِلّیس مالکِ کلماتِ هُوتِ (یعنی نبوت) چنین بگوید: اَنَهُ
 - واضح باد که بر بالای سر بعضی از بنهائی که در این تصویر منقش
 میباشد اسامی آنها بجزوف مصری مرفوم است و مصنف
 این اوراق آنها را بجزوف فارسی نیز نوشت تا مطالعه کنندگان
 بهتر بفهمند - و آنچه بر بالای آن حیوان هولناک مکتوب است این
 طر - خِفَنُؤ - ن - عام - نِبْت - اَسْنِی - عام - اَمْنِی -
ترجمه - مغلوب سازنده دشمنان به بلعیدشان خوانند
 عالمِ امواتِ حیوانِ عالمِ اموات - و نزدیکِ آن حیوانِ مذبحِست
 پرازهدا که بر درِ مقدّس دروئی قائم میباشد - و آن داور
 تختِ نشین که در آن مقدّس نشسته با روحِ آن مِسْتِ بر حسب
 آنچه هُوتِ نوشته است سلوک می نماید - خودِ اَسَرِ خدای
 محسنِ میباشد و القابش بارقامِ معری بدینطور مرفوم است -
 اَسَر . اَن . نَفَر . نُر . نِب . عَالُخ . نُر . اَعَا . حِی . زِت .
 حَسَر . سِتَو . اَکَر . خُنْی . اَمْنِی . نُر . اَعَا . نِب . اَبَط .
 سُن . مَحْج . نُر - **ترجمه** - اَسَر وجودِ بنکِو خدا مالکِ
 حیاتِ خدای بزرگ حاکمِ ابدِ سَر و رِ بهشت و دوزخ در عالمِ
 امواتِ خدای بزرگ مالکِ شهرِ اَبَطِ پادشاهِ اَزَلِ خدا - انهی

واضح باد که اسم آسر در جزء اول این تصویر بآن مثبت عادل داد
 میشود و از آن رو که او بآن معبود متقدّس شده است - وزیر آن نمّت
 بارها این الفاظ مرفوم است - غانغ . آسر . یعنی حیات و
 سلام - پس از آنچه گفته شد ظاهر است که هر آنچه در
 قرآن نسبت بآن میزان مکتوبست از این پیروی صادر شده است
 در احادیث است که حضرت محمد در معراج خود

حضرت آدم ابوالبشر را دید که گاهی کریمه وزاری میبماند و گاهی
 خوش و خرم میکرد چنانکه در مشکوٰۃ المصابیح صفحه ۵۲۱ مندرج
 است - فلما فتح علونا السماء الدنيا اذا رجل قاعد على هيئة أسود
 وعلى يديه أسود اذا نظرت قبل يمينه ضحك واذا نظرت قبل شماله
 بكى فقال مرحبا بالنبى الصالح والابن الصالح قلت لجبرئيل من هذا
 قال هذا آدم وهذه الأسود عن يمينه وعن شماله نتم بذية اهل
 اليمين منهم اهل الجنة والأسود التى عن شماله اهل النار فاذا
 نظرت عن يمينه ضحك واذا نظرت قبل شماله بكى - ترجمه - وچو
 در را باز کرد بآسمان پائین ترین برآمدیم - اینک مردی نشسته
 که بردست راست وی سپاهها و بردست چپ وی سپاهها
 بود - چون بطرف راست خود نگرید خندید و چون بطرف چپ
 خود نگرید گریان گشت - و گفت، مرحبا به نبی بنو کار و به پسر

بنکوکار - به جبرائیل گفتم این کیست - گفت این آدم است و
 این سپاهما بر دست راست و بر دست چپ وی ارواح پیرانش
 می باشند پیراهل دست راست از ایشان اهل بهشت اند و آن
 سپاهمائی که بر دست چپش اند اهل جهنم می باشند پس چون
 بسوی راست خود میسرگردی خندد و چون بسوی چپ خود
 می نگرد کر بان میشود

مخفی نمائاد که اصل این حدیث بنزد کتاب
 وصیّت نامه ابراهیم موجود است زیرا در آن کتاب (صورت اول
 فصل ۱۱) چنین مکتوب است - Ἐστρεψεν δὲ ὁ Μιχαήλ -
 τὸ ἄρμα καὶ ἤνευκε τὸν Ἀβραάμ ἐπὶ τὴν
 ἀνατολὴν ἐν τῇ πύλῃ τῇ πρώτῃ τοῦ οὐ-
 -ρανοῦ. καὶ εἶδεν Ἀβραάμ δύο ὁδοὺς. ἡ
 μία ὁδὸς στενὴ καὶ γεθλιμμένη καὶ ἡ
 ἑτέρα πλατεῖα καὶ εὐρυχωρὸς, καὶ εἶδ-
 εν ἐκεῖ δύο πύλας. μία πύλη πλατεῖα
 κατὰ τῆς πλατείας ὁδοῦ, καὶ μία πύλη
 στενὴ κατὰ τῆς στενῆς ὁδοῦ. ἔξωθεν
 δὲ τῶν πυλῶν τῶν ἐκείσε τῶν δύο, ἴδεν

ἄνδρα καθήμενον ἐπὶ θρόνου κεχρυσωμέν-
 -ου· καὶ ἦν ἡ ἰδέα τοῦ ἀνθρώπου ἐκείνου
 φοβερά, ὁμοία τοῦ δεσπότου· καὶ ἔδον ψυχ-
 ᾶς πολλὰς ἐλαυνομένας ὑπὸ ἀγγέλων
 καὶ διὰ τῆς πλατείας πύλης εἰσαγόμεν-
 -ας, καὶ ἔδον ἄλλας ψυχὰς ὀλίγας καὶ
 ἐφέροντο ὑπὸ ἀγγέλων διὰ τῆς στενῆς πύ-
 -λης, καὶ ὅτε ἐθεώρει ὁ θαυμάσιος ὁ ἐπὶ
 τοῦ χρυσοῦ θρόνου καθήμενος διὰ τῆς
 στενῆς πύλης ὀλίγας εἰσερχομένας, διὰ
 δὲ τῆς πλατείας πολλὰς εἰσερχομένας,
 εὐθὺς ὁ ἀνὴρ ἐκεῖνος ὁ θαυμάσιος ἤρ-
 -παξεν τὰς τρίχας τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ
 καὶ τὰς παρειὰς τοῦ πώγωνος αὐτοῦ καὶ
 ἔρριψεν ἑαυτὸν χαμαὶ ἀπὸ τοῦ θρόνου
 κλαίων καὶ ὀδυρόμενος· καὶ ὅτε ἐθεώρ-
 -ει πολλὰς ψυχὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς
 στενῆς πύλης, τότε ἀνίστατο ἀπὸ τῆς

γῆς καὶ ἐκαθέζετο ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ
ἐν εὐφροσύνῃ πολλῇ χαίρων καὶ ἀγαλ-
-λομενος. ἠρώτησεν δὲ ὁ Ἀβραὰμ τὸν
ἀρχιστράτηγον· Κύριε μου ἀρχιστρά-
-τηγε, τί ἐστὶν οὗτος ὁ ἀνὴρ ὁ παν-
-θαύμαστος, ὁ ἐν τοιαύτῃ δόξῃ κοσμοῦ-
-μενος, καὶ ποτὲ μὲν κλαίει καὶ ὀ-
δύρεται, ποτὲ δὲ χαίρεται καὶ ἀγάλλ-
-λεται; Εἶπεν δὲ ὁ ἀσώματος, Οὗτός
ἐστὶν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, ὁ ἐν
τοιαύτῃ δόξῃ, καὶ βλέπει τὸν κόσμον,
καθότι πάντες ἐξ αὐτοῦ ἐγένοντο· καὶ
ὅτε ἴδῃ ψυχὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ
τῆς στενῆς πύλης, τότε ἀνίσταται
καὶ κάθηται ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ
χαίρων καὶ ἀγαλλόμενος ἐν εὐφροσ-
-ύνῃ, ὅτι αὕτη ἡ πύλη ἡ στενὴ τῶν
δικαίων ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς τὴν

ζωήν, καὶ οἱ εἰσερχόμενοι δι' αὐτῆς εἰς τὸν
 παράδεισον ἔρχονται· καὶ διὰ τοῦτο χαί-
 -εν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, διότι θεωρεῖ
 τὰς ψυχὰς σωζομένας· καὶ ὅταν ἴδῃ ψυ-
 -χὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς πλα-
 -τείας πύλης, τότε ἀνασπᾷ τὴν τρίχας
 τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ καὶ ῥίπτει ἐαυ-
 -τὸν χαμαὶ κλαίων καὶ ὁδορόμενος
 πικρῶς· διότι ἡ πύλη ἡ πλατεία τῶν
 ἁμαρτωλῶν ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς
 τὴν ἀπώλειαν καὶ εἰς τὴν κόλασιν
 τὴν αἰώνιον. — ترجمه — ومیکائیل عزایه دابر

که دانیده ابراهیم را بجوی مشرف در دروازهٔ اول آسمان
 رسانید - و ابراهیم دو راه دید یک راه شک و دشوار و راه
 دیگر فراخ و وسیع و انجام داد و دید یک در فراخ مطابق آن راه
 فراخ و یک در شک مطابق آن راه شک - و بیرون از آن دو
 که انجام بود مردی بر تخت مطلق نشیند و صورت آن
 شخص هایل بود مثل خداوند و ارواح عذبه دیدند که بفرشتگان

رانده و از در وسیع در آورده میشوند و ارواح کی دیگر دیدند
 و آنها بفرشتگان از آن در شک آورده میشوند - و چون انقض
 عجب که بر آن تخت طلایی نشسته بودی دید که از در شک
 ارواح کی و اما از در وسیع بسیار داخل میشوند فی الفور آن
 مرد عجب مویهای سر خود و طرفین ریش خود را گرفته خود را
 کربان وزاری کنان از تخت بر زمین انداخت - و چون مبدد
 که ارواح بسیار از در شک داخل میکردند آنگاه خوش و خرم شد
 باشد امانی عظیم از زمین برخاسته بر تخت خودی نشست
 - و ابراهیم از سپه سالار (یعنی از میکائیل) پرسید - احو
 اقام سپه سالار گشت این مرد پنهان عجب که با پنهان جلا
 آراست و گاهی کرب و زاری میکند و گاهی شادمان و
 خرم میگردد - و آن بی حسد گفت - این شخص که در این پنهان
 جلال است آدمی نیست آفریده شده ی باشد و جهان را شایسته
 میکند زیرا که از وی پیداشدند و چون می بیند که ارواح
 بسیار از در شک داخل میشوند آنگاه باشد امانی برخاسته
 و خوش و خرم شده بر تخت خودی نشیند و آنرو که آن در شک
 عادلان است که مؤدی بها باشد و آنرا که از آن داخل
 میکردند به بهشت در میآیند و آدمی نیست آفریده شده از اینجه

شادمان میگردد زیرا می بیند که آن ارواح نجات می یابند
 - و چون می بیند که ارواح بسیار از در وسیع داخل میشوند
 آنگاه موبهای سر خود را می کند و به تلخی گریان و زاری کنات
 خویش را بر زمین می اندازد زیرا آن در وسیع کناه کار داشت
 که مؤدی بجلالت و سزای ابدی می باشد انتهی

و اگر چه آسانست که شخصی عالم ثابت کند
 که بسیار چیزهای دیگر نیز علاوه بر آنچه ذکر شد از آنچه در قرآن
 و در احادیث مندرج است از کتابهای جعلی مسلمان نادان
 و با از تصنیفات باطله بدعیان مأخوذ گشته اما شاید آنچه
 قبل ذکر شده است کفایت میکند و حالا در آخر این فصل
 مناسبی دارد که پرسیم که چون حضرت محمد این قدر مطالب را
 از کتابهای باطل پذیرفته است آیا از کتاب محمد صلی الله علیه و آله
 از انجیل و از رساله های حواریین نیز چیزی اخذ نموده یا نه نموده
 - و در جواب این سؤال مهم واضح باد که فقط در یک آیه قرآن
 آیه انجیل و شاید در یک موعی در احادیث مشهورترین چیزی
 از رساله پولس رسول افساس شده است زیرا (۱) در سوره
 اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۳۸) مکتوب است - اِنَّ الَّذِیْنَ كَذَّبُوا
 بِالْآیَاتِ وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْعَلُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ

الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخَيْلِ - **ترجمه** - وانا نكفك
 کردند بآبهای ما و سرکشی کردند از آن باز نشود برایشان
 درهای آسمان و نه درآیند بهشت را تا بیرون آید شر درخیمه
 سوزن و آخر این آیه از اناجیل مأخوذ است زیرا در انجیل لوقا
 (باب ۱۸ آیه ۳۵) چنین مکتوب است - $\epsilon\upsilon\kappa\omicron\pi\omega\tau\epsilon\rho\omicron\nu$

$\gamma\acute{\alpha\rho} \epsilon\sigma\tau\iota \kappa\acute{\alpha}\mu\eta\lambda\omicron\nu \delta\epsilon \tau\rho\upsilon\mu\alpha\lambda\iota\alpha\varsigma \rho\alpha\phi\text{-}$
 $\acute{\iota}\delta\omicron\varsigma \epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu, \eta \pi\lambda\acute{o}\upsilon\sigma\iota\omicron\nu \epsilon\iota\varsigma \tau\eta\nu \beta\alpha\sigma\iota\lambda\text{-}$

سوزن - **ترجمه** - زیرا که دشمن شر از سوراخ سوزن
 $\epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu$ $\theta\epsilon\omicron\upsilon \epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu$

آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا - و همین
 مطلب در انجیل متی (باب ۱۹ آیه ۲۴) و در انجیل مرقس (باب
 ۱۰ آیه ۲۵) نیز مندرج است

و (۲) در احادیث از ابی هریره نوشته

شده است که حضرت محمد گفت که خدا بی‌عالی فرموده است
 - $\alpha\chi\tau\epsilon\delta\tau\iota \lambda\epsilon\iota\beta\alpha\delta\iota \tau\eta\varsigma \alpha\lambda\eta\theta\iota\eta\varsigma \mu\alpha\lambda\alpha \epsilon\iota\pi\epsilon\nu \delta\alpha\tau\iota \omega\lambda\alpha \alpha\upsilon\tau\iota$

$\sigma\epsilon\mu\epsilon\tau\iota \omega\lambda\alpha \chi\epsilon\rho\epsilon\tau\iota \epsilon\pi\iota \tau\eta\varsigma \beta\iota\sigma\tau\eta\varsigma$ (مشکوۃ المصابیح صفحه ۴۸۷)
 - **ترجمه** - مهتا کرده ام برای بندگان بنکوی خود آنچه را

که چشمتی ندید و نه کوشی شنید و بر خاطر بشر خطو و نکود - واضح
 باد که این قول خدای عز و جل از رساله اول پولس رسول بفرنیسا

(باب ۲ آیه ۹) اثبات شده زیرا در اینجا چنین مکتوب است

Ἄ οφθαλμὸς οὐκ εἶδε καὶ οὐς οὐκ ἤκου-
-σε, καὶ ἐπὶ καρδίαν ἀνθρώπου οὐκ ἀνέβη,
ὅσα ἡτοίμασεν ὁ Θεὸς τοῖς ἀγαποῦσιν αὐτον.

ترجمه - چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و بخاطر
انسان خطور نکرد (یعنی) آنچه خدا برای دوستداران خود
مهیّا کرده است انهمی

حاصل کلام اینکه ادعای معترضین که بر آنند
که انجیل و کتابهای دیگر مسیحیان و خصوصاً بعضی صحیفه‌ها
جعلی بدعتیان قدیم یکی از پیامبر تعالیم دین اسلام بوده است
هرگز قابل انکار نمیباشد.

فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضین که حکماً میگویند که بعضی
از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم
زردشتیان و هندو ما خود گشته

از تصدیقات مؤرخین عرب و یونان معلوم است که قبل از

نواد حضرت محمد و در ایام وی پادشاهان ایران بسیاری از
 بمالک عرب حکمرانی می نمودند - ابو الفدا ما را مطلع ساخته است
 که انوشیروان کبیری افواج خود را در سلطنت جنه فرستاده
حارث ملک آن مملکت را از تختش اخراج نموده منذر ماء التما
 که مطیع خود بود بعوض وی بر سر پشاهی بنشاند - و بعد از آن
 و بعد از آن همان پادشاه نامدار متون خود را که وهرز سپه
سالار بود به پن روانه داشته و اهل حبش را خارج کرده و پند
 اولاً ابوالتیف را بر تخت اجدادش جاداد (ابو الفدا باب ۲) و
 اما بعد از چندی خود وهرز تخت نشین کرده و سلطنت را
 با ولاد خویش سپرد (سیره الرسول تصنیف ابن هشام صفحه ۲۴
 و ۲۵) - و ابو الفدا چنین میگوید - كانت المناذرة الی نصر بن
ربیعہ عمالاً للالاکاسره علی عرب العراق یعنی اولاد منذر که همان
نام را داشتند و در نخل نصر بن ربیعہ بودند عمال اکاسره پادشاهان
ایران بر عربیان عراق بودند (باب ۴) - و دربارهٔ بن بنو چنین
میگوید - ثم ملک الهمین بعد هم من الحبشة اربعة ومن القر من
ثمانیه تصاری الهمین للاسلام - ترجمه - آنکاه بعد از ایشان
(یعنی بعد از اهل حمیر) چهار نفر از اهل حبش و هشت نفر از اهل
فارس بر بن سلطنت نمودند آنکاه بن از آن اسلام کردند -

لهذا اشکار است که اهل ایران در ایام حضرت محمد و قبل از آنیم
 با اهل عرب معاشرت کلی داشتند و چونکه ایشان از اعراب ^{میشد} جاهل
 در علوم و مدنیت بدنهاست بیشتر ترقی کرده بودند مناسب بود
 که دین و رسوم و علومشان بر اعراب تأثیر فراوان کند - و هم از
 نواریج و هم از شهادت و تفسیر قرآن هویدا است که حکاینها و اشعار
 ایرانیان در میان طوایف جزیره العرب انتشار کلی داشت -
 و بر حسب این است آنچه ابن هشام ما را اعلام کرده است چون
 میگوید که در ایام حضرت محمد اهل عرب قصه های رسنم و اسفند ^{بار}
 و پادشاهان قدیم ایران را نه فقط شنیده بودند بلکه بعضی از فرشت
 آنها را پسندیده با آن حکاینها که در قرآن مندرج است مقابله
 مینمودند - و آنچه ابن هشام میگوید این است - والتقریر بن
 الحارث بن کلدة بن عامر بن عبد مناف بن عبد الدار بن
 فصى كان اذا جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم مجلسا فادعا
 فيه الى الله تعالى وتلا فيه القرآن وحذر فرسما اصاب الام
 الخالصة خلفه في مجلسه اذا قام فحدثهم عن رسنم الشدید وعن
 اسفندبار وملوك فارس ثم يقول والله ما محمد باحسن حديثا
 متى وما حديثه الا اساطير الاولين اكتبها كما اكتبها فانزل الله
 فيه وقالوا اساطير الاولين اكتبها في ثوب على بكرة واصبلا

مُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ
 غَفُورًا رَحِيمًا وَنَزَلَ فِيهِ إِذْ نُثِّلَ عَلَيْهِ الْإِنشَاءُ قَالَ أَسَاجِرُ الْأَوَّلِينَ
 وَنَزَلَ فِيهِ وَبَلَّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فَبَعَثُ الْإِبْرَاهِيمَ نُسْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ بَعَثُ
 مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَهُ جَمْعُهَا فَبَعَثُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - **موضوعه** -
 واقع شد و فهمید که رسول الله صلعم مجلس منعقد نمود پس در آن
 مجلس بنزد خدا بعالی دعا کرد و فرمود آن درس بخواند و فرمودش را
 نرسانید از آنچه بامتهای خالی (یعنی بی ایمان) اتفاق افتاد
 بود که نضر بن حارث بن النخ در مجلسش بعد از وی آمد و چون
 برخاست پس با ایشان دربارهٔ رسم زور آورد و اسفندبار و
 پادشاهان فارس تکلم نمود آنکاه می گفت - ثم بعد از محمد در
 گفتگو از من بهتر نیست و گفتگوی وی هیچ نیست جز افسانه‌ها
 پیشینان او آنها را نویسانده است چنانکه من آنها را
 نویسانده‌ام - پس خدا در بارهٔ وی این آیه را نازل فرمود -
 وَكَفَنَّا مِثْلَ مَا نَسَبُوا مِنْهُمْ أَنْ يَكُونَ نَسَبًا لَكُمْ أَنْ
 خوانده میشود بر او بامداد و شب آنکاه بگوید و فرستاد آنرا آنکه
 میداند پنهان برادر آسمانها و زمین بدرسش که او باشد از نزد
 مهربان (سورهٔ فرقان یعنی سوره ۲۵ آیه ۷ و ۸) - و در بارهٔ
 او نازل شد که - چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانه‌ها

پیشبنادنت (سوره فم یعنی سوره ۸ آیه ۱۵) - و در باره
 او نازل شد که - وای بر هر دروغگوی کناهاکاری که میشود
 آیات خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میکند سرکشی کن
 چنانکه گویانی شنود آنرا پس مرده ده او را بعد از آن در دناک
 (سوره جاثیه یعنی سوره ۵۴ آیه ۷ و ۸) و البتّه آن حکایت‌های
 دسّم و اسفند بار و پادشاهان فارس همان بود که فردوسی
 فرمایند از اّپام حضرت محمد آنهارا از آنچه دهقان جمع کرده بود
 برشته نظم کشیده در شاه نامه مندرج ساخت - و می‌نویسند
 گفت که چون اعراب قصّه‌های ملوک دیگر را می‌خواندند البتّه
 از قصّه جمشید غافل و بیخبر می‌ماندند و امسانه‌های معراج اَرنا
 و براف و زردشت و توصیف بهشت و پُل چنود و درخت
 خواپه و حکایت حد و راهر من از ناریکی اولای قدیم از ایشان
 مخفی و مجهول نبود - پس الآن تکلیف ما اینست که اینرا با دقّت
 تمام استفسار و تفتیش نمائیم که آیا این امور و امثال آنها بر
 خود قرآن و بر احادیث مروجه اهل اسلام بی تأثیر مانده است
 بانه چونکه معترضین بر آنند که هر یک از این چیزها بیک طوره
 بر قرآن و هم بر احادیث اثر کل داشته است بنوعیکه البتّه حقا
 و اعتقادات ابرائیمان قدیم یکی از بنایع دین اسلام گردیده

و نیز میگویند که بسیاری از آن افسانه‌ها هستند که در قدیم الایام
 در ایران منتشر بود مختص یا پراکنده نبود بلکه در میان هندو
 قدیم نیز که از هرات کوچ کرده به هند انتقال نموده بودند اندک
 بافت زبر که بعضی از آن اوهام و خیالات و تصورات کوبارث
 عقلی مذهبی هر دو طایفه بود و بعضی از آنها بعد از آن بمرور
 از ایران بهند رسید - اما چونکه مناسب نیست که این قول
 معترضین را بدون دلیل مسلم بداریم اکنون باید ادله آن ادعای
 از ایشان بطلبیم - و در جواب این سؤال میگویند که باید بعضی از
 آیات قرآن و بعضی از احادیث بسیار ما بین و باقیه در کتب قدیمه
 زردشتیان و هندو مندرج است مفاصله کنیم

(۱) حکایت معراج حضرت محمد - آنچه در خود

قرآن درباره معراج و اسری مندرج است در سوره اسری
 (یعنی سوره ۷ که آنرا سوره بنی اسرائیل نیز میگویند) آیه اول
 مکتوبت - وَهِيَ هَذِهِ - سُجَّانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا
 مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ
 الْأَيْنَانِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - ترجمه - دانم پاک بودن
 آنرا که بر دشت بنده اشرافی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی
 که برکت دادیم ما پیرامونش تا بنمایم از آسمان بدرستی که خدا

اوست شنونده بینا - و معلوم است که مابین مفسرین فرق
 اختلاف کل درباره بیان این آیه یافت میشود - و این استی از
 احادیث ما را اخبار می نماید که عایشه می گفت - ما فجد جسد
رسول الله صلعم ولكن الله اسرى بروحه - ترجمه - جسد
 رسول الله صلعم کُفشد و لکن خدا روحش را بشپ برد - و نیز در
 احادیث چنین مرقوم است که حضرت محمد گفت - نام عینی
و قلبی یفطان (سفر الرسول صفحه ۱۳۹) یعنی چشم در خواب و قلب
 من بیدار بود - و از آنچه محیی الدین در تفسیر خود نوشته است
 هویدا می گردد که آن مفسر معراج و اسرای محمد را بطور مجازی مژ
 کرد و پس چونکه چنین میگوید - سبحان الذی اسرى اى انزله
عن الاواحق المادية والتفانص الشبهية بلسان حال الجرد و
الکمال فیمفهم العبودية الذی لا تصرف فيه اصلا لبلا اى في
ظلمة الغواشى البدنية والتعافات الطبيعية لان العروج والقر
لا يكون الا بواسطة البدن من المسجد المحرام اى من مقام القلب
المحرم عن ان يطوف به مشرك القوى البدنية و یرتکب فيه قوا
و خطاياها و يحج غوى القوى الحيوانية من البهيمية والسبعية
المنكسفة سوانا افرالهما و نفرطهما العروها عن لباس الغشبية
الى المسجد الاقصى الذی هو مقام الروح الا بعد من العالم الجسماني

بشهود تجلیات الذات وسجات الوجه و تذكر ما ذكرنا ان نصح
 كل مقام لا يكون الا بعد الترتيب الى ما فوقه لفهم من قوله لزيه
 من اياتنا مشاهد الصفات فان مطالعة تجليات الصفات
 وان كانت في مقام القلب لكن الذات الموصوفة بذلك الصفات
 لا تشاهد على الحال بصفة الجلال والجمال الا عند الترتيب الى مقام
 الروح اى لزيه ايات صفاتنا من جهة انها منسوبة اليها ونحز
 المشاهدون بها البارزون بصورها (تفسير سورة بنى اسرائيل)
 - ترجمه - سبحان الذى اسرى بعنى اورا اذ الايتماى
 مادة واز نقصهاى تشبیهى رها بنده است بزبان حال تجرد
 وكمال درجای مجودیت که در آن هیچ تبدیلی نیست - لبلأ بعنو
 در نار یکی پوششهای بدنی و تعلقات طبیعی زبراعروج و ترقی
 جز بوسیله بدن نمیشود - من المسجد المحرام بعنى از انجاى سکه
 قلب منع کرده شده است از اينکه قواى بدنی را با خود شریک
 ساخته انزال هواى نماید و از اينکه در آن مرکب کناهان و
 خطاها گردد و نزديک فریبده قوتهاى حیوانی از بصیرت و وحشت
 پناه برد که زیادتى و مبالغه آنها بطور بد فاش میشود تا آنها از
 لباس فضیلت برهنه گردد - الى المسجد الأقصى که آمنت جای
 آن روحی که از عالم جسمانی بسیار دور است بسبب ظاهر شد

مجلبات ذات و جلالهای وجه (خدا) و بیاد آور آنچه ذکر کردیم
 که تصبیح هر معنای کرده نمیشود جز بعد از ترقی کردن با تمغایم که
 بالا تر از آن باشد تا بفهمی دربارهٔ قول وی - لثربه من آياتنا مشاهد
 نمودن صفات زبیرا هر آنکه برین بر مجلبات صفات اگر چه در
 مقام قلب هم باشد اما آن دانست که بآن صفاتها موصوف است
 کمال را بصفت جلال و جمال مشاهده نمی نماید جز و فیه که ترقی
 کرده است بمقام روح - یعنی آیات صفاتمان را بوی نشان بدین
 از اینجهت که آنها بما مفسوبیت و ما مشاهده کتده آنها و ما
 صورتهای آنها هستیم

لهذا اکرم شهادت خود حضرت محمد و عائشه
 و نسیه یحیی الدین را قبول کنیم آشکار است که معراج حضرت محمد
 فقط مجاذی بود و نه حقیقی - اما آنچه ابن اسحق و دیگران میگویند
 بالکل برخلاف این رأی میباشد زیرا ابن اسحق میگوید که حضرت
 محمد فرمود که حضرت جبرئیل دو باره او را بیدار کرد و او بار دیگر
 خوابید پس میگوید - فماتت الثالثة فماتت فماتت فماتت
 بعضدی فماتت معه فخرج الی باب المسجد فاذا رأته ایضاً بین
 البغل والحماری فخذ به جناحان یحضر بهما رجلین یضع یده فی
 منتهی طرفه فمخانی علیه ثم خرج معی لا یفوتنی ولا أفوته قال ابن اسحق

وحدثت عن فتاده انه قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما دنوت منه لادركه شمس فوضع جبريل يده على معرفته ثم قال الا شفي يا ابراف مما نضع فوالله يا ابراف ما رجبك عبد الله قبل محمد اكرم على الله منه قال فاستجبها حتى ارفض عرفا ثم فرحت حتى ركبته قال الحسن في حديثه فضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومضى جبريل عابه السلام معه حتى انتموا الى البيت المقدس فوجد فيه ابراهيم وموسى وعيسى في نفر من الانبياء فاتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلى بهم ثم انى بانائين في احدهما خمر وفي الاخر لبن قال فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم اناؤ اللبّن فشرب منه وترك اناؤ الخمر قال فقال له جبريل هديت للفظرة وهديت امثاك يا محمد وحرمت عليك الخمر ثم انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة فلما اصبح غدا على فريش فاخبرهم الخبر فقال اكثر الناس هذا والله الامر البين والله ان العبر لظرد شهر من مكة الى الشام مدبرة وشها مقبلة افذهب ذلك محمد في ليلة واحدة ويرجع الى مكة

(سيرة ابن هشام صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹) - ترجمہ - پس

بارسوم نزد من آمده مرا به پای خود زد پس راست نشستم و بازوی مرا گرفت و باوی ایستادم پس نا بد مسجد بیرون رفت

و اینک مرکبی سفید میان فاطر و الاغ در راغهای او بالها بود
 که بانهاده و پای خود را میسود و دست خودش را در رفتهای
 نظرش می نهاد پس مرا بر آن سوار کرد آنگاه با من بیرون شد او
 بر من سبقت نمی جست و من بروی سبقت نمی جستم - این
 استی گفته است - و من حدیث یافتم از فثاده که او گفت - من
 حدیث یافتم که رسول خدا صلعم گفت - و فثکه من نزدیک
 بوی آمدم تا بروی سوار کردم سرکشی کرد پس جبرائیل دست
 خود را بر بال وی نهاد آنگاه گفت - ای براف! آیا از آنچه میبکفی
 چنانداری و بخدا قسم ای براف! قبل از محمد هیچ بنده خدا که نزد
 خدا محترم تر از او باشد بر نوسوار شده است - پس بنوعی
 شرمیده شد که عرف از وی جاری گشت - آنگاه فرار گرفت
 تا بروی سوار شدم - حسن در حدیث خود گفته است -
 رسول خدا صلعم هرفت و جبرائیل ع با وی هرفت تا به بیت
 المقدس رسید پس در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را در دست
 از انبیا یافت پس رسول خدا صلعم بر ایشان امامت کرده با
 ایشان نماز خواند پس دو ظرف آورد که در یکی از آنها شراب
 و در دیگری شهر بود گفته است - پس رسول خدا ص ظرف
 شیر را گرفته از آن نوشید و ظرف شیر را واکنازد پس جبرائیل

بوی گفت - ای محمد بفطرت هدایت شدی و امت تو هذا
 شدند پس شراب بر شما حرام کرد بد آنگاه رسول خدا صلعم بمکه
 مراجعت نمود پس چون صبح شد بنزد فرشتی رفته ایشانرا از این
 خبر اطلاع داد پس بسیاری از مردم گفتند - قسم بخدا این امر هویدا
 قسم بخدا که رفتن قافله از مکه بشام يك ماه طول میکشد و برگشتن
 آن یکماه پس محمد در يك شب آنرا میبرد و بمکه بر میگردد - و نیز
 در مشکوه المصابیح چنین مکتوب است - عن قتاده عن اخی بن
 مالک عن مالک بن صعصعة ان نبی الله صلی الله علیه وسلم
 حدثهم عن ليلة اُسرى به بینما انا فی الحظیم و ربما قال فی الحجر
 مضطجعا اذا نانی آیت فتق ما بین هذه الی هذه یعنی من تعرفو
 نخره الی شعرته فاستخرج قلبی ثم اُنبث بطسیت من ذهب ملو
 اهما نأفیسل قلبی ثم حشی ثم اعبدونی رواه ثم غسل البطن بماء
 زمزم ثم ملئ اهما نأ و حکم ثم اُنبث بدابة دون البغل و فوف الحمار
 ابصر فقال البراق یضع خطوه عند اقصی طرفه فحلت علیه فانطلق
 فی جبریل حتی فی السماء الدنیا فاستنقح قبل من هذا قال جبریل
 قبل و من معک قال محمد قبل و قد ارسل الیه قال نعم قبل مرحبا
 به فتم الی و جاء ففتح فلما خلصت فاذا هما آدم فقال هذا ابوک آدم
 فسلم علیه فسلمت علیه فرد السلام ثم قال مرحبا بالابن الصالح

والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الثانية فاستنقذ قبل
من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا لرسول اله
قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت اذ ابيى وحبسى
وهما ابنا خالة قال هذا حبسى وهذا حبسى فسلم عليهما فسلت فرقا
ثم قال مرجبا بالانخ الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب الى السماء الثالثة
فاستنقذ قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا
ارسل اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت اذ ابيى
قال هذا يوسف فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الرابعة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل
اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت فاذا ادره
فقال هذا ادره فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الخامسة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل
اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت فاذا اهارون
قال هذا اهارون فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء السادسة فاستنقذ
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل

الیه قال نعم فیل مرجبا فتم الجی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسی
 قال هذا موسی فسلم علیه فسلت علیه فردّه ثم قال مرجبا بالآخر
 الصالح والنبی الصالح فلما جاوزهت بکی فیل لهما ینبکبک قال ابوک
 لآلک غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من آمنه اکثر من یدخلها
 من اثمی ثم صعذب الی السماء السابعة فاستنفع جبرئیل فیل
 من هذا قال جبرئیل فیل ومن معک قال محمد فیل وقد بعث الیه
 قال نعم فیل مرجبا به فتم الجی جاء فلما خلصت فاذا ابراهیم قال
 هذا ابوک ابراهیم فسلم علیه فردّه السلام ثم قال مرجبا بالابن الصالح
 والنبی الصالح ثم رفعت الی سدره المنتهی فاذا نبهها مثل فلان
 هجر واذا ورثها مثل اذان القبلة قال هذا سدره المنتهی فاذا
 اربعة انصار نهران باطنان ونهران ظاهران قلت ما هذان باجبرئیل
 قال اما الباطنان فنهان فی الجنة واما الظاهران فالنیل والفرات
 ثم رفع لی البیت المعمور ثم ابنت باناء من خمر وانا ومن لبن وانا
 من عمل فاخذت اللبن فقال هی الفطرة انت علیها وامتک -
 (مشکوۃ المصابیح صفحہ ۵۱۱ الی ۵۲) - **ترجمہ** - از مناد
 از افس بن مالک از مالک بن صعصعہ کہ پیغمبر خدا صلعم با ایشان
 در باره شیئی کہ در شب برده شد گفت - ما دامیکہ من در حطیم
 (و شاید گفتہ باشد در حجر) خوابیدہ بودم اینک آہندہ بنزد

من آمد پس آنچه از این نا اہن است (یعنی از نا و کلوش نا بوی زھا) شکاف پس دل مرا بیرون آورد آنکاء پیالہ از طلا پر از اہمان نزد من آورده شد پس دلم شسته شد آنکاء در اندرون نهادہ شد آنکاء بحالت اول برگشتم (و در رواہی) - آنکاء شکر را باب زمزم شست آنکاء از اہمان و حکمت پر کرده شد) آنکاء مرکب کوچکتر از فاطر و بلندتر از لاغ کہ ببراقتی بود و پای خود پشتر نزد آخر نظرش مینہاد نزد من آورده شد - پس بر آن سوار شدم و جبرائیل مرا برد نا با آسمان نزد پاکترین رسیدم و خواست کہ در را باز کند گفتہ شد این کہت گفت جبرائیل گفتہ شد و بانو کہت گفت محمد گفتہ شد و نزد وی فرستادہ شد گفت بلی گفتہ شد مر جابوی پس آمدنش کہ آمد چہ مدد خوب است پس بکشود پیر چون رسیدم پس اینک آدم در آنجا بود پس گفت این است پدر آدم پس بوی سلام بگو پس بوی سلام گفتم پس سلام را زد نمود آنکاء گفت مر جابہ پیر بنکو و نبی بنکو - آنکاء بامن بالا آمد نا با آسمان دقم رسید پس خواست کہ در را باز کند الخ - پس چون رسیدم اینک پچی و عیسی و ایشان ہر دو پسران خالہ بودند گفت این پچی و این عیسی است پس بدیشان سلام بگو الخ - آنکاء بامن با آسمان سوم بالا آمد الخ - پس چون رسیدم اینک

یوسف گفت این است یوسف پس بوی سلام بگو پس بوی
 سلام گفتن و سلام را رد نمود آنگاه گفت - سر حیا به برادر و بنکو
 و نبی بنکو - آنگاه بامن تا با آسمان چهارم آمد - آلتخ - پس چون
 رسید پیش اینک ادر پس آلتخ - آنگاه بامن بالا آمد تا با آسمان پنجم
 رسید آلتخ چس اینک هارون آلتخ - آنگاه بامن بالا آمد تا با آسمان
 ششم رسید آلتخ - پس اینک موسی آلتخ - پس چون گذشتم
 که بیست بوی گفته شد چه چیز ترا بگوید آورد گفت کریم میکنم
 زیرا بعد از من جوانی فرستاده شده است که بیشتر از امت
 وی داخل بهشت خواهند شد از آنچه از امت من داخل آن کردند
 - آنگاه بامن تا با آسمان هفتم بالا آمد آلتخ - اینک ابراهیم گفت
 این است پدرت ابراهیم آلتخ - آنگاه تا بدو المنتهی بالا برده
 شدم پس اینک سهوه هایش مثل کوزه های کوزه دان و اینک
 برکهایش مثل کوشهای فیلهها گفت این است سده المنته
 - پس اینک چهار درودخانه دوردخانه باطنی و دوردخانه
 ظاهری - گفتن ای جبرائیل این دوردخانه چیست - گفت اما
 آن دونای باطنی پس دوردخانه در بهشت است و اما آن
 ظاهری پس بنل و فرات است - آنگاه برای من خانه معهود
 برپا کرده شد - آنگاه ظرفی از شراب و ظرفی از شهر و ظرفی از

عسل بنزد من آورده شد - پس شهر را گرفتیم پس گفت این خط را
که تو و امت تو بر آن هستید - و بعد از این همه بسیار چیزهای
دیگر نیز مثل کریمه کردن حضرت آدم مذکور میشود که در اینجا ذکر آنها
لازم نیست

الآن باید استفسار کنیم که آنچه درباره معراج حضرت محمد
مذکور است از کجا اخذ شده و برای تحصیل جواب این سؤال مأم
رجوع بمنابع بکتاب مستقی از نای و پراف نامک که بزبان پهلوی
در ایام اردشیر بابکان نخست چهار صد سال قبل از هجرت تصنیف
شد - و در آن کتاب مندرج است که چون دین زردشپان در
ایران در منزل افتاده بود و مجوسان میخواستند آنرا در قلوب
مردم بحدید نمایند جوانی زردشنی از نای و پراف نام اخبار نمون
او را با آسمان فرستادند تا هر چیز را در اینجا ببیند و خبر آورد و
در آن کتاب مکتوب است که آنجوان عروج نموده از آسمان از طبقه
بطبقه بالا رفت و چون هر چیز را دیده بود او فرمود و پرا امر فرمود
که بزمن مراجعت کرده هر آنچه را مشاهده نموده بزردشپان
بیان کن که آنچه را در آن کتاب از نای و پراف نامک مندرج است
- اکنون دوسه موضع از آن کتاب را اینجا اقتباس میکنیم تا ببینیم
که آیا فی الحقیقه شباهتی است مابین معراج حضرت محمد و معراج

و از آن جای ناراحتی هم ممکن پریم مراد را آورده با مقام روشو
والجین اورمزد و امشاس پندان بردند - انگاه خواستم نماز
(سلام) ادا کنم پیش اورمزد - و مهربان بود گفت که ای خادم
درست (امین) ارثای و براف پاک پیغمبر مازد پستان (اورمزد
پرستان) برویجهان مادی چنانکه دیدی و داضنی براسنی
بخلایق بکوز پرانمکه اورمزد هستم اینجا میباشم - هر که درست
و راست بسکوبد من میبخشوم و میدانم - هی کوبه دانا بان - و
چون اورمزد بدینطور گفت من شکفته می مانده ام ز پر اردوشو
دادم و نندیدم و بانک شنیدم و داضنم که اینست اورمزدانگو
واضح باد که مابین این حکایت معراج آن

دستور مجوسی و آنچه درباره معراج حضرت محمد مذکور شد
مشابهت عجیب یافت میشود - و زردشنان علاوه بر این
فصل دیگر نیز دارند باین معنی که خود زردشت فرستاد از آن
زمان با آسمان صعود نموده من بعد از آن یافت که دوزخ را نیز
مشاهده نماید و در آنجا اهرمن را دید و تمام این داستان
در زردشت نامه که کتاب جعلی است مفضل است درج است
- اما نه فقط در ایران بلکه میان بت پرستان هند نیز این
نوع افسانه ها انتشار یافته است زیرا بر زبان سنسکریٹ

τὸν Ἀβραὰμ ἐπὶ ἄρματος χερουβικού
καὶ ὑψώσεν αὐτὸν ἐπὶ τῆς νεφέλης
καὶ ἐξήκοντα ἀγγέλους, καὶ ἀνῆρ-
χετο ὁ Ἀβραὰμ ἐπὶ ὄχήματος ἐφ'
— (صورت افضل ۱) — ὅλην τὴν οἰκουμένην.

ترجمہ - و میکائیل فرشتہ مقرب نازل شدہ ابراہیم را بر
عربابہ کمر و ب برداشت و در بارہ اشتر فلک بلند نموده او را و
شصت فرشتہ را بر اثر آورد و ابراہیم بر آن مرکب بر بالای مائے
ربع مسکون میگذشت انتہی

و اینست اصل آن مرکب براق نام که در احادیث

مذکور است و اسمش از لفظ عبرانی פָּרָק (باراق) یعنی برف
مأخوذ است - و چیزی مانند اینها در کتاب جعلی خَوُخ -

(فصل ۱۴) نیز یافت میشود - و در این کتابها ذکر آن درخت

سماوی و آن چهار رودخانه نیز مندرج است و اهل یهود

هم در خصوص درخت حیات که در باغ عدن بود میگویند

که بلندی آن پانصد سال راه است (نرگوم یونانیان) و چیزها

بسیار دیگر نیز که پینهایب عجیب است درباره آن میگویند -

و چون اهل اسلام گمان میبرند که چنٹ حضرت آدم در آسمان

بوده است اصل این اشنباه در بعضی کتابهای جعلی و خصوصاً
 در رؤیای پولس (ضلع ۴) یافت میشود - و شاید آنچه
 زردشبنان و هنوز درباره این امور میگویند از این قسم کتابها
 جعلی مأخوذ گشته است و با آنچه در آن کتابها یافت میشود
 از حذف آن بخت پرستان اخذ شده است و بهر حال هیچ شخص
 دانا آن را هباز قبول نمیکند - و اما اگر شخصی پرسد که آیا
 همه این افسانه ها بالکل هیچ بنیاد ندارد باید در جواب او بگوئیم
 که البته هیچ سکه فلزی وجود نمی یافت اگر سکه درست هیچ موجود
 نمیشد که آن دیگرها شباهت آنها برای فریب دادن اشخاص
 نادان ساخته شده است - و همین همه این افسانه های
 معراجهای اشخاص منقرضه جعل شده است از این سبب که در
 کتاب مقدس ذکر معراج حقیقی حضرت خنوخ و حضرت الیاس
 یافت میشود و نیز در آنجا مکتوب است که حضرت عیسی با آسمان
 صعود نمود و پولس رسول در خواب چیزهای سماوی میبردید
 - اما هر کس آنچه را که نسبت با این امور در کتاب مقدس مکتوب
 مطالعه نماید البته خواهد فهمید که تفاوت آنها با آن افسانه ها
 مذکور از زمین تا آسمان است مثل آن فرق که ما بین شانا
 که تماماً افسانه است و تاریخ جهانگشای نادری که بیان واقع

میباشد یافت میشود - و اصل حقیقی جمیع آنچه در احادیث و در افسانه های یهود و نصاری نسبت بد زخمت طوبی و آن چهار رو دخانه مندرج است در تورا و موسی (کتاب پیدایش باب ۲ آیه ۸ الی ۱۷) دیده میشود که مردم نادان افسانه دوست چون آنرا نفهمیده و ندانسته بودند که باغ عدن در نزدیکی بابل و بغداد بود بقوت خنجره خود سبالتنه نموده راستی الهامی را بدروغ و تالیف الهی را بداسنانهای باطل مبدل کردند

(۲) اصل آنچه درباره جنت و حور و غلمان و اجنه و ملک الموت و ذرات کائنات در قرآن و احادیث مندرج است - البته هر مسلمان از جمیع این امور واقفیت و آگاهی کافی دارد و هر آنچه را که نسبت بانها در قرآن و احادیث گفته شده است بخوبی میدانند لهذا لازم نیست که این چیزها را در اینجا مفصلاً بیان کنیم - اما معترضین میگویند که اصل و بنیاد همگی این تعالیم در کتب زود شنیان یافت میشود - و همانا هر که کتاب معصدا سرانجام میداند که اثری از آنها در کتاب هیچ یات از انبیای یافت نمی شود جز اینکه انبیاء و حواریین میگویند که برای ایمانداران حقیقی آرامگاهی هست که آنرا آغوش ابراهیم و جنت با بهشت مینامند - اما ذکر حور و غلمان هرگز در صحف انبیاء و حواریین یافت

نمی شود چنانکه معلوم است - و لکن جمیع این چیزها در کتابها
 زردشپان و اهل هنود سندرچ است و آنچه در آن کتابها در
 اوصاف آنها خوانده میشود با اقوال فرآن و احادیث شباهت
 عجیب غریب دارد - مثلاً آنچه اهل اسلام درباره حورپران (که
 در خصوص ایشان در سوره رحمن یعنی سوره ۵۵ آیه ۷۲ مکتوب است
 حُورٌ مَّقْصُودَاتِ الْبَیِّنَاتِ و در سوره واقعه یعنی سوره ۵۶ آیه
 ۲۲ وَ حُورٌ عِیْنٌ کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) گفته اند البته از آنچه
 زردشپان قدیم نسبت بر و آنان مؤنث مسمات به پیرکان
 (یعنی پرپران) میکنند اخذ است زیرا زردشپان همان مبین
 که پرپران از واج ماده هستند که در هوا ساکتند و با سازدگان
 و روشنی علاقه دارند و خوب صورت ایشان بنوعی است که قلوب
 مردان بدامشان گرفتار میگردد - و اگر چه بعضی از بزمایا که جز
 زبان عرب هیچ نمیدانند بر آنند که این لفظ حور عین عربی و از
 فعل حار مشتق است اما میتوان گفت که اصلش از زبان اوستا
 و پهلوی میباشد زیرا در اوستا لفظ «ه» «ای» (یعنی حوری)
 بمعنی آفتاب و خورشید یافت میشود و همان لفظ در پهلوی
 هوَر و در فارسی خور نامجال گفته میشود - و چون اهل عرب
 این لفظ حوری را در زبان خود داخل ساخته اصل آنرا نمیدانند

لهذا گمان بردند که بسبب سیاهی رنگ چشما نشان چنین
اسمی دارند زیرا معنی حار و بعریب همین میباشد - و نه فقط در

ایران اما در میان هندو قدیم نیز ذکر آن قسم دختران و پسران
سماوی که اهل اسلام ایشانرا حور و غلمان و هندو آئین ستریا
و گندھاروس مینامند یافت میشود و در شریعت نامه منو چنین

आहवेषुमिथो न्योन्यं जिघांसन्तो महीक्षितः

युष्मन्मानः परं शक्त्या स्वर्ग्या न्यपराङ्मुखाः

(باب ۷ - آیه ۸۹) - ترجمه - مالکان زمین که از طرفین

یکدیگر را میفرواهند یکشدن بعد بزور جنگیده و روی پر
نکردانیده (یعنی نگریننده) با آسمان میروند انتهی

و نیز در نلویا کیهانم اندر ذره بناله پادشاه چنین میگوید

धर्मज्ञाः पृथिवीपातासु त्यक्तजीवितयौधिनः

शस्त्रेण निधनं काले ये गच्छन्त्यपराङ्मुखाः

अयं लोको ऽक्षयस् तेषां ————— (باب ۲ آیه ۱۷ و ۱۸)

ترجمه - نگهبانان عادل زمین که جنگ جوانان جان نثارانند

که ایشان در موسم روی پس نکردانیده بدلاهی بمرک میروند

این عالم باقی از آن ایشانست انتهی - و از اینفشان می بینیم

که بشت پرستان قدیم هند گمان میبردند که مردم بوسیله کشته شد

در جنّت می‌وانند آسمان و بهشت و حور و غلمان را بپسند آورند
و جَنَّتْ نیز لفظ عربی نیست زیرا اگر از فعل جَنَّ می‌بود پس البتّه
جَنَّتْ بر وزن فاعِل می‌بود اما اشتقاقش از لفظ اَوْسَنَّا می‌درد
(یعنی جَنَّتْ) می‌باشد که آن نیز روح شریراست - و جَنَّتْ را در
فارسی بهشت می‌گویند و این لفظ از لفظ جَنَّتْ می‌دهد (یعنی
وَهَشْتَوُ) که در اَوْسَنَّا بمعنی کامل و بجزین می‌آید مشتق است
و زردشبان قدیم جَنَّتْ را جَنَّتْ می‌دهد -
(وَهَشْتَوَاهُو) یعنی جهان بجزین می‌نامند چنانکه در دینّه
۹ سطره مذکور است

در ذکر میزان پدید آمدن که در احادیث چنین
مرفوم است که حضرت محمد در معراج خود حضرت آدم را دید که
هر و شب که بر آن آسوده که بر دست راستش بود می‌گرفت می‌فکند
و چون بر آنها شب که بر دست چپش بود نظر می‌افکند گریه و زاری
می‌نمود و بدیدیم که همان چیز در وصیّت نامه ابراهیم نیز مکتوب است
که اصل آن حکایت می‌باشد - اما یک تفاوت مابین این دو
نصّه یافت می‌شود و آن اینست که آن ارواح که در وصیّت نامه
ابراهیم مذکور است ارواح مردگان می‌باشد اما آن آسوده که
در احادیث ذکر شد ارواح آن اشخاص هستند که هنوز تولّد نیافته

اند. و اهل اسلام آنها را ذرات کاینات مینامند که معنی
 اصلی ذره مورچه کوچک و غبارهاست که دیم خورشید دهد *
 میشود میباشد و آن لفظ البتّه عین عربی است اما آن اعتقاد
 که در خصوص آن ذرات کاینات دارند از زردشتیان قدیم اخذ
 کرده اند زیرا زردشتیان همان خیال را میداشتند و هر ذره
 کاینه را بزبان اوستا «لوه» (پدید) (فرّوشی) و بزبان پهلوی
 «لوه» (فرّوش) مینامیدند. و ممکن است که زردشتیان
 این تعلیم را از مصریان آموخته بودند اما بمرحال اهل عرب آنرا از
 ایران گرفته داخل دین اسلام ساختند

و قبل از این دیدیم که اهل اسلام لقب ملک
 المونرا از یهود اخذ کرده اند زیرا ایشان بدان فرشته بزبان عبری
 همان لقب را (یعنی מלך המון) میدهند اما دوباره اسم
 تفاوت کی یافت میشود چونکه یهود او را מלך (یعنی سمائل)
 و اهل اسلام عزرائیل میگویند و لکن این اسم نیز عرب نیست
 بلکه عبری است و معنیش نصره الله میباشد. اما ذکر این
 فرشته در کتاب مقدس یافت نمیشود پس هویدا است که یهو
 آنچه را که درباره وی میگویند از جای دیگر آموخته اند و شاید
 اصل آنرا در کتاب اوستای بابیم جا باشد که نوشته است که اگر که

(۳) حکایت برآمدن عزرا قبل از جهنم - اهل اسلام
اسم عزرا بار از جهود که و پرا بجهانطور (یعنی عزرا) منا
گرفته اند و آن اسم در کتاب لاویان (باب ۱۱ آیه ۸ و او ۲)
مذکور است - اما حکایت برآمدن و پرا از زردشتیان آموخته
اند چنانکه از مقابلۀ احادیث و کتاب محلوی مستفی به بوندکشی
یعنی آفرینش ظاهر میشود - و در قصص الانبیاء صفحہ ۹ چنین
مکتوب است - خدا بعالی عزرا پیرا پیدا کرد عزرا قبل در سبتین هزار
سال خدا بعالی راسیده کرد آنگاه بر زمین آمد بمربطه هزار
سال خدا بعالی راسیده کرد ثابری زمین دنیا آمد - و در عزرائر
الجالس (صحفہ ۴۳) نوشته شده است که ابلیس (یعنی عزرا قبل
تاسه هزار سال نزد دروازه جنت ماند با بید ضرر رسانیدن
بمضرت آدم و خواهر اولادش از حسد پری بود و در بوندکشی
فصل او ۲ چنین مکتوب است - در لاوی و او ۲

و پیرکت روح مضرب سبب عیب دانی از هشی
 اورمزد آگاه نبود و آخر از آن شعر بر میخیزد و تا بمقام روشن آمد
 و چونکه آن روشنی اورمزد را دید جیب آرزوی آزانند
 و گوهر رشک آینه بجلال ساختن پیرداخت انتهی

البته آن تفاوتی که مابین احادیث و این
 تعلیم زردشنان یافت میشود پیدا است زیرا در احادیث
 مندرج است که عزرا ز پل خدا را عبادت می نمود و زردشنان
 میگویند که اهرمن نمیدانست که اورمزد موجود است
 اما مشایخی نیز مابین این دو حکایت هست چونکه هم عزرا ز
 و هم اهرمن در سمیعین باز و فانی (یعنی شعر) بوجود پیوستند
 و هر دو از آنجا برآمده بجلال ساختن مخلوقات خدا پیرداختند
 و قبل از اینکه از ذکر عزرا ز پل و با اهرمن
 فارغ شویم مناسب است که چیزی دیگر نیز ذکر نمایم که دلیل
 علاقه داشتن این دو حکایت با یکدیگر میباشد و آن اینست
 که هم از احادیث و هم از کتبهای زردشنان پدید می آید که
 طاووس با عزرا ز پل که اهرمن باشد دوست داشته است - و در
 قصص الانبیاء چنین مذکور است که چون عزرا ز پل پیش درخت
 نشست بود و میخواست داخل گردد - طاووس از بهشت برگشته

فشنه بود یکی را دید که اسمهای اعظم میخواند طائوس گفت تو
 کبخی گفت من فرشته ام از فرشتگان خدای عز و جل، گفت اینجا
 چرا نشسته گفت اِنظُرُ الْجَنَّةُ یعنی نظر میکنم بهشت را میخواهم که
 در بهشت آیم طائوس گفت عرافان نیست که کسی را در بهشت
 گذارم تا آدم را در بهشت است گفت اگر مرا در بهشت راه دهی
 چنان دعا آموزم هر که آن دعا را بخواند و پراس چیز بود یکی آنکه
 پرفشود و در قوس سرکش نباشد ستم آنکه هرگز او را از بهشت
 بیرون نکنند ابلیس آن دعا را بخواند طائوس نیز بخواند از کنکرو
 در بهشت پدید هر چه از ابلیس شنیده بود با ما رفت انتهی
 - و بعد از آن گفته شده است که چون خدای تعالی حضرت آدم
 و حوا و ابلیس را از بهشت بر زمین انداخت طائوس را نیز همراه ایشان
 اخراج نمود - و حکایت طائوس میان زردشپهان و بکراس
 اما ایشان نیز او را مددکار اهرمن می پندارند زیرا در کتاب
 مستی بر رد بدعتها تصنیف پرتقی درباره اهرمن چنین مکتوب است
 ۱۳۴ ۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰
 ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰
 ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰
 (باب ۲) - ترجمه - میگویند (زردشپهان) که اهرمن

گفت چنین نیست که هیچ چیز نبکونم و بسازم بلکه مفهوم و برای ثابت کردن این قول طلاس را ساخت - انتهی - و اگر طلاس خلوقی عزازیل بوده باشد البته عجیب نیست که از وی تعلیم یافته او را مدد کار کرد و همراه وی از جنت بیرون دادند

(۴) در خصوص نور محمد - در فصلی الانبیا

چنین مندرج است که حضرت محمد گفت - اول چیزی که (خدااتم) بپا فرید نور من بود (صفحه ۲ بین بنر صفحه ۲۸۲) - و در رو

الاحساب مرفوم است که حضرت محمد گفت که چون حضرت آدم

آفریده شد خدا آن نور را بر پیشانی وی نهاده گفت ای آدم

این نوری که بر پیشانی تو خدام نور نجیب ترین و بهترین فرزندان

و نور رئیس انبیائی که فرستاده خواهند شد میباشد - و بعد

از آن مرفوم است که آن نور از آدم جشت و از شبت با ولادتش

سپرد شد تا بنو الی بعد الله بن مطلب رسید و از او بآمنه رسید

و فیکه او بحضرت محمد حامله گشت و نیز گفته شده است در احادیث

که حضرت محمد گفت - خدا بنوعالی آن نور را بچهار قسم کرد پسند

از باب قسم عزیز را بپا فرید و از باب قسم قلم را بپا فرید و از باب قسم

جشت را بپا فرید و از باب قسم مؤمنان را بپا فرید این چهار

قسم را باز چهار قسم کرد از قسم اول عزیز تر و مکرم تر را بپا فرید

نابش ظاهری از وی بصورت پرندۀ روانه شد او که
 جمشید صاحب رمنه خوب می باشد دیگر آن نابش را ندیده جم
 بی شادی افتاد و او مضطرب شده بر زمین بدشمنی نمود
 پر داخت - بار اول آن نابش جدا گشت آن نابش از جمشید
 آن نابش از جم پسر و پوغان (یعنی پسر خورشید) بصورت
 پرندۀ و راع (یعنی برف) روانه شد مگر آن نابش گرفت
 چون بار دوم آن نابش از جمشید جدا گشت آن نابش از جم پسر
 و پوغان بصورت پرندۀ و راع روانه شد فریدون پسر جیل
 انویان جیل دلبز آن نابش گرفت چون مرد فیروزترین مردان
 فیروز بود چون بار سوم آن نابش از جمشید جدا گشت
 آن نابش از جم پسر و پوغان بصورت پرندۀ و راع روانه شد
 که شایب مردانه آن نابش گرفت چون زور آورترین مردان
 زور آور بود انهمی

اکنون اگر این دو حکایت را با یکدیگر مقابله کنیم
 می بینیم که جمشید (که بر حسب تعلیم او شنا اول مردی بود
 که خدا بر روی زمین آفرید و از آن سبب همانست که ما او را
 حضرت آدم ابوالبشر میگوئیم) آن نور را به بهترین او داد خود
 سپرد بروقی آنچه در حادثه در بارۀ نور محمد گفته شده است

- پس هویدا است که این قصه ایرانی قدم اصل آن حکایت
نور محمد میباشد و اهل اسلام آنرا از زردشنان اخذ کرده اند
- و علاوه بر این همه واضح است که چون در این سفر زردشانی
در خصوص من جمشید نوشته شده است که او بر افس و جن و
عفرینها و غیره سلطنت مینمود البته آنچه که اهل یهود از این
قبیل درباره حضرت سلیمان میگویند از همین بدیوع جاری
شده است و مسلمانان همان قصه را از ایشان اخذ نموده اند
چنانکه در فصل سوم دیدیم - و مخفی ننماید که آنچه اهل اسلام
درباره منقسم شدن نور حضرت محمد میگویند در کتاب دنیا
آسمان (نامه شت زرفشت) مفصلاً مندرج است پس ظاهر
میشود که این نیز از تعالیم زردشنان و از آن سرچشمه است
(۵) ذکر پل صراط - اهل اسلام بر آنست که
حضرت محمد گفت که بعد از اوئی آخری یوم الدین همه مردم
باید به پل صراط که مابین زمین و بهشت بریکای جهنم بنا کرده
شده است عبور کنند و میگویند که آن پل بار یکتر از موی و نیز
نار از شمشیر است و شریران از آن افتاده در آتش جهنم هلاک
میکردند - و اگر شخص اصل این تعلیم را بخواهد بداند او گلابد
بیرسد که اشفاق آن لفظ صراط چیست زیرا اصلش در زبان

و دیگر بزم از گناه بسیار و پاک نگاه میدارم کردار خود بشرا پرهیز
 کردنی پاکشش قوتِ حیات کردار و گفتار و خیال و عقل
 و هوش و خرد بار آده نوای مستبب توانای اعمال حسنه با انصاف
 انرا ادا میکنم آن پرسشش ترا بخیال و گفتار و کردار به نام بمانم
 در راه روشن نافر سیده باشم بنزای کران دوزخ در گذرم از
 چنود برسم تا بان مسکن بھرن پر بوی ثماما مرغوب همیشه
 درخشان انتھی - واضح باد که اگر چه لفظ صراط اسم آن پل است
 و من بعد بمعنی راه می آید اما معنی اصلی آن لفظ از زبان عربی
 معلوم نمیشود - و لکن از فارسی معنی چنود ظاهر و هویدا است
 زیرا از چیدن (بمعنی جمع کردن و پیوستن) و و نیز بمعنی گذر
 مشتق است و معنی ثمام آن لفظ چنود پل پیوند سازنده
 است زیرا بجهشت و زمین را یکدیگری پیوند

(۶) بعضی مطالب دیگر - اما چونکه بیان
 مفصل جمیع آن امور بیکه اهل اسلام از زردشتیان اخذ کرده اند
 زیاده طول میکشد پس برای اختصار معانی بذکر سه چهار
 مطلب دیگر اکتفا میکنم - و یکی از آنها این است که اهل اسلام
 بر آنند که هر نبی قبل از وفاتش بر آن نبی آینده که مبیاست
 جایگزینی نکردند شهادت میداده است مثلاً میگویند که خضر

ابراهیم بر حضرت موسی و حضرت موسی بر حضرت داود و
 علی هذا الترتیب شهادت داده اند - اما هر که کتب انبیاء را
 ملاحظه نماید می فهمد که بر عکس آن همه پیغمبران از اول تا
 آخرشان پی در پی بر حضرت عیسی شهادت میدادند و پس
 - پس چون اهل اسلام این خیال را از کتاب مقدس بناموخته
 باید پرسیم که از کجاست - واضح باد که کتابی میان کتب
 زردشنبه مستی به دساتیر آسمانی موجود است که مصنف
 دبستان مذاهب و مؤلف برهان فاطع آنرا خوانده اند و خو
 زردشنبان میگویند که بزبان آسمانی مکتوب شده و در آتیا
 خسرو پرویز بزبان دری ترجمه گشته است و هم بزبان اصلی و هم
 بدری موجود است و ملا فیروز که آن کتاب را چاپ کرده ادعای کند
 که - محوی است بر پانزده صحیفه نازله بر پانزده پیغمبر که اولین
 آنها حضرت مهاباد و آخرین ایشان حضرت ساسان پیغم و از
 آن جمله حضرت زرتشت سیزدهم است - و در آخر هر یکی از این
 پانزده صحیفه خبر آن پیغمبری که بعد از آن بر ترتیب میباشد
 بظهور آید داده شده است - البته این کتاب جعلی است اما
 میتوان گفت که این خیال میان اهل اسلام چنان مقبول آمده
 که ایشان آنرا از این کتاب زردشنی اخذ کرده اند و آیه دوم

هر يك از اين صحف هين است - فـ شـ پـ شـ مـ نـ اـ يـ هـ رـ شـ نـ د
هر شش گـ رـ مـ رـ يـ اـ نـ فـ رـ اـ هـ يـ دـ وـ رـ - و د ر د ر ي - بـ نـ اـ مـ اـ بـ زـ دـ هـ شـ ا
بـ خـ شـ اـ فـ شـ كـ رـ مـ هـ رـ يـ اـ نـ دـ اـ دـ كـ رـ - و هـ رـ كـ مـ يـ بـ يـ نـ دـ كـ هـ اـ يـ نـ فـ وـ لـ بـ اـ اـ نـ جـ هـ
بـ رـ مـ صـ دـ وـ سـ نـ زـ دـ هـ سـ وـ رـ هـ از سـ وـ رـ هـ اـ يـ فـ رـ اـ نـ مـ كـ نـ وـ بـ اـ سـ تـ بـ عـ و
بـ سـ مـ اـ لـ لـ هـ aـ lـ l— h— r— h— m— r— t— h— i— m— مـ طـ اـ بـ قـ نـ يـ دـ اـ رـ د - و aـ lـ f— a— z— a— w— l— بـ وـ نـ دـ هـ شـ نـ يـ هـ
نـ يـ زـ مـ ثـ لـ اـ نـ شـ تـ چـ وـ نـ كـ هـ اـ نـ جـ اـ مـ رـ فـ وـ مـ اـ سـ ت - ۱۱۵ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸
۱۳۹ ۱۴۰ - بـ عـ نـ يـ بـ نـ اـ مـ اـ وـ رـ مـ زـ دـ اـ فـ رـ يـ نـ دـ هـ - و لـ اـ بـ قـ ذـ كـ رـ اـ يـ ن
نـ يـ زـ مـ يـ اـ شـ دـ Kـ زـ رـ دـ شـ نـ يـ اـ نـ دـ رـ هـ رـ وـ زـ يـ نـ جـ وـ فـ tـ دـ عـ aـ dـ a— s— t— n— d
Kـ اـ نـ هـ a— r— t— u— مـ يـ Kـ فـ t— n— d - اـ مـ a— d— a— y— n— a— m— r— m— a— y— n— Z— r— d— s— h— n— a— n— w
صـ a— b— i— y— n— مـ طـ اـ بـ قـ نـ يـ اـ Sـ t— Z— i— r— a— n— y— n— j— w— f— t— M— e— t— i— n— d— e— a— k— e— a— h— l— a— s— l— a
بـ رـ a— y— x— o— d— q— u— o— l— K— r— d— e— n— n— a— z— i— s— m— u— o— a— n— d— m— طـ a— b— q— y— n— j— w— f— t— a— z— a— n— h— f— t—
وـ f— t— d— e— a— i— k— e— صـ a— b— i— y— n— d— a— s— t— n— d— m— i— a— s— h— d

(۷) آخر كلام اگر شخصی بگوید که حال است

Kـ حـ ضـ رـ t— M— h— d— Kـ h— k— a— t— h— a— w— r— s— o— m— Z— r— d— s— h— n— i— a— n— r— a— p— n— d— e— d— e— d— a— x— l—
فـ رـ a— n— w— a— a— d— i— t— x— o— d— K— r— d— a— n— p— d— e— b— a— s— h— d— w— n— z— m— k— n— x— o— a— h— d— b— o— d—
Kـ a— n— n— b— i— a— t— i— a— z— a— y— n— a— m— o— r— w— a— f— f— i— t— h— m— d— a— s— t— n— d— b— a— s— h— d— p— s— m— e— t— r— z— i— y— n—
d— r— j— o— a— b— a— y— n— F— o— l— m— i— k— o— b— n— d— K— e— a— w— l— d— r— r— o— z— n— e— a— l— h— a— b— m— n— d— r— j—
Kـ حـ ضـ رـ t— M— h— d— E— a— d— i— t— d— a— s— t— Kـ e— b— e— a— s— t— a— x— a— s— h— r— ط— a— b— q— e— K— e— n— z— d— o— y—

می آمدند چیزی بزبان ایشان بگوید و چون بدینطور بعضی اوقات
 بزبان فارسی حرف میزد از این سبب چند الفاظ فارسی در
 زبان عربی رواج یافت و ثانیاً چون معلوم شد که حضرت
 محمد افسانه های یهود و داستانها و رسوم عرب بت پسند
 پسندیده داخل قرآن خود ساخت پس چه اشکال دارد که
 قصه های فارسیان نیز مقبول وی گردیده باشد - و
 درباره بسیاری از حکایتهائی که در قرآن مندرج است مسلم
 که آنها در ایام وی میان اعراب رواج کلی می داشت چون
 الْكَذْبَى درباره این قسم داستانها چنین نوشته است -
 فان ذكرت قصه عاد و ثمود و النافه و اصحاب الفيل و نظائر
 هذه القصص فلنا لك هذه اخبار باردة و خرافات عجائز
 التي اللواطی كن بدرسها لبلهت و نهادهن - ترجمه
 پس اگر حکایات عاد و ثمود و نافه و اصحاب قبل و امثال این
 حکایتهار از ذکر کنی بنویسم که این اخبار سست و خرافات
 پیره زنان قوم است که ایشان آنها را شب و روز بطریقی افسانه
 می گفتند - و ثالثاً از سیره الرسول تصنیف ابن هشام و
 ابن اسحق معلوم است که میان اصحاب حضرت محمد شخصی ابر
 مستقیم سلمان فارسی بود که حضرت محمد در وقت محاصره

کردن مدینه بر حسب نصیحت وی آن خند فرماید و نیز
در همین غزوة ثقیف طایف مغبنی را موافق رأی او اقرار
باستعمال آورد. و میگویند که در ایام خود حضرت محمد ص
بر آن بودند که سلمان در نصیحت کردن فرآن مدد کار حضرت
محمد میباشد و ذکر این مطلب در سورة نحل (یعنی سورة ۱۰۵)
باین الفاظ یافت میشود. وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ الْبَشَرُ لَئِن لَّنْ بِلِذِي الْبُرْجَانِ إِلَهِ أَجَعَىٰ «وَهَذَا الْبَشَرُ
عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ» - ترجمه - و هر آینه میدانیم که ایشان میگویند
که می آموزد او را انسانی زبان آنکه رو میگردانند بوی و اجماع
و این زبان عربی روشن است. - البته اگر معترضین میگویند که
آن عجمی سبب حسن عبارت فرآن بود اینجواب کفایت میکند -
اما چون این اثبات کرده اند که بسیاری از آن مطالبی که هم در
فرآن و هم در احادیث مندرج است مطابقت جریز انکیز با
آنچه در کتب زردشتیه یافت میشود دارد پس این قول فرآن بر
رد نمودن آن اعراض بچپوجه کافی نیست بلکه از آن آیه این سبب
که در ایام خود محمد معلوم شده بود که آنحضرت از سلمان فارسی
تعلم یافته است. - پس لابد است که در اینجا نیز اینرا مسلم نمائیم
که کتابهای زردشتیان نیز یکی از منابع دین اسلام میباشد

فصل ششم

در خصوص خُفَا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر تعلّقش
وارد آمده است

میل از ظهیر حضرت محمد بعضی از اهل عرب از بت پرستی و شرک
نفرت کلی داشته در پی دین حق میبودند - و چون از اهل یهود
و شاید از اخباری چند که بنواثر از قدیم الایام نازمان ایشان
رسیده بود اطلاع داشتند که حضرت ابراهیم خدای حق واحد
حقیقی را میشتاخته است از آن سبب بعضی از ایشان هم در مکه
و هم در مدینه و هم در طایف میجستجو و تفحص دین خلیل الله پرداخته
عبادت اصنام را رد نمودند - و آنانکه مشغول این امر ام را میگشتند
ملقب به خُفَا گردیدند که از انجمله ابوامیر و اصحابش در مدینه
و امته ابن زاهد در طایف و چهار نفر از اهل مکه ستمی بودند و
عبادت الله و عثمان و زید بودند - و معترضین بر آنند که خیالاً
و نمونه و گفتگوی این نوع اشخاص و خصوصاً تعلیم زید این
عمر و تأثیر اتم بر حضرت محمد و بر دین وی کرده است که دلیل آن
در خودشان پدید می آید - و برای آنکه مطالعه کنندگان این اورا

بمیزبوانند صحت و با غلط این قول را بسیار مایند لازم است که آنچه را که ابن اسحق و ابن هشام نسبت بمحنفای مکه نوشته اند بخوانیم - واضح باد که اگر چه چند نفر اشخاص دیگر نیز سبب حضرت محمد را نوشته اند اما کتاب ابن هشام ملقب بیهرة الرسول از همه آن نوع کتابهای دیگر معتبر تر است زیرا از همه قدیم تر و نزدیکتر بزمان حضرت محمد میباشد - اول موردی که بیان نمودن اعمال و افعال او بپرداخت زهری بود که در سنه ۱۲۴ هجری وفات یافت و آنچه او نوشت از نوادر از اصحاب حضرت محمد و خصوصاً از عروه که یکی از خودشان عایشه بود بروی معلوم شده بود - البته در مورد چندان سالها بسیار اشتباهات و مبالغات در آن اخبار دخول یافته بود و اما اگر کتاب زهری حالا موجود میبود بسیار فایده میداشت برای آنکه حقیقت امور را میفهمیدند بدانند زیرا قدیمتر و از آنچه معتبر تر از کتابهای دیگر میبود - و اگر چه تماماً از میان رفته است اما یکی از شاگردان زهری ابن اسحق نام (که در سنه ۱۵۵ هجری وفات یافت) کتابی دیگر در آن مطلب تصنیف نمود و اجرای بسیار از آن کتاب در سیرة الرسول ابن هشام (که در سنه ۲۱۳ هجری رحلت کرد) محفوظ مانده است پس الآن ما بوی آن کتاب رجوع میفائیم تا از حقا اطلاع

بابهم - و آنچه در آنجا نوشته شده است این میباشد - قال ابن
 اسحق واجتمع فرقتهم يوماً في عهد لهم عند صنم من اصنامهم
 كانوا يعظمونه ويقرعون له ويعكفون عنده ويدبرون به وكان
 ذلك عهد لهم في كل سنة يوماً فخلص منهم اربعة نفر نجيا ثم قال
 بعضهم لبعض تصادفوا وليكنم بعضكم على بعض قالوا اجل وهم قري
 بن نوفل بن اسد بن عبد الغزي بن قصي بن كلاب بن مرثد بن
 كعب بن لؤي - وعبيد الله بن جحش بن رئاب بن يعمر بن صفير
 بن مرثد بن كعب بن غنم بن دودان بن اسد بن خزيمه وكانت امه
 اميه بنت عبد المطلب - وعثمان بن الحويرث بن اسد بن
 عبد الغزي بن قصي - وزيد بن عمرو بن نفيل بن عبد الغزي
 بن عبد الله بن فريد بن رباح بن رزاح بن عدی بن كعب بن لؤي
 - فقال بعضهم لبعض تعلموا والله ما قومكم على شيء لقد اخطوا
 دين اباهم ابراهيم ما حرم نبيهم ولا جمع ولا يجر ولا يضرب ولا يتبع
 باقوم المشركين فانكم والله ما اقمتم ما انتم على شيء فقرعوا
 في البلدان ان يلبسوا الخنفيه دين ابراهيم فامتا ورفه بن نوفل
 فاسمكم في النصرانية واتبع الكلب من اهلها حتى علم علما من اهل
 الكتاب - واما عبيد الله بن جحش فاقام على ما هو عليه من
 الا لباس حتى اسلم ثم هاجر مع المسلمين الى الحبشه ومعه امراته

ام حبيبة بنت ابي سفيان مسلمة فلما قدمها انتصر وفارق الاطلاق
 حتى ملك هنالك نصرانيا - قال ابن اسحق فحدثني محمد بن جعفر
 بن الزبير قال كان محبدا لله بن جحش حين انتصر بمصر باصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وهم هنالك من ارض الحبشة فيقول
 ففنا وصا صائم ابي ابصرنا وانتم تلمسون البصر ولم تبصر وابعد
 وذلك ان ولدا الكلب اذا اراد ان يفتح مجنبه لينظر صا صا لينظر
 وقوله ففتح فتح مجنبه - قال ابن اسحق وخلف رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بعده على امرائه ام حبيبة بنت ابي سفيان بن حرب
 - قال ابن اسحق وحدثني محمد بن علي بن حسين ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بعث فيها الى النجاشي عمر بن امية الضمر
 فخطبها عليه النجاشي فزوجها باباها واصدقها عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اربع مائة دينار فقال محمد بن علي ما نرى
 عبد الملك ابن مروان وقف صداق النساء على اربع مائة
 دينار الا عن ذلك وكان الذي املكها للنبي صلى الله عليه وسلم
 خالد بن سعيد بن العاص - قال ابن اسحق واماعثمان بن
 الحويرث فقدم على فيصر ملك الروم فنصر وحسن منزله
 عنده (قال ابن هشام) ولعثمان بن الحويرث عند فيصر خد
 منعي من ذكره ما ذكرت في حديث الفجار - قال ابن اسحق واما

زید بن عمرو ابن نفیل فوثقت فلم يدخل فی یهودیة ولا نصرانیة
 وفارق دین قومه فاعتزل الأوثان والمبنة والدم والذبايح الخ
 نذیح علی الأوثان ونهی عن قتل المرودة وقال اعبد رب ابراهيم
 وبادی قومه بحب ما هم عليه - قال ابن اسفی وحدثنی هشام
 بن عروة عن ابيه عن امه اسماء بنت اب بكر وعنی الله عنهما
 قالت لقد رايت زید بن عمرو بن نفیل شفا كبيرا مسندا ظهره الى
 الكعبة وهو يقول يا معشر فرقت والذي نفس زید بن عمرو بيده
 ما اصبح منكم احد على دين ابراهيم غيري ثم يقول اللهم لو اني اعلم
 اى الوجوه احب اليك عبدتك به ولكني لا اعلم ثم يجهد على
 راحته - قال ابن اسفی وحدثت ان ابنه سعيد بن زید بن عمرو
 بن نفیل وعمر بن الخطاب وهو ابن عمه قال لا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم استغفر لزيد بن عمرو قال نعم فانه يبعث الله وحده
 (وقال زید بن عمرو بن نفیل في فراق دین قومه وما كان لقي منهم
 في ذلك) اربا واحدا ثم الف رب ادین اذا انقسمت الأمور
 عزلت اللات والعزى جميعا كذلك يفعل الجلد العيو ر
 فلا هزى ادین ولا ابنتهما ولا صفتى بنى عمرو ازور
 ولا غمما ادین وكان ربنا لنا فى الدهر اذ حل بسبر
 عجت وفى اللهاى معجيات وفى الأبنام يعرفها البصير

بان الله مدافنی رجلا کثیرا کان شانهما الغفور
 وابقی آخرین سیر قوم ضربل منهم الطفل الصغیر
 و بین المرء بعثر ثاب هوما کما یترقح الغنم المطهر
 ولكن اعبد الرحمن ربی لیغفر ذنبی الرب الغفور
 فمواقفه ربکم احفظوها منی لا تحفظوها الانبور
 نری الا برادر دارم جهان ولکن افرادهایم سحر
 و خری فی الجفوان هموثوا بالافوا اما یضیق به الصدور
 (سیره الرسول جلد ۱ صفحه ۷۶ و ۷۷) -  - ابن ابی شویبه
 گفته است - و فرجش روزی در عیدی که داشتند نزدیک
 از بنهایشان جمع شدند و آنرا تعظیم می نمودند و برای آن
 شری میسر میکردند و نزد آنرا اعتکاف می نمودند و دوران می
 و در هر سال آن برای ایشان عیدی بود - پس چهار نفر از
 خفا کشف کرده از ایشان جدا ماندند - آنکاه بیکدیگر گفتند
 صدامت نمائید و اسرار یکدیگر را پنهاندارید - گفتند خوب
 - و ایشان و رفقه ابن نوفل بن الخ و عیسی الله ابن جمش ابن الخ
 و مادرش اممه دختر عبد المطلب و عثمان ابن حویرث ابن
 الخ و زید ابن عمرو ابن الخ بودند - و بیکدیگر گفتند - بخدا قسم
 که میبایست که قومشان بر هیچ نباشند از دین پدرشان ابراهیم .

درگذشته اند سنک چیست که آنرا طواف بکنیم نمی شنود و
 نمی بیند و هیچ فایده نبرساند - ای قوم برای انفسانت
 التماس کنید پس بخدا قسم که شما بر هیچ نپسندید - پس بیلاد
 دیگر متفرق شدند تا حنیفیت یعنی دین ابراهیم را ببینند -
 پس ورفته ابن نوفل در دین مسیحی محکم گشته کتب را از اهل آنها
 نفع نمود تا علم را از اهل کتاب دانست - و اما عبیدالله ابن
 جحش پس او در شکی که داشت بماند تا وقتی که مسلمان گردید
 - انگاه با مسلمانان به حبش هجرت کرد و زنتش ام حبیبه دختر
 ابوسفیان که مسلمان بود همراه او رفت - پس چون بدانجا رسید
 مسیحی شده دین اسلام را ترک کرد و در آنجا در دین مسیحیان
 هلاک شد - ابن اسمعیل گفته است - پس محمد ابن جعفر ابن
 زبیر سراخبر داده گفت - عبیدالله ابن جحش وقتی که مسیحی شد
 بر اصحاب رسول خدا ص (که ایشان در آنجا از زمین حبش بودند)
 گذشته میگفت - فَقَمْنَا وَصَاصًا ثُمَّ یعنی ما پناشده ایم
 و شما بپنا بر اجبئو میکنید و هنوز پناشده اید - و آن
 این است که بچه سگ چون میخواهد که چشمان خود را باز کند
 نابه بیند صَاصًا میکند نابه بیند و قول او قَمَّ یعنی باز کرد
 چشمانش را - ابن اسمعیل گفته است - و رسول خدا ص بعد از

وی (یعنی بعد از عیبدالله) زشت^۹ ام جیبیه دختر ابوسفیان
 ابن حربراک رفت - ابن اسحق گفته است - و محمد ابن علی ابن حبیب
 برای من حکایت کرد که رسول خدا صلعم در پی وی (یعنی ام جیبیه)
 عمر و ابن امیه ضمیر برانزد نجاشی فرستاد پس نجاشی و پسر ابراهیم
 (محمد) خطبه کرد پس او را با وی نزویج نمود و کابینش از رسول خدا
 صلعم چهار صد دینار داده شد - پس محمد ابن علی گفت غیبتیم
 که عبد الملك ابن مروان کابین زنان را چهار صد دینار معین
 کرده است جز از آنجه و کسیکه او را به بنی صلعم داد خالد ابن
 سعید ابن عاص بود - ابن اسحق گفته است - و اما عثمان ابن
 حویرث نزد قیصر پادشاه روم رسیده مسیحی گشت و درجه او بزرگ
 وی بلند شد - ابن هشام گفته است - و در باره ماندن عثمان
 ابن حویرث نزد قیصر حدیثی است که آنچه در حدیث فجار بیات
 کرده ام مرا از ذکر آن منع کرده است - ابن اسحق گفته است - و
 اما زید ابن عمر و ابن نقیل پس او بماند و داخل دین یهود و پسر
 نصاری شد و دین قوم خود پشتر انوک کرد و از بنیها و از مردار و از
 خون و از مریبانیهائی که برای بنیها ذبح میکردند اجتناب نمود و
 از مثل موئوده (یعنی دختر بکه زنده خالاک کنند) نفی کرد و گفت
 - خداوند ابراهیم را می پرستم و بر قوم خود آن عیبی را که مرکب

آن بودند آشکارا گردانید - ابن اسحق گفته است - وهشام
 ابن عمرو از پدرش از مادرش اسماء دختر ابوبکر (رضی الله عنها)
 بمن خبر داده است که او (یعنی اسماء) گفت - همانا زید ابن عمرو
 ابن نفیل را و فتنه بسیار پیور بود بدم که پشت خود را بر کعبه
 داده میگفت - ای آل شریش با و که جان زید ابن عمرو در دست
 وی است قسم که هیچ یکی از شما جز من بدین ابراهیم نرسیده
 است - آنگاه میگفت - ای خدا بد رسنی که من اگر میدانستم که کد
 وجه از وجوه نزد تو پسندیده تر باشد ترا بدان می پرسند
 و لکن من انرا نمیدانم - آنگاه کنه های دست خود را بر زمین
 نهاده سجده کرد - ابن اسحق گفته است - و بمن خبر داده شد
 است که پسرش سعد ابن زید ابن عمرو ابن نفیل و عمر ابن
 خطاب که پسر عم وی بود بر رسول خدا صلعم گفتند برای زید ابن
 عمرو استغفار نما و او گفت بل و بد رسنی که وی به تنهایی
 مثل امتی بر میخیزد - و زید ابن عمرو ابن نفیل درباره این که دین
 قوم خود را ترک کرد و در خصوص آنچه از آنجه از ایشان بوی
 واقع شد چنین گفت - آبا بیک پروردگار یا بجز او پروردگار
 ایمان بیاورم - در حالیکه امور منقسم شده است - لا ت
 وعزی را نمائما ترک کرده ام - مرد زور آور شکبایا چنین میگفت

- پس ننبه عزیزی و نه بد و دخترش ایمان آورده ام و نه در بخت
 بنی عمرو را ز بارش میبخشام - و بختم ایمان نیاورده ام و او برای
 ما پروردگار بود در زمانی که حلم من کم بود - تعجب کردم و در
 شبها چیزهای عجیب هست و در روزها نیز که شخص بیباک
 می شناسد بد رسیده که خدا اکثر اوقات مردان را فانی گردانند
 است که کار ایشان فجور بوده است - و دیگر اثر اسبب احسان
 گروهی زنده نگاه داشته است پس از ایشان بچه های کوچک
 می پروراند - و میان ما مرد لغزش می خورد و روزی بنکوم پستو
 چنانکه خرم میگردید شاخه باران خورده - و اما پروردگار در حمز
 خود رای پرستم ناپروردگار غفور کنه مرابا میزد - پس
 نفوای خدای پروردگار را حفظ بنماید مادامیکه آنرا حفظ
 کنند هلاک نخواهد شد - پاکان را می بینی که مسکنشان
 باغهاست و برای کافران سهره و زانست و برای ایشان در
 زندگان رسوائیست و اینکه بپزند و آنچه را که سپینه ها از آن
 ننگ میشود ملاقات کنند - انتهی

و این هشام ما را مطلع میسازد که

خطاب که تم زید بود و پرا از مکه اخراج نموده او را میجو رساخت
 که بر کوه حراء مقابل آن شهر بماند و اذن نداد که داخل مکه گردد

(سیره الرسول جلد اول صفحه ۷۹) - و از همان کتاب نیز اطلاع بهمه می‌رسانیم که حضرت محمد عادت داشت که در هر سال وقت تابستان در مغاره واقع همان کوه حراء بر حسب عادت عرب برای تَحَنُّتْ منزل کند پس می‌توان گفت که اکثر اوقات بابت ابن عمرو که از خود پشیمان وی بود ملاقات می‌کرد - و اقوال ابن اسحق این فیاس را ثابت می‌کند و اندر زیر می‌گوید که حضرت محمد در چنینکه مبعوث شد در همانجا بود - ثم جاء جبرئیل بملائئنه من کرامه الله وهو یجری فی شهر رمضان کان رسول الله صیاماً یجاء فی حراء من کل سنة شهر او کان ذلک مما تَحَنُّتْ به فریدش فی الجاهلیة والتَّحَنُّتْ التَّیْر قال ابن هشام نَقُولُ الْعَرَبُ التَّحَنُّتُ وَالْقَصْفُ یُریدونَ الْحَنِیْفَةَ فیدلّونَ الْفَاءَ مِنَ الشَّاءِ (صفحه ۸۰ و ۸۱) - **مُزَجَّجٌ** - آنکاه جبرائیل نزد وی آمد با آنچه از کرامت خدا که بنزد وی آورد و او در حراء در ماه رمضان بود رسول خدا صام یکماه را از هر سال در حراء مجاورت می‌نمود و این از آن بود که فریدش در جاهلیت بآن تَحَنُّتْ می‌نمود و تَحَنُّتْ بمعنی تَزْکیة نفس می‌آید ابن هشام گفته است - اعراب تَحَنُّتْ و تَحَنُّفْ می‌گویند و می‌خواهند حَنِیْفِیتْ را بگویند پس فارا بدل از تابا آوردند - انتهى - و هر که از قرآن و از احادیث

وافتاست می بیند که تسلیم زبدا بن عمر و بر نعمالیم حضرت محمد
 ناشیری اتم داشته است زیرا هر یکی از آن امور که دربارهٔ اعتقاد
 زید مذکور شد در دین حضرت محمد نیز یافت میشود و از آن قبیل
 نمی موورده و رد بیت پرستی و اقرار بر وحدانیت الهی و خیر جنات
 و انذار از سعیر و جهنم و خدا را رب و رحمن و غفور گفتن - و علاوه
 بر این همه محقق نمائند که حضرت محمد آن ادعائرا که زید بن عمر و
 نموده بود او نیز همانرا بعینه نمود زیرا زید و جمیع خنصای دیگر
 در پی دین ابراهیم بودند و زید دربارهٔ خود گفت که از ابا فاضل ام
 حضرت محمد نیز از عامی کرد که مردم را بسوی دین ابراهیم دعوت
 می نمایم و حضرت ابراهیم را همان لقبیکه زید و اصحابش داشتند
 (یعنی حنیف) بارها ملقب می سازد و در اثبات این امر کفایت
 میکند که آنچه چند از قرآن اقتباس نمایم زیرا در سورهٔ نساء (یعنی
 سورهٔ ۴ آیه ۱۲۴) چنین مکتوب است - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ
 اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ
 إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از آنکه خدا
 کند رویش را بخدا و او بنیکوست و پیروی کند دین ابراهیم حق
 کبریا و گرفت خدا ابراهیم را دوست - و در سورهٔ آل عمران
 (یعنی سورهٔ ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ

اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - **ترجمہ** - بگو راست
 گفت خدا پس پر و شود کیش ابراهیم حق کرا برا و نباشد از مشرکان
 - و نیز در سورۃ انفصام (یعنی سورۃ ۱۰۲) مکتوب است -
 قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَنِیْمًا مِلَّةَ اِبْرٰهَیْمَ
 حَنِیْفًا - **ترجمہ** - بگوید درست بکنم که من هدایت کرد مرا خدا
 براه راست دینی درست کیش ابراهیم حق کرای - و هر کس از مشرکان
 و نحو عرب و اقصاست می بیند که در اینجا حضرت محمد خود را و امت
 خود را هم به حنیف ملقب میگرداند - و اگر چه اصل آن لفظ بنی
 عبری و سریانی بمعنی نجس و مرتد می آید اما چون اهل عرب زید
 و اصحابش را حنفاء یعنی مرتدین می گفتند و آنرا که دین اجداد
 بپس پرست خود را ترک کرده بودند پس هم ایشان و هم حضرت محمد
 آن لقب را پسندیده برای خودشان پذیرفتند و معنی آنرا نیز
 بنکو گردانیدنند زیرا که شاید ایشان نیز مابین لغت و لغت
 هیچ تفاوتی ندیدند - و اینرا نیز نباید فراموش نمود که آن چها
 نیز از خویش و اقارب حضرت محمد بودند زیرا جمیع آنها از نسل
 لوی بودند و نیز عجب بداند خاله زاده حضرت محمد بود و وی
 پوه اش ام حبیب را بر بنی گرفت و ور ف و عثمان بنی عثمان غنی
 بودند چنانکه از نسب نامه که در سیره الرسول (جلد اول صفحه ۳۲)

(۷۶) مندرج است وفدوی از آن قبل از این اقتباس شد
 ظاهر میگردد - پس بمرحال امکان نداشت که آراء وافوال و
 خیالات و تعالیم زید و حنفاء دیگر بر حضرت محمد اثری اتم
 نکرده باشد - و آخر الامر واضح باد که اگر چه حضرت محمد (بر حسب
 آن حدیثی که بیضاوی در تفسیر سوره نوبه آیه ۱۱۴ اذکر کرده است)
 اذن نیافت که برای مادر خود آمنه استغفار نماید اما برای
 زید ابن عمر و استغفار نمود چنانکه مذکور شد و گفت که او
 در روز قیامت امت علیّه میباشد و در انصورت بر منجید
 و حضرت محمد باین افوال تعالیم و ادعای زید را تصدیق نمود
 و لکن شاید کسی در ایجاد جواب آنچه
 گفته شد بگوید بالفرض مسلم داریم که پیایع اسلام آنهاست
 که مغرضین گفته اند پس ظاهر میگردد که در مقام دین اسلام
 اثری از خود حضرت محمد یافت نمی شود و این محال است - البته
 ممکن نیست که چون حضرت محمد دین خود را ایجاد مینمود چه
 از طبیعت و خوی وی در آن دین و مذهب بظهور نرسیده
 باشد زیرا اگر چه بناء خانه خود را از سنگها و آجرها و خشت
 گوناگون بنا میکند اما کار ترتیب دادن آنچه ها هنر و هوش او را
 نمایان میکرد و اند و اراده و مهارت بناء از بناش هویدا میشود

و چون عمارت دین اسلام صورت بسته است و از همه ادیان
دیگر تفاوت دارد از این سبب ظاهر است که بنای آن عمارت
شخص عاقل و هنرمند بوده است - و از فصاحت عبارت قرآن
بلاغت حضرت محمد نیز هویدا میگردد - و علاوه بر این همه آثار
بسیاری از حوادث و وقایع سرگذشت حضرت محمد در قرآن
درج شده میشود - مثلاً ظاهر است که او قبل از هجرت قدرش دنیوی
نمیداشت و برونی این امر در آن آیه ها بشک قبل از هجرت مکتوب
گشت هیچ ذکر جنگیدن برای انتشار دین یافت نمی شود -
اما بعد از هجرت چون اهل مدینه انصار وی گردیده بودند
اولاً باصحاب خود اذن داد که برای حفاظت جان خودش و دفاع
بجنگد چنانکه در سوره حج (یعنی سوره ۲۲ آیه ۴ و ۵ و ۶) چنین
مکتوب است - اِذِنَ لِلَّذِينَ يُنَازِلُونَ بِانْتِهَامٍ ظُلُمًا الَّذِينَ
اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ - ترجمه
و سنوری داده شد که آنرا که کارزار کرده شدند بآنکه آنها ستم
کرده شدند آنانکه بیرون کرده شدند از دیارشان
بناحق مگر آنکه میگویند پروردگار ما خداست - و این هشت
جلد اول صفحه ۱۶۷) از عروه و اشخاص دیگر از اصحاب میگوید
اذن مفائله اولاً در این آیه ها عطا شد - اما (ثانیاً) بعد از

چندی چون حضرت محمد و اصحابش در بعضی غزوات غالب
آمده بودند این اذن بندها شده حکم کردید و همچنین در سوره
بنمکه (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱۲ و ۲۱۴) مرقوم است - كُنْ عَلَيْنَا
الْفِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ بِسْأَلِنَاكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِتَالٍ
فِيهِ كُلُّ فِتَالٍ فِيهِ كِبَرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسِيحُ
الْحَرَامُ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ
الْقَتْلِ - **ترجمه** - نوشته شد بر شما کارزار و او کراهت
دارد برای شما می پرستند ترا از ماه حرام کارزار در آنرا
بگو کارزار در آن بزرگ است و باز دارد از راه خدا و کافری است
بآن و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلس را از آن بزرگتر است نزد
خدا و فتنه بزرگتر است از کشتن - و معنی آن این است که ^{نان} مسلمانان
باید بینکند و اذن ندهند که فریض ایشانرا از رفتن بکعبه
منع کند - (و تَالِئًا) چون مسلمانان در سنه ششم هجری بنی
فریظه و بعضی طوایف دیگر را هم مغلوب ساخته بودند آنگاه
حکم جهاد سفت ترکشت چنانکه در سوره مائده (یعنی سوره ۵
آیه ۳۷) مکتوب است - إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ
نُفَعَّ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ

خَيْرٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - ترجمه -

جز این نیست مزد آنانکه جنگ کردند خدا و پیغمبرش را و شهادت

در زمین بپایه اینک گشته شوند بابر دار کشیده شوند بابرید

شود دستها ایشان و پاها ایشان از خلاف یکدیگر پاره شده

از زمین این مرا ایشانراست خواری در دنیا و مرا ایشانراست

در آخرت شکفته بزرگ - واضح باد که مفسرین قرآن بر آنند که

این مطلب دربارهٔ ثبوت پرستان و نه دربارهٔ یهود و نصاری

مندرج شده است - اما سلوک اهل اسلام نیست باهل

کتاب هم چند سال بعد از آن معین گشت و اینکه حضرت محمد

در سال یازدهم هجرت مشرف بموت بود زیرا (رابعاً) در سوره

نوبه (یعنی سوره ۹ آیه ۵ و ۲۹) که بر حسب تارخ سوره آخری

قرآن میباشد گفته شده است که بعد از اتمام آن چهار

ماه حرام جنگ را باید بار دیگر شروع کرد چنانکه مکتوب است

فَإِذَا انْشَلَخَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ فَأَفْزَلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

وَخُذُوهُمْ وَأَخْصِرُوهُمْ وَأَعَدُّوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ فَأَقِلُّوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا

يَحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ

اَوْ نَوَالِ الْكِتَابِ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ -
 ترجمه - پس چون منقضى شد ماممهای حرام پس بکشید
 مشرکان را هر جا یافتند آنها را و بیکرید آنها را و حبس کنید آنها را
 و بشبندید مرا آنها را بجز رهگذری پس اگر ثوبه کردند و برپا
 داشتند نماز را و دادند زکوة را پس خالی کنید راهشان را بدرست
 که خدا آمرزندهٔ مهربانست بکشید آنان را که نکر و بدند
 بخدا و نه بر روز آخرت و حرام نمیدارند آنچه را حرام کرد خدا و رسو
 و نمی پذیرند دین حق را از آنان که داده شدند کثای را تا بدهند
 جزیه از دست خود و آنها خواشند کامند - پس بر حسب قرآن
 ادا ده خدای علیم که ذات پاک او از تغییر و تبدل مبرا و معتر است
 بروفق ترقی و تهر و زئی السله حضرت محمد و اصحابش که درجه
 بدرجه پیش میرفت مبدل میگردید - و این نیز در مطلبی دیگر
 هم هویدا است زیرا خود فقهای اسلام اقرار میکنند که بعضی
 از آیه های قرآن منسوخ و بعضی آیه های دیگر ناسخی باشد
 و این تعلیم مطابق سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۰۱) است جائز
 که چنین مکتوب است - مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ
 مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - ترجمه
 آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا نرسد یا دریم بهتر از آن یا مانند

انرا آبا نمیدان که خدا بر همه چیز توانا است - و از آن سبب است
 که ما دامیکه حضرت محمد امجد مبد داشت که شاید ممکن باشد که
 ادیان مجود و نصاری و چیزی از رسوم دینی اعراب را مخلوط ^{کنند}
 دینی از آن ایجاد نمایند که جمیع سکنه جزیره العرب انرا بپسندند
 و قبول کنند در همانوقت جد و جهد تمام صرف میکرد نا همه این
 طوایف مختلفه و جمله این ملل متفرقه را به وی خود مایل گردانیدند
 ایشانرا بایکدیگر اتحاد دهد و تابعین خویش سازد - اما چون دیدند
 که این سعی عبث و بیفایده می باشد ، آنگاه تصمیم بست که بمجود
 نصاری راهلک سازد و با افلا از حد و د عرب نفی گرداند - و این
 مطلب نیز از خود فرآن پدید میآید - و علاوه بر اینهمه از آنچه در
 سوره احزاب (یعنی سوره ۳۳ آیه ۳۷) نسبت بزن زبیده که پیشوا^{ند}
 وی بودند نوشته شده است الظاهر من الشمس است که خوی و طبیعت
 خود حضرت محمد بر فرآن تأثیر اتم داشته است و اینمطلب از آنچه که هم
 در فرآن و هم در احادیث نسبت به بسیار زن گرفتارش مندرج است
 هویدا میگردد - البته آن مجموعه مطالب و تعالیه که در فرآن و
 احادیث موجود است مثل انواع و اقسام آبی است که در دریاچه
 از هر طرف از بنابع متفرقه جاری شده بهم پیوسته باشد اما
 آن ظرفیکه آن آبها از آن صورت گرفته است عقل و نفس و خوی خود

حضرت محمد میباشد

مخفی نماناد که بسیاری از آن مطالب و تعالیم
 که در قرآن مندرج است مثل عقیده وحدانیت ذات اقدس
 الهی خوب و مفید میباشد و در آنچه که درباره میزان و جنت و
 درخت طوی و امثال آنها گفته شده است البته اندک راستی
 و ظاهراً مسئولان یافت - اما هر کس بخواهد آب شفاف پاکرانی شود
 نمی باید از جوی مکذّر بپاشد بلکه بسوی خود سرچشمه تهر آب
 حیات رجوع نماید که خود قرآن بارها بر آن شهادت داده است
 و آن سرچشمه کتب انبیاء و حواریین میباشد که در خصوص آنها
 چنین مکتوب است - اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيْهَا هُدًى وَ نُوْرٌ
 وَ قَبْلُنَا عَلٰى اَنَّا وُحِّیْتَیْ بِنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ يَدَیْهِ مِنْ
 التَّوْرَةِ وَ اَنْبَاہُ الْاَنْجِلِیْلِ فِیْہِ هُدًى وَ نُوْرٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ
 يَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِیْنَ - (سوره مائده یعنی
 سوره ۵ آیه ۴۸ و ۵۰) - ترجمه - بدرستی که ما فرستادیم
 تورات را در آن هدایت و روشنی و از پی در آوردیم بر آنها
 آنها را به عیسی پس مریم نصیبی گشته مرا آنچه باشد میان دودست
 از تورات و دادیم او را انجیل در آن هدایت و روشنی و نصیبی گشته
 مرا آنچه را باشد میان دودستش از تورات و هدایت و پسند مر

پرهنز کارنرا - و هر که نخواهد بداند که دین حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} خلیل
 چه بوده است باید نوراۃ حضرت موسی را بادقت تمام ملاحظه
 نماید و آنجا خواهد دید که خدا بوی وعده داد که خداوند و نجات
 دهنده و جید علی مسیح از نسل وی و پسرش اسحق تولد خواهد
 یافت - و حضرت ابراهیم آن وعده را پذیرفته و یاور کرده بمسیح
 موعود ایمان آورد و بواسطه آن ایمان نجات یافت - و در اثبات
 این مطلب بذکر دوسه آیه اکتفا میکنیم - در نوراۃ حضرت موسی
 (سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۹) مکتوب است که خدا یسعی بمحضرت
 خلیل گفت - بمحقق زوجات ساره برای تولید پیری خواهد زائید
 و او را اسحق نام بنه و عهد خود را بادی اسنوار خواهم داشت تا
 با ذرتت او بعد از او عهد ابدی باشد - و در باب ۲۲ آیه ۸ نیز
 مرقوم گشته است که بار دیگر خدای عزوجل و پیرا مخاطب ساخته
 گفت - و از ذرتت تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت
 چونکه قول مرا شنیدی - و در بیان این وعده خود خداوند علی
 مسیح در انجیل جلیل به یهود فرمود - پدر شما ابراهیم شادی کرد
 بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید (انجیل یوحنا
 باب ۸ آیه ۵۶) - و پولس رسول نیز بالهام ربانی گفته است -
 وعده ها با ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمیکوید به نسلها که

کونادربارهٔ بیماری باشد بلکه دربارهٔ یکی و به فضل تو که مسیح
 اما اگر شما از آن مسیح میباشید هر آینهٔ فضل ابراهیم
 و بر حسب وعده و ارث هستند (و ساله بغدالهبان باب ۳ آیه
 ۱۶ و ۲۹) - خدای رحمن و رحیم که آن عهد ابدی خود را ادا کرده است
 اینرا عنایت فرماید که هم مصنف اقل و هم مطالعه کنندگان عزیز
 این اوراق با حضرت خاکیل محفوظ و مستفیض آن ارث عدهٔ شما
 بکردند آمین

متمم

فهرست

دباجه

صفحه ۲

ننبه

صفحه ۵

فصل اول

در خصوص آنچه مجتهدین و علمای معتبر اسلام در حل این
مقایم بیان میکنند

صفحه ۶

فصل دوم

در بیان و تفهیم ادعای آنانکه میگویند که بعضی از عفا بدو
رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب ایام جاهلیت
پذیرفته شده و همان بدیوع اول دین اسلام است

صفحه ۱۲

فصل سوم

در آزمایش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایات
که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهوم

نمود اقباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریق

صاپین اخذ گشته است صفحه ۲۷

فصل چهارم

در تحفی و آزمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بسیاری
از آنچه در قرآن مندرج است از قصه ها و کلماتی باطل بعضی

فرقه های بدعتی نصاری مأخوذ گشته صفحه ۱۱۳

فصل پنجم

در امتنان و تقدیر ادعای آن معترضینی که حکما میگویند که بعضی

از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتبهای قدیم

زود شبان و هنوز مأخوذ گشته صفحه ۱۷۵

فصل ششم

در خصوص خفا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر پیغمبر

وارد آمده است صفحه ۲۲۲

فهرست کتب

بن بار عیسی

عبدالمسیح بن اسحق کندی کتاب مستند که در ایام خلیفه مامون رشید نوشته شد
 نامه محمدی بن ارمیاس و حواری مسیحی چهار روپیه ۶ آند
 البارکوة الشتیة فی روایات دینیة (اصل نویشین) - - - - - دو روپیه ۸ آند
 منار الحق - از مصنف البارکوة سه روپیه
 الانجیل المجید فی العهد القدیم و الجدید ۱۲ آند

بن یان فارسی

نویسندگان مشتمل بر حکایات بیبیل ۱ آند
 طریق الحیات - از کشیش فینڈر ۱ آند
 عبدالمسیح اسحق کندی ۱۲ آند
 انگلیون مجید در عهد عتیق و جدید ۸ آند
 کشف الاسرار در باره نبوتها فی انبیا ۱۲ آند
 مفتاح الاسرار - در الوهیت مسیح - از کشیش فینڈر - - - - - ۱ آند
 شهادت قرآنی بر مکتب تباری ۱۰ آند
 وسیلة النجات - - - - - ۴ آند
 میزان الحق - از کشیش فینڈر ۲ آند

وصالہ مسیحی بہ برهان بطولون فخر نادان

نوبرشین - ترجمہ البارکوة الشتیة

مواصلات دینی مابین کشیش مسیحی و ایرانی حق جوف

کتاب مقدس بن یان عربی

کتاب مقدس کامل - - - - - یک روپیه ۱۰ آند
 ایضاً .. با اعراب پنج روپیه چار آند

زبور شریف ۱۰ آنہ

انجیل مجید بازبور یک روپیہ

انجیل مجید کامل ۴ آنہ

طبع بیروت یک روپیہ ۲ آنہ

کتاب مقدس بزبان فارسی

کتاب مقدس کامل چھار روپیہ

کلون ہفت روپیہ ۱۱ آنہ

نوریت شریف یک روپیہ

زبور شریف چاہد سنگ ۱ آنہ

ثانی مجلد یک روپیہ ۶ آنہ

صحف انبیاء - یسعیاہ تا ملاکی ۱۲ آنہ

انجیل مجید ترجمہ ہنری مارٹن

ترجمہ ڈاکٹر بروس سدر روپیہ

خورد ۸ آنہ

چاپ سنگ ۶ آنہ

اناجیل اربعہ ہرایک نیم آنہ

المشترک

اسسٹنٹ سکریٹری

پنجاب لیجسلیٹو کونسل

انارکلی - لاہور

ملک پنجاب

